عمر بگذشت و نماند است مگر [illegible] نفسی
تا بکی دام [illegible] از پی صید مگسی
از پی حاجت خود [illegible] کار بر آری
چند [illegible]
[illegible]
من [illegible]
[illegible]
کاروان رفت و تو در خواب [illegible]
[illegible]

هو الفتاح

الکتاب المستطاب [illegible]
علیه الرحمة [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

عینان عینان لم یکتبهما قلم | فی کل عین من العینین عینان
نونان نونان لم یکتبهما رقم | فی کل نون من النونین نونان

مفاتیح لطایف انوار تسبیح و تحمید و فتح درهای کبریای ناظم کارخانه ابداع و تکوین و مفاتیح جود ازل نقد
و تمجید فرق قلوب اولیای فاطر سموات و ارضین است جل مجده و عز قدرته و تعالی اعظم سلطانه و تلالؤ برهانه

نظم
داغ او بر نزار جبین منست | شکر او بیش از آفرین منست
شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار | که اگر خار و اگر گل همه پرورده تست

و صوامع مجامع تحیت و تکریم و صلوة و تسلیم هر سر کوی کمال بسته دستگاه سواد کون و مکان و شیرازه
کتاب عالم امکان ختم رسل سید الثقلین | صدر وی اوج ای زحل مشتری
ابدع عقل فرجوی او | هر دو جهان نغبه در کوی او
و او صیای طاهرین و اهل بیت مطهرین او که فلک اسلوی یقین و عصمت و معدل النهار دین و ملت
و مجالی انوار الهی و مظلمه زدای ماه تا ماهی اند و لا سیما عیبه علم یزدانی و خازن تنزیل آسمانی صدر
جریده غایت ایجاد و بیت القصیده نظام وجود آیة الله الصادق و کتاب الناطق و نور الله الشارق و سر الله الفارق
امیر المؤمنین و سید الشاهدین و یعسوب الموحدین علیه و علیهم صلوات الملک الحق المبین و صلوات ملائکة المقربین

نظم

نظم
ای علم ملک و تقدس سبل | حلقه کش علم تو گوش عقول
ای بتو مختوم کتاب وجود | وی بتو مرجوع حساب وجود
داغ کش نافه تو مشک ناب | جبهه ده سایه تو آفتاب
خازن سبحانی تنزیل وحی | عالم ربانی تاویل وحی
آدم از اقبال تو موجود شد | چون تو خلف داشت که مسجود شد
تا که شد کنیت تو بوتراب | نه فلک از جوی زمین خورده آب
ما ظلمانیم تو نور الهی | راه حق و هادی هر گمرهی
آنکه گذشت از تو غبر بی گزید | نور بداد ابله و ظلمت خرید
وانکه شد بردگری دیده دوخت | خاک سیه بستد و گوهر فروخت
در کعبه قل تعالوا از ما که زاد | از بازوی یار حظ خیبر که گشاد
بر ناقه لا بود الاکه نشست | بر دوش نبی پای گرامی که نهاد

اما بعد

سحرگاه دیجور تفکری معتکف بیت المقدس فؤنی فی الهیئة از ادای خوش شبستان داری و ظیفه
عبودیت جناب معتکف بارگاه تعقل در گریبان خمول کشیده و پای تدبر در دامان اعتزال پیچیده
بود که ناگاه نفس صبح مهجت عطر آمیز در گرفته روح بهجت صبای وادی ایمن انس و نفحه مشکین اغانی
هبوب کرد و جیب تدبیر باز کرده و انضمام نفحه مفاوضه نامه بدر وارده صالح و دهلیز حس شرک
رسانید که فوایح عطر باد بهاری و لطف نسیم صبح براعت در و دیوار غرفه شمال جان و فرش عرش
فضا شامه روان لعلک آگین و عنبر آگین ساخت

نظم

مگر بوی زلف گشودی که باز باد سحر — خراج عطر ستاند ز مشک تاتاری

ابجد ازش صغار بلاغت [illegible]

طوطی خوش لهجه یعنی کلک شکرخای نوفوای عقل آوند که [illegible] زبان صومعه فراغ و شاعر ادا

~~کز خلوت نشینان صومعه فراغ و شاعر ادراکست~~ که خلوت نشینان زوایای حجب [illegible] اند و معانی را

و معانی بخود بیرون آمده استعلام مکنون سواد عبارات و استقبال مضمون سنادا [illegible]

را بر یکدیگر مسابقت و پیشگیری گرفتند [illegible] عواطف فرجامش عبارت بود از شارت [illegible]

از بخش قهرمان فلک الافلاک پادشاهی و مثال همایون فرمان آسمان بنیان نواب سپهر رکاب [illegible] الجهان

شاهنشاهی زایچ عالم عناصر و ارکان و قوام زایچ معدلت و احسان [illegible] ملت اسلام و حامی

بیضه دین مبین عترت خیر الانام عالم آرای نظام سلاسل آفرینش فرمان فرمای اصقاع اقالیم دانش

و بینش سلطان العالم السلاطین و سیدهم خاقان قمقام الخواقین [illegible] نظم

عباس شه عادل فیروز معظم — کز عدل دگر باره بنا کرد جهان را

اللهم کما ایدته بنصرک لنصر عبادک و حراسة بلادک و حمایة دینک و حزب [illegible] فامدده بجنودک الا

وایده فی حزبک الاغلب واحرس حشده بعینک التی لا تنام واکنفه [illegible] برکنک الذی لا یرام واجعل امداد دوامه

اطول الآماد و مدی عمره اقصی الآباد مستقراً علی مسند السلطنة فی الاقطار والاقطاع مستویاً علی

[illegible] فی الارباع والاصقاع نظم باقی بدوامی که در آحاد سنینش

ساعات شمارند الوف دوران را — که [illegible] کواکب [illegible]

خامه افاضت شامه حضرت بطلمیوس مرتبت افادت و الفضائل [illegible]

العلماء والمتبحرین اسوة العرفاء والمتمهرین [illegible] الفضلاء والمنجمین [illegible] الشریف [illegible] العلم

والحکمه

والحکمه ماثر [illegible] التحقیق و [illegible] مظفر اعلی [illegible] مخلصین دعاگویان دولت ابد اتصال و [illegible]

هوا خواهان حضرت بی همال احوج المربوبین و افقر الفقراء الی رحمة الله الجلیل الغنی محمد ابن محمد

یدعی باقر الداماد الحسینی ختم الله له فی نشاته بالحسنی [illegible] صدور رسیده [illegible]

چون نتیجه [illegible] مشاهیر علمای دیار هند فی عصر [illegible] در مقام [illegible]

بجلی اقدس جناب قدوس اعلی [illegible] سلطان [illegible] کلیم علی نبینا و علیه الصلوة

والتسلیم [illegible] طور سینا و احتراق جرم جبل و [illegible] جبل موسی [illegible]

کشف پرده برداشتن [illegible]

و تعبیر از تران [illegible] عبارتی کرده که افاضل عصر ما هذا افاض الله [illegible]

علیهم [illegible] در حل معانی [illegible] مطاوی آن با تامل الطف [illegible] فراهم آورد

اند این تاسف [illegible] افضا [illegible] طهران [illegible]

[illegible] انوار عالم قدس [illegible] فضل و اقضی [illegible] سبحان مجلی [illegible]

[illegible] و موقف عرض [illegible] نتایج الحکمه الارفع المطالع [illegible] الاعلی [illegible]

فی الاطلاع والارباع [illegible] تفضل الله سبحانه [illegible] ملکوت [illegible]

[illegible] قدس [illegible] ملکوت [illegible] سامعه عقول [illegible]

[illegible] بدایع غیبی و ملکوتیات عالیه معنی سازد نظم

جائی که سرو بوستان با پای چوبین می چمد — ما نیز در رقص آوریم آن سرو سیم اندام را

و [illegible] این جدوات طور سینای حکمت [illegible] انوار ملاء اعلی معرفت که در این طور سینای [illegible]

مقدس و [illegible] سایر [illegible] باده های معنوی [illegible] زهر [illegible]

ورزمین هر یک از مباحث فلسفی و غالب مسایل عقلی اعنی تصانیف منیفه عالی الرتبه که در فنون علوم حقیقیه
بعون الله تعالی و حسن توفیقه پرداخته و در اطراف و آفاق عالم منتشر امده است همه از
میامن برکات دولت همایون و طالع همایون این پادشاه جمجاه موفق و مؤید بلند اقبال حمید
خصال صحیح العقیده قویم الاعتقاد است و گفته شعر

گوهر از این گونه زکان که زاد … تا دره چندین ز زبان که زاد
هم از بخت فرخنده انجام تست … که تاریخ سعدی در ایام تست
بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود … این همه قول و غزل تعبیه در منقارش

امید که بتایید عنایت الهی و مدد و مرحمت پادشاهی این نو باوه درخت ملکوت از آسیب
هوس قاصر طبعان کوتاه نظران که همه از قبیل و قال در عقب جدل و جدال و ابنای حسد و
عناد و ابای لد و لداد ند و ان هم الا سعالة الغویر و حثالة العشیرة مصون و محروس بماناد نظم

تا آسمان ز حلقه بگوشان ما شود … کو عشوه ز ابروی همچون هلال تو
اذا رضیت عنی کرام عشیرتی … فلا زال غضبانا علی لئامها

هر چند بسعی هرچه تمام تر پرده اصطلاحات فایق از ابکار عرفان پس زده شد و سهل المأخذ
کرده آمده است و لیکن اسرار ربوبی را حوصله استعدادی بغایت وسیع و رابطه انسلاک
بعالم قدس بغایت قوی لابد است و چون تحصیل این اسلوب قدسی را از تقدمه برخی حقایق
و مصطلحات که مبادی این مطالب بوده باشد بحصول پیوستن نیست پس بجهت تقدیم مالابد منه دوازده
جمله سمت ایراد مییابد بتفضیل من الله و رحمته و بالله الاعتصام و منه العصمة نظم

ابن خلف

ابن خلف خاطر و نوزاد غیب … کامده از صلب قلم پاک جیب
از قلم منض رقم کرد مش … چون نفس صبح علم کردمش
باز بنش از ابنه احترام … جلوه دهی در نظر خاص و عام
چون فلک از خامه کوکب نگار … پر کنمش ز انجم معنی کنار
همچو مه از مشک تر شب فروز … زلف شبش بخشی و سیمای روز

آمین رب العالمین بمحمد و عترته الاکرمین

الجملة الاولی

در شطر ربوبی علم ما فوق الطبیعه که سید علوم است مشتمل بر اصولی است که نظام کلی وجود که کار
مبین الهی است بحسب تسلسل و ترتب طولی محصور در دو سلسله است سلسله بدو و سلسله عود
سلسله بدو از جناب منتهی الهویه و جود جل و علا شأنه تا هیولی و سلسله عود از هیولی متصاعدا تا جناب
فعال وجود و بوجه ... و تا هر یک از سلسلتین مشتمل است بر دو سلسله طولی و عرضی در سلسله
طولی بدو هر متقدم اشرف از متاخر و در سلسله طولی سلسله عود بر عکس از هر متاخر اشرف و تفاوت
شدت و ضعف در جانب شرف و خست کمال و نقص علی الاطلاق بر حسب اختلاف درجه قرب
و بعد از اعلی جناب فیاض قدوسی که بر عرش اقصی مراتب الکمال و البهاء و العز و العلاء مستوی است
عز مجده و جل ذکره مراتب طول سلسله بدو که با انقطاع عقبه انوار ترکیب ایشان همین در لحاظ عقل است
از جنس و فصل لا غیر و قابل کون و فساد و در تحول امکان استعدادی و حرکت ماده در کیفیات استعداد
نیست بلکه مجعول جاعل حق بمحض رحمت بقدر عنایت بالغه است اول

مرتبه عقول مجرده که انوار عقلیه قاهره اند و در عرض این مرتبه اشرف و اقوی و اتم اند و عقل نخستین
که صادر اول و اسبق اشعه نیر لاشرقی و لاغربی الانوار اوست و به اصطلاح او را عقل کل گویند
دوم مرتبه نفوس مجرده فلکیه که جواهر عاقله و انوار مدبره اند و این مرتبه نیز عرضی عریض
دارد و اقدم و اجمل این عرض نفس اولی که متعلق است به جرم فلک اقصی که اعظم و اشرف ابدان
افلاک است و به اصطلاح این جوهر مجرد را که نفس فلک الافلاک است نفس کل گویند و عرش
گاهی بر عقل اول و گاه بر نفس او و گاه بر بدن فلک الافلاک اطلاق کرده باشد که عقل نخستین
را عرش اعظم خوانند و جرم فلک اقصی را عرش عالم اجسام و بعضی گویند عرش عبارت است از نظام جملی
عوالم وجود باسرها و گفته اند الرحمن علی العرش استوی بدین قول تفسیر انطباقی دارد و بعد
از این بر قول اول سیوم مرتبه نفوس منطبعه و صور نوعیه افلاک و کواکب و طبایع
اربع بسایط کلیات اسطقسات عناصر و عرض این مرتبه نیز ظاهر است چهارم مرتبه صورت
جسمیه و عرض این مرتبه هم بحسب شخصی بحسب اختلاف هویات شخصیه چه صورت جسمی که
عبارت از جوهر ممتد باشد نوع علی حده است پنجم مرتبه هیولات از هیولی فلک الافلاک
تا هیولی اسطقسات عالم کون و فساد که آخر این مرتبه است همچنانکه عقل فعال آخر عرض مرتبه
اولی است و مراتب طول سلسله عود که مرکبات خارجیه از ماده و صورت در مرهون ان امکان
استعدادی ماده اند نیز پنج است اول مرتبه جسم مطلق و اجسام نوعیه بسیطه که فلکیات
و اسطقسات اربعه است و عرض این مرتبه بحسب اجسام و افراد مختلفه بالنوع است
دوم مرتبه اجسام مرکبه که از ترکیبات اسطقسات حاصل اند و حامل کیفیت مزاجی و صورت

نوعیه

نوعیه و ورای صور نوعیه بسایط بوده باشند مانند جسم معدنی و صور نوعیه معدنیات
مختلفة الانواع متکثرة الافراد سیوم مرتبه جسم نباتی و صور نوعیه و نفوس نباتیه نباتات
بانواعها الغیر المحصورة و افرادها المتکثرة التی لا یحصیها الا خالقها چهارم حیوان و صور نوعیه
و نفوس منطبعه حیوانات متکثرة الانواع و الافراد و مشهور است که انواع حیوان هزار و چهار
صد عدد است هشتصد بحری و ششصد بری پنجم نوع انسان و نفوس ناطقه مجرده
انسانیه که جواهر قادسه و انوار عاقله اند و این مرتبه سلسله عودیه بازاء اولی المراتب سلسله
بدویه است و آنکه در جانب عرض الکمال قوتین نظریه و عملیه و غضبا درجات استکمال مرتبه عقل
مستفاد باشد موازی و مضاهی و مقابل و مکافی صادر نخستین که عقل اول نیز بوده باشد
همچنانکه او اول انوار عالم ابداع و عتبه بوس استان کمال مطلق مبدع علی الاطلاق و اسنی
اشعه نور وجه الکریم است در جهت نزول که چون از او برتر روی به آستانه کبریای جناب مقدس
اعلی باشد این نیز آخر انوار عالم تکوین و عتبه بوس استان صنع و افضی سلالات کبریاها
در جهت صعود که چون از این در گذری بارگاه جبروت نور حق و وجوب مطلق بینی و همچنانچه
او بر صور جمیع مشتملات اشیاء الا این نیز بر جمیع صور مشتملات اشیاء الا انفعالیات و همانا که بحکم
این تناسب و توازی و تکافو و تضاهی بر زبان معجز بیان صدر صفه اصطفا صلوات الله علیه
و آله الاصفیا آمده که اول ما خلق الله نوری و در حدیث دیگر فرمود اول ما خلق الله العقل
اگرچه قول شریف نفس را اعلم و آله الصلوة و التسلیم روحی هم دیگر تفسیر توان کرد بنابر اصل معهود
اوّلنا البغیه آخر الدرک و اول الدرک آخر البغیه و از این باب اطلاق عرش بر قلب عارف کرده اند

فلک المؤمن عرش الله الاعظم و از این مرصد حکمای راسخین گفته اند که نسبت فضاضل میانه
ملائکة الله المقربین که در سلسلهٔ بدو و انبیاء المرسلین که در سلسلهٔ عود اند در وضوح تحقق
پذیرد مبکرد که درجه قرب و بعد احد المنسوبین الی احدی السلسلتین از بارگاه حضرت
احدیت حقه مساوی و محاذی درجه دیگری باشد فی السلسلة الاخری فلتعرف **تنویر**
فی تمثیل از لمعان لمعات این حدوده بر منیر سلیم الحدقه روشن شده خواهد بود
که حضرت احدیت مطلقه و قیومیت حقه مبدا و معاد و اول و اخر سلسلهٔ بنظام جملی عالم
کل بل نسبت هر ذره از ذرات عوالم وجود فی الترتیب النازل من لدنه سبحانه طولا و عرضا
علی الاطلاق و این یکی از معنا اول و اخر او است جل ذکره و لا من باب التشبیه بل من باب ضرب
الامثال و لله المثل الاعلی فی السموات و الارض نظام وجود را بمنزلهٔ دایره تصور باید کرد در مرکز هیولی
و نصف قطر از عقل اول تا بهیولی و نصف دیگر قطر از هیولی تا بعقل منتها انسان مثاله بالغ الی انجذاب
الاقصی من کمال النائل و العرفان و سطح دایره انواع و اصناف و اشخاص موجودات فاضحت الطول و العرض
فی کل من السلسلتین البدویة و العودیة و محیط الدائره هو فیها الواحد الفها کما قال عز من
قائل و الله بکل شیء محیط و در حل این رمز دقیقه بغایت دقیق و لطیف دانستنی است معلم مشائیه یونانیان
ارسطاطالیس در کتاب اثولوجیا بدان تنبیه کرده و ما در کتب و صحف حکمیهٔ خود مستوفی صالح و قسطی وافر
از حق کلام در شرح و بسط آن آورده ایم قال فی اثولوجیا فی ساقه المیمر الرابع لیس بین مرکز دائرة
العقل و بین مرکز دائرة ابعاده مساحیه و لا خطوط خارجه من المرکز الی الدائرة لان هذه
صفات الاشکال الجرمیة فاما الاشکال الروحانیة فتجاوز ذلک اعنی انها مراکزها و الخطوط التی تدور
علیها

علیها واحدة و لیس بینها ابعاد و خطوط بعدیة لکن محیط دائرة عقلیة من حیث القرب العقلی و التبدل
الاحاطی با اوساط و اطراف و ظواهر و بواطن بر نسبت واحده است و مرکز و سایر نقاط سطح فیلس
باستیلای محیطیت و غلبه قاهریت قرب او در یک مقام و منزلت و طرف در ساحت ان جوهر ساکن
وسط و ظاهر حاجب باطن نتوانند بود علی الخصوص در دایرهٔ احاطه که محیط جاعل ذات و فاعل وجود محاط
بوده باشد که این معنی در الخاطر ممکن الفعلیه و لا متناهی شدت خواهد بود و نحن اقرب الیه من حبل
الورید در تنزیل کریم از استیلای این احاطت عبارت و از غایت این سلطنت کنایت و اگر فطن ذهن
لبیب این کیفیت قرب و این نیاط نفس مجرده خود را که مسقط الراس جوهر ذاتش بتمامه اقلیم عالم
قدس است نسبت بهیکل جسدانی و استیلای تدبیر و سلطان تعلقش با هر ذره از ذرات ظواهر و اعماق
بدن تعقل کرده باشد و بداند که مقدار سرمویی از اجزاء و اعضا ظاهر و باطن جسد نتوان یافت
که جوهر مجرد نفس بکلیت ذاته و بتمام جوهره با او نبوده باشد با انکه جوهر ذاتش در بدن و از عالم بدن
نیست و او را نه داخل بدن توان گفت و نه خارج بدن و این سلطنت و اشراف و تابش و اشراق نیست
او را الا از جهت تجرد ذات و علی نظیر منفطر خواهد شد که صانع جوهر ذات و جاعل هویت
وجود را کیفیة ماهیت و خلاق سنخ انیت در اعلی مراتب تجرد و فوق تمام است شدت قرب
استیلای قاهریت و اشراف اشراق و سلطان احاطت نسبت بذوات و وجود مخلوقات و مجعولات
درجه مرتبه و برجه کیفیت و اندازه باشد تعالی الله سبحانه عن الکم و الکیف و الجهة و الحد علوا کبیرا
و همانکه معرفت جوهر نفس را بر این نصاب تحصیل کرده باشد معرا و مصالک من عرف نفسه فقد عرف
ربه برا و مختفی نماند و ما توفیقی الا بالله العزیز العلیم چه خوب گفته ام در کتاب افق مبین و در کتاب تقدیسات

لا تبعدنّ فبارئك اقرب اليك من نفسك الى بدنك ومن ذاتك الى نفسك ومن طباعك اليك

ترا کلمات اهمی وکلام متشابهه **الجزو الثانیه** در اصطلاح اصحاب حکمت ومحاوره

ابنای حقیقت عالم مجردات را عالم امر وعالم غیب وعالم ملکوت وعالم عقل وعالم قدس وعالم حمد

وعالم تسبیح وتمجید وعالم جنان وعالم نور خوانند وعالم جسمانیات را عالم خلق وعالم شهادات وعالم

ملک وعالم ابدان وعالم اوساخ وعالم غرور وغفلت وعالم موت وعالم ظلمات نامند واین اطلاقات

در کتاب وسنت واحادیث انوار علم وعصمت مکرر الورود است وحکما جوهر ذات انسان از هر

دو عالم معجون وبغرایب بدایع عوالم غایبین شحون نامند واعاظم حکما را اصطلاحی آن است که عالم را انسان

کبیر وانسان را عالم صغیر وتاره اخری انسان را عالم کبیر وعالم را انسان اصغر نامیده اند ودر دایره

بیان آورده اند که هرچه در طبقات دوایر عالم کبیر مضمن است مبدع کن فکان وصانع جسم وجان انموذج

آن را در فرجار وجود انسان تضمین کرده است اقرب دماغ وطبقات تجاویف بطون دماغ بازای

طبقات کرات فلکیات از ممثل وخارج مرکز وتدویر وکواکب وصفحات ومناشیر وامثال آن نقشبند

ودرجات افلاک از عقول ونفوس واحکام طابعه

وقوای ادراکیه بازای ملائکه موکل بر طبقات واطوار عالم عنصری ودو قوت نفس ناطقه اعنی قوت

عاقله وقوت عامله مثال شمس وقمر ونفس ناطقه را خسوف وکسوف عقلی میباشد اما خسوف

چون حقیقتش حیلولت جرم ارض است میانه شمس وقمر وآن نقصان قمر است چه نور او ذاتی نیست

بلکه مستفاد ومستعار از شمس است وآن حیلولت مقتضی انخساف جرم ومانع استفاده واستعاره نور

مشتمل بر این اعتبار انوار عقلیه عالم قدس را آفتاب اعتبار باید کرد ونفس را بمنزله ماه چه

استفاضه نفس از اشراقات انوار مفارقه عالم عقل است وبدن را بجای جرم زمین تعلق ارادی

نفس

نفس ببدن وتوغلش در ... آن حسبه وآن از حجب مستمر حیلولت جسد میانه نفس وعالم

قدس ومانع اشراقات انوار ملکوت ومنشا ظلمت وانخساف جوهر نفس میشود واما کسوف چون عبارت

از حیلولت جرم ماه میانه مرکز حدقه بصر که در حکم مرکز عالم است وقیاس بقبالت شمس چه نصف قطر ارض

انخساف محسوس ندارد ومیانه جرم آفتاب وآن نیز جرم آفتاب اصلا هیچ وجه نقصان الا نمی باید بلکه او

بنور ذاتی خود باقی باشد ونقصان وخرابی روز به سبب حدوث عرض مانع است تا صور را باشد در جریان از

ضوء شعاع آفتاب پس ان شاء الله تعالی وآجل ذکره من باب ضرب الامثال آفتاب حقیقی باید گرفت

چنانکه کتب الله نور الانوار شرک عالم العقل وعقول قدس وجمال وبها نور این مکتسب جوهر نفس

را از حجب خلع بدن ورفض حواس واستحکام ارتباط وانتساب عالم عقل جرم ماه باید نهاد

وجوهر نفس عارف مستکمل را بمنزله حدقه بصر وکسوف انسب بجوهر نفس باید کرد وباید دانست

که انکساف جوهر نفس عارف آنست که با شتغال لذات استکمال ذات وابتهاج بتحصیل عرفان و

اتصال بعالم ملکوت ومطالعه انوار عالم عقل که همه داغ لب امکانی بر جبین جوهر ذات و

طوق ملوک ذاتی بر گردن کنه ماهیت دارند از بهجت حصه اشراق جمال نور حق ومشاهده شعاع

آفتاب حقیقی مطلق وسعادت دولت سرمدی فنای فی الله بازماند وبالجمله عالم وجوب ... اقدس

کل عالم امکان ومجمل سایر عوالم اکوان ومنتخب نظام کل داشته اند ومن سبیل آخر انسان عاقل کامل

بالغ العلم بالغ العمل مانند منتسک تام البلوغ در ناله ونفسی که در فطرت اولی بحسب جبلت

عقل هیولانی صاحب قوت قدسیه بوده باشد ودر فطرت ثانیه بالفعل اضافه اکمل از کمال

ممکن عقل مستفاد تحصیل کرده باشد عالی خواهد بود عقل مضاهی نظام جملی عالم کل ونسخه

جامعه عوالم وجود باسرها بحیثیتی که با نسخه اصلش مقابله توان کرد و مع ذلک اگر بخواهی نوبت
در رسالت و مرتبه خاتمیت با وصایت و وراثت خاتم النبوة فایز شود سلطان عالم ارض علی الاطلاق
و خلیفة الله فی الارض باشد و چنان باشد که شریک آنست الف فی رسالة الفلسفة الاسلامیة در کتاب
شفا گفته است کاد ان یصیر ربا انسانیا کاد ان یحل عبادته بعد الله تعالی و هم اوست که از ساحت عرصه
این بیان به مشکاة صوره مخفی سبیله باشد الحق اکابر حکما و متالهین گفته‌اند که کل عالم عالم کبیر
عالم سلسله عودی است که انسان از آن حادث شود که نسخه جامعه مراتب سلسلتین بدویه و عودیه
است با بر رها او ایجاد سائر حیوانات و نباتات بالاز برای انسان و انتفاعات اوست چنانچه قرآن کریم
بآن ناطق است بار جهیز است که فضل ماده خلقت انسان صانع حکیم باشد چنانکه بنای حاذق استعمال
خشبات در غرض خود میکند و انچه فاضل ابواب الصنایع نمیکنند نادر بلکه از آن عصا و خلال و او
وامثال ذلک میسازد و خلقت سبع ذالکه مثلا از فضل ماده منویه از ابن ابشر رباعی

این چرخ که دو بیست که بادم منم | می در رنه این سبوی افتاده منم
گر خود نظر از دیده تحقیق کنی | کاهست همه جهان و بجاده منم

تمثیل الجز انسان کبیر که عبارت از نظام جملی عالم کلست شخصی است وحدانی که قال اعلی
او را بمنزله ام الدماغ است و شمس بمنزله قلب و سائر ما فیه بمنزله سائر ما فی الانسان الصغیر از
بطون دماغیه و اعصاب و رباطات و شرایین و اوردة و غضاریف و شراسیف و عظام و اعضاء
جوارح و عقول و نفوس مجرده بمنزله قوای عاقله و عامله که مبادی ادراکات و تحریکات‌اند و
نفوس منطبعه بمنزله ارواح و قوای نفسانیه و حیوانیه و طبیعیه و حکما این شخص جملی را بحسب

آفاق

آفاق شمالیه و بحسب حرکت شرقیه با نسانی مستلقی سر بجانب قطب شمالی و یمین بجانب مغرب
و وجه بجانب وسط السماء و پا بجانب قطب جنوبی و شمال بجانب مشرق تشبیه کرده‌اند و گو
بر کراهت خوابیدن بر روی پا بجانب شمالی است که مخالف وضع انسان کبیر است پس بنابر این
قطب شمالی علو مشرقی و قطب جنوبی سفل و بحسب آفاق جنوبیه و باعتبار حرکت شرقیه بانسانی
مستلقی سر بجانب قطب جنوبی و یمین بجانب مشرق و وجه بوسط السماء که قطب جنوبی علو باشد
در این اعتبار و قطب شمالی سفل و شریک نساله الحجر که ابن سینا و معاد مسکویه اوایل اسم سماء و
اسم کل و اسم عالم را بر سبیل اسماء مترادفه استعمال میکرده‌اند و جرم فاسد را که عبارت از مکونات
اسطقسات عناصر است عالم میگفته‌اند و در شمار عبارات آورده‌اند از آنجهت که مجموع آنچه در جوف
فلک قمر است که عالم عناصر و عنصریات نامند در نسبت با عالم سماوی اصغر و اخس باشد
از سنگ ریزه که در عضوی از اعضای حیوانی متکون شود مانند ریگ مثانه با غیر آن بنسبت
با بدن آن حیوان چون اسم آن حیوان ذکر کنند آن سنگ ریزه در اطلاق داخل نشود و آنکه
ریزه عاده جزوه باشد مانع نباید از آنکه جسم محتوی بدن حی باشد و من مبکونه معلوم
که مقصود ایشان ما عدای انسانست چه حقیقت انسان بالحقیقه جوهر نفس مجرد است
که جوهر اصل فطرت از صقع قدس و موطن اصلیش عالم سماوی است و نزیل چند در دار
غربت و عالم غرور در قفس بدنش داشته‌اند تا ذخیره حیات ابدی اندوزد و جمله سماویات
در اصطلاح اوایل چون یک هویت شخصی است که از فیاض حق و مفیض مطلق که مبدأ اول
هر وجود و فاعل جوهر ذات اوست یک عقل مفارق و یک نفس عقلی بر آن هویت فایض

شود و چون عقل کل گویند جملهٔ عقول مفارقه خواهند گویا که جمله در حکم عقل واحد است و چون
نفس کل گویند جملهٔ نفوس محرکهٔ سماوات خواهند گویا که جمله در حکم نفس واحد است و نیز
در مصطلحات علمای راسخین که بلغت اصحاب عالم ملکوت تخاطب میکنند نظم جملی موجودات کتاب الله
المبین است که هیچ صغیر و کبیر وجود را نگذاشته است که احصا نکرده باشد بلکه اعتبار
هویات اشخاص بحسب حروف و کلمات مفرده و از اینجاست که علی را آیة الله علیا و علی کلمة الله گویند
و قرآن عظیم میفرماید إن الله یبشرک بکلمة منه اسمه المسیح عیسى بن مریم و اصناف بحسب ارکان کلام
و جمل و اقاویل و انواع بحسب آیات و اجناس بحسب سور و قوی و لوازم و اوصاف بحسب مدد
نشد بعد اعراب و باعتبار دیگر اجناس عالیه و فصول بسیطه انواع مطلق بمنزله حروف مبانی
و انواع اضافی متوسط بمنزله کلمات و انواع حقیقیه سافله بمنزله جمل و اصناف بمنزله آیات
و اشخاص بمنزله سور و نفس ناطقه بشریه کامل عارف بالغ اعلی نصاب کمال عقل مستفاد بمنزله کتاب
مبین جامع و از اینجاست حدیث مقدس سید البشر صلی الله علیه و آله و سلم مثل علی بن ابیطالب فی
بینکم مثل قل هو الله احد فی القرآن و قول کریم یعسوب الأوصیاء و الأصفیاء صلوات الله و سلامه
علیه ذلک الکتاب الصامت و انا الکتاب الناطق

الجدول الثالثه

تعبیر از جوهر ذات صادر اول که مبدع جواهر عالم امر و منبع ابداعیات و امام مبدعات و اول
انوار عقلیه تعلیم ملکه از عقل کل که جمله در مرتبهٔ اولی سلسله بدویه است از عقل اول تا عقل فعال
شایع است در تنزیل کریم ن والقلم وما یسطرون و صیغه جمع علی الخبر بر سبیل حقیقت
و علی الاول برای تعظیم خواهد بود یا برای تکریر و تکثیر سطر بر سیاق تبادر چون در حدیث
شریف

شریف ختمیت پناهی اول ما خلق الله القلم و آنکه در حدیث دیگر او را بلفظ [illegible] نفس مقدس
مکرم خود اضافه کرده است صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اول ما خلق الله نوری باین اعتبار است که ما ذکر کردیم
بآنکه فیوضات اشراقات انوار الهیه بر نور اسفهبد که نفس ناطقهٔ انسانیت و مطلع لوح نور عاقله ناطقه
بنقوش حقایق و صور معقولات و فیضان خواص نبوت و تنزل وحی ربانی بر صاحب قوت قدسیه نبوی
جوهر نور آن قلم الهی و نور قدسی و روح القدس و عقل فعال است که قابل نور عظمت و بحقیقت عقلی نور
فاعله در افاضه و ابصال صور حقایق اشیاء و کشف غطای خفا بر سبیل ترشح یا بر سبیل انعکاس
قابل نور حسی جرم شمس است بحقیقت حسانیه قوت باصره در ابصار صور مبصرات و همانا اشارات
چنانچه علمه شدید القوی و نزل به الروح الامین علی قلبک و نفث روح القدس فی روعی و نظایر
ذلک بآن ناطقند و اختصاص کمال مرتبه نبوت و علو درجه رسالت بنفس مقدس خاتم النبیین
مستبین است و همچنانکه جنبش قلم نور عقلی صور حقایق بر لوح نفس مقدس او نقش میکند نفس
معلی او نیز که بسبب شدت اتصال بجواهر انوار عقلیه در مراتب عقل بالفعل و عقل مستفاد
ست متصله علم شده است برای رسم ارقام معرفت و هدایت بر الواح نفوس بنی نوع و بالجمله د
قلم رسالت وجود نبوی و بیان مثبت کامله نبوی فی الحقیقه تعلیم عقول فعاله حروف ذوات
موجودات را در کتاب نظام وجود بر صفحات اوراق صنع و ابداع و تکوین و اختراع نوشته و مسبوق
وجود هر یک شده بسه عنصر نقطه جرم مستدیر رابطه [illegible] از جوهر عقلی که مبدا تحریک
باشد علی سبیل التشویق و المعشوقیه و از نفس مجرد که محرک باشد علی سبیل الاراده و انبعاث
الارادیه پس هر فلکی را جوهر مجرد که عقلی و نفسی باشد ناچار است عقل اول که اشرف و اقدم انوار

عقلیه است فلک اقصی و حرکت او که یومیه است که آن یک افلاک و اعظم اجرام و بجمیع افلاک محیط و این یک اجرام
و اسرع حرکات و جمله سماویات بآن متحرکست و فاضل در کتاب صراط مستقیم و در کتاب افق مبین آورده اند
که متحرک باین حرکت بمقدار انکه از انگشتان گوید واحد یکهزار و هفتصد و سی و دو فرسخ از سطح مقعر
فلک اعظم قطع میکند و فاضل خفری در کتاب منتهی الادراک میگوید دو هزار و چهارصد فرسخ
و بنابر آنچه ما آورده ایم سطح مقعر در یک لحظه سیصد و سی و شش فرسخ و سیصد هزار فرسخ
هفتاد و دو هزار فرسخ حرکت میکند و بنابر قول خفری پنجاه هزار هزار فرسخ و چهارصد هزار فرسخ
والله سبحانه و تعالی اعلم که سطح محدب در این مقدار زمان چند فرسخ حرکت میکند چه مقدار ثخن
فلک الافلاک در میچ ابعاد و اجرام علم هیات معلوم نشده و لبشر را بساحت استعلام آن
راهی نیست و نتواند بود که کلام کرام نظام کتاب الله الناطق صلوات الله و سلامه علیه سلونی
عما دون العرش بر این معنی منبه بوده باشد و اما سائر عقول نزد فریقی بعدد سائر کرات افلاکست
و بنا علی ذلک شریک سالف مادر الهیات شفا گفته است که عدد عقول مفارقه بمذهب معلم اول
پنجاه است پنجاه چه کرات سماویات بمذهب او بهمین عدد بوده و این کلام مراد در ریاضیات معلوم مشهد
که ماچه عدد یافته و نزد فریقی بعدد کواکب از آنجهة که کوکب سیار در هر فلک کلی بمنزله قلب است
و استحقاق عقل و نفس علی الحقیقه او راست و من میگویم بر مصطلح مشهور پوشیده نیست که
اصول مفرد حکمیه افاده کرده است که هر حرکت دوریه مستلزم معشوق قریب عقلی الذات است
که معشوق و مشوق مقتدا و امام نفس و بدن متحرک بوده باشد در خروج از قوت بفعل و
در تشبه بکمال جناب اقدس معشوق حقیقی بقدر امکان و در عالم سماوی ساکن صورت ندارد

چه

چه سکون از اقلیم موت و آن عالم عالم حیاتست بلکه همچنانکه هر فلکی متحرکست بحرکت وضعی کوکب هم
دانشان و سیاران در مکان خود حرکت وضعی دوری بالذات هست بر نفس خود و برای حرکت
کرات افلاک متعلقه بآن کوکب که کوکب متحرکست بآن حرکات بالعرض و حرکتی مرکبه از همه
افاده جرم کوکب محسوس این اشیاء عقول و نفوس مجرده سماویه بعدد کرات افلاک و کواکب
چنانچه مذهب اساطین حکمای رواقیین و اشراقیین است از امهات مطالب حکمت باشد فلک
ثوابت کرسی در اصطلاح شهود عبارت از اوست و کواکب ثابته باسرها در جرم او مرکوزند
عقل ثانی در سلسله مرتبه طولیه انوار قاهره و نفس ثابته بازای جرم او و حرکت اوست که حرکت
ثابته غریبه بطیئه است و جمله ثابتات بآن متحرکند و در ازای هر یک از کواکب ثابته نیز نوری عقلی قاهر
در سلسله عرضیه با طولیه که واسطه وجود و مبدأ تحریک او باشد علی سبیل التشویق و نفسی مجرد
عاقل که مدبر بدن و مبدأ قریب حرکت او باشد بالاراده و الاختیار و فلک کلی زحل را که حرکت کلیه رکبه
زحل که احدی الحرکات السبع الدوریه است با رسته بدست عقلیست و نفسی که عقل کل و نفس کل بر آن
فلک کلیست و بازای هر یک از کرات افلاک جزئیه که بمنزله اعضای بدن حیوانند و ضبط و تصحیح حرکت
مرصوده زحل و حل اشکالات صعبه مشهوره بی آنها میسر نیست عقلی قاهر و نفسی ناطقه
مجرده و همچنین است بازای جرم کوکب زحل و حرکت وضعیه بالذات او نیز عقلی و نفسی ثابت و مختص
است و علی هذا القیاس تا بفلک کلی قمر و افلاک جزئیه قمریه و جرم قمر که انوار عقلیه قاهره و انوار عاقله
نفسیه سماوات در سلسل طولیه و عرضیه است منتهی بعقول و نفوس قمریه و عقل فعال و واهب
الصور است و در رتبه بحسب اصطلاح از جمله عقول فعاله عقل کل فلک کلی قمر است که واسطه وجود شخص هیولی

عالم سطفیات و رابطه فیضان صور بر او بحسب استعدادات مختلفه و امکانات استعدادیه است

چنانچه علیم حکیم عز مجده در قرآن کریم معجز فرموده فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا قَالَتْ

إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَٰنِ مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيًّا قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا و او سبب باذن الله

سبحانه شیخ و استاد و مؤدب و معلم نفوس فلکیه فلکیین و صدیقین حکما و متألهین

بود فلکیه نفس انسانی مجرد منطبعه مقدس مثاله بمثابه کبریت و نور واهب الصور باذن ربه

بمثابه شعله آتش نفس ناطقه انسانی مثالها چون از عالم ظلمات علاوه همت کسب و بیدا ضلال

بعالم نور محکم سازد کبریت نور قدسیه حدسش از شعله نور عقل فعال در گرفته بمرتبه یکاد

زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَىٰ نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ فائز گردد لمعة الجذوة

همانا که مطاوی آنچه در حدیث از سید انبیا صلوات الله و تسلیماته علیه و آله وارد شده که اطت

السماء و حق لها ان تئط ما فیها موضع قدم الا و فیه ملك راكع او ساجد تنصیص بوده باشد بر کثرت

انوار عقلیه معقوله و نفوس سماویه و چون نوع منکثر الافراد در محل امکانات استعدادیه که هیولی

عالم عنصری است صور نوعیه بر نسبت دعوای اساویات دو شخص از یک نوع در اقلیم حصول و ظهور

تحقق نتوانند بود بلکه عقول و نفوس مجرده و نفوس منطبعه و صور نوعیه و هیولیات کواکب

افلاک همه انواع منحصر در شخص اند که هر یک در وجود حد و اسم خود را بغیر از یک هویت شخصیه

نمی بخشند و کواکب ثابته که از غایت کثرت محصور نیستند بجملتها در ثخن فلک ثامن مرکوزند و از

اینجهت بعرف علمای هیئت فلک ثامن را مثار و ثابت مکوکب میدانند که اقلیم تضاعف و تعاکس اشراقات انوار

حسیه و انوار عقلیه است چه فلک ثوابت را عقلی قاهر و نفسی مجرده و نفسی منطبعه هست و همچنین

هر یک

هر یک از اجرام کواکب ثابته را و بازای فلک کلی زحل نیز عقلی قاهر و نفسی ناطقه مجرده و هر یک از افلاک

جزئیه که بمنزله اعضای بدن فلک کلی اند و جرم زحل را نیز عقلی قاهر و نفسی ناطقه فلکیه و نفسی منطبعه

هست و جرم کوکب زحل از جهت قرب و اتصال بقابلیت استشراق و استضائت و نورانیت فلک محل

تجلیات اشعه اضواء متضاعفه و اشراقات انوار متعاکسه شده خود را عرضه احراق داشته و خود با فلک

کلیتهم با اشتباک اشعه انوار و اشراقات اضواء ثوابت و عبادت سایر سیارات متوسط گردیده و از انتهای

و انمحاق جلیب الله است چه اشتداد اشعه انوار متلاحقه و اشتباک اشراقات اضواء متشارقه لامحاله

موجب انطفاء قوت انفعال جسمانیه و احراق جوهر منفعل جرمانیه مشتعله و چون هر خلطی که

محترق گردد طبیعت سودا و خاصیت رمادیت گیرد اصحاب فن احکام نجوم بکوکب زحل کوکبیت و کدورت

و برودت و یبوست طبایع نسبت کرده اند و همین سبب حکم کرده اند که کواکب علویه از اول مفارقت

شمس تا وقوف اول ترطیب بیشتر میکنند و بعد از وقوف اول تا مقابله شمس که غایت بعد است تسخین

بیشتر میکنند و از مقابله تا وقوف ثانی تجفیف بیشتر میکنند و از وقوف ثانی تا مقارنت مرکز شمس که وسط

زمان احتراق است تبرید بیشتر میکنند و لیکن مرکز تربیع از مرکز شمس در وقت مقارنه بحسب [illegible]

قریب اند از وقت مقابله و این دو از مستغربات نکات علم هیئت بشمارند و [illegible] فلک تدویر

بحث و سفلیین که زهره و عطارد اند از حین مفارقت شمس تا وقوف اول ترطیب بیشتر میکنند

و از وقوف اول تا مقارنت مرکز شمس که عین احتراق است تسخین بیشتر میکنند و [illegible] تا تربیع

اول احداث رطوبت و از تربیع اول تا تربیع ثانی احداث یبوست و از تربیع ثانی تا مقارنت شمس که احتراق

مرکزی است احداث برودت میکنند و علی هذا السبیل هر یک از سیارات را بازای فلک کلی نیز

عقل قاهر و نوری نفسی قدسی و بازای افلاک جرمیه و جرم کوکب انوار عقول و نفوس قدسیه و
نفوس جسمانیه منطبعه نیز هست و مشهور نزد حکمای اسلام آنست که روح القدس که جبرئیل باشد
علیه السلام از جمله انوار عقول فعاله کرا قرب و اقدس و اعظم و اشرف طبقات ملائکه مقربین سلام الله علیهم اجمعین
عقل فعال است یعنی عقل قاهر فلک کلی قمر و بعضی از اسلامیین حکما گویند جبرئیل عقل قاهر فلک
کلی شمس است و آنچه در متون طائفه از احادیث شریف واقع که کان جبرئیل علیه السلام ...
مؤید این قول باشد والله سبحانه اعلم اما باتفاق متألهان و اولیا رابطه فعلیت صور و هیولی
عالم کون و فساد که لوح رسم صور غیر متناهیه عالم سفلی است من جهة الانفعال همچنانکه قوه فعاله
فعال حقیقی جامع رسوم صور جمیع عوالم وجود است باسرها من جهة التفصیل از جناب جاعل
مطلق جل علا نظام وجود علی الاطلاق و رابط فیضان صور کاینات بجوهر ذات آن ماده مشترکه
بحسب استحقاقاتها المختلفه من جهة استعداداتها المتفاوته از منبع رحمت و ینبوع جود جواد
حق عم جوده و وسعت رحمته عقل فعال است بمدخلیت مبدا اقتضا حرکت مستدیره فلکیه که طبیعت
خامسه اش نامیده اند بتجلیات وجود حقیقی نیر الانوار جل کبریائه در مجالی کونیه عالم تکوین
بی واسطه جلوه ذات عقل فعال که آخر سلسله ... است ... بارگاه ربوبیت
است و تکرر لوامع شروق و اتصال سیر شعاع و سبکه فیض او از بارگاه عز قدرت
بصحن عرصه ظهور ... ارتباط هیولی و صور این عالم را بذات عقل
فعال و تکرر شعاع و سبک فیض نور او تشبیه کرده اند بارتباط خطی مستقیم که بر سطحی
حاصل شود از سیلان و مرور نقطه راسمه سیاله بر آن سطح مانند راس مخروط که بر قاعده سیلان

خود

خود آن خط را بر آن سطح رسم کند نسبت بذات آن نقطه راسمه و ارتباط دائره شعله مستدیره
بشعله جواله که بجولان خود رسم آن دائره نماید و همچنین بارتباط حرکه قطعیه متصله بذات
حرکت توسطی که بحسب استمرار ذات و عدم استقرار نسبت حدود مسافت رسم ذات حرکت
متصله کند در وجود خارجی و ارتباط زمان ممتد بذات آن سیال که بحسب استمرار ذات
و عدم استقرار نسبت رسم وجود زمان ممتد کند در خارج و جناب اقدس فیاض علی الاطلاق
جل سلطانه باو تشبیه چون شخصی باشد که آن مخروط و آن سطح را خود ساخته باشد و بعد از آن
مخروط و سطح را در دست خود داشته راس مخروط را که نقطه سیار راسمه است بر سطح برود
مبدا آن و سیلان می بخشیده باشد و همچنین آن شعله جواله را که خود ساخته در دست
گرفته جولان میفرموده باشد و علی هذا القیاس حرکت توسطیه را و آن سیال را و چنانچه
هیچ جزء از اجزاء هویت خط مرسوم از ذات نقطه سیاله راسمه خالی نیست با آنکه آن نقطه در
آن خط نیست و طرف آن خط نیست و هیچ جزء از آن دائره شعله مستدیره از ذات شعله جواله
خالی نیست با آنکه شعله جواله در آن دائره و قائم بان دائره نیست و هیچ جزء از اجزاء هویت حرکت
قطعیه متصله موجوده از ذات حرکت توسطیه خالی نیست با آنکه حرکت توسطی در حرکت قطعی
و قائم بحرکت قطعی نیست و هیچ جزء از اجزاء زمان ممتد از ذات آن سیال خالی نیست با آنکه آن سیال
در زمان و قائم بزمان نیست همچنین هیچ ذره از ذرات وجودات هیولی و صور این عالم از ذات عقل
فعال و فیض شعاع او خالی نیست با آنکه او در این عالم و قائم باین عالم نیست و هرگاه ارتباط و اتصال
با عقل فعال که جوهر ذاتش رهین هلاک ذاتی و فقر امکانی است در این مرتبه است پس تصور

کن که با اتصال حق و فیاض مطلق که منبع سر ذات هر هویتی و ینبوع وجود هر موجودی جناب جاعلیت
او و هر ذاتی صنع و فیض او و هر نوری ظل نور او است چگونه و در چه مرتبه بوده باشد و این بحوار بساط
جوهر ذات و اتصال نور انیت در نفس الطبیعة الناطقة که جمیره که بجوهر مجردش از ظلم نور
و عالم قدس است اقوی و اکو تصور باید کرد و لا سیما در مرتبه عقل مستفاد نفس مستفاد منقدس شان که از ابتدا
اتصال و اختصاص و اختلاط و امتزاج او با انوار عالم قدس دامان عبارتی بدست فکر و چنگ تخیل عنوان

نظم هر چه گویم نوازان افزونی هر چه دانم نوازان بیرونی

ایضا در لشب روپوش گشت آفتاب فهم کن والله اعلم بالصواب

و آنچه اساطین حکمای متألهین و علمای روحانیین گفته اند که العقل عقل متحرک و شریک سالف ما
در کتاب شفا النفس جده متحرک نقل کرده از این دقایق و اسرار کانیست و تفسیر این کلمات و انبساط این معانی ثابت نقل از طبعیات
بیان مشبع و تبیان مشتمل و طبقه نعقات تا و بر دهن کتب و نعالیق ما است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم **الحرف الرابع** باید دانست که صرافت و حدت حقیقیه و محوضت
احدیت حقه مختص است بجناب قدوس حق تعالی شانه که باجمیع انحاء کثرت ضمنی کثرت قبل الذات و کثرت مع
الذات و کثرت بعد الذات من جمیع الوجوه و الجهات منزه و مقدس و متجلد و متعالیست فاما کثرت من بعد الذات
که عبارت است از کثرت سلوب لازمه و اضافات عارضه و نکثر مبادی ان اضافات که لوازم صفات حقیقیه
است مانند ایجادات معلومات که از مراتب متعدده بر ذوات معلولات است و انصاف حقیقیه که لات
مطابقه نیست و نکثر اسما که ایتر تقدیسیه و تمجیدیه بهیچ وجه مستلزم تکثری در ذات و در جهات ذات
نمیشود چرا که مفهومیات باری حیثیات مختلفه و جهات متکثره نیست بلکه حیثیت وجود ذاتی بوحدتها

الحضره

الحضره و بمحوضتها الصرفه و بحیاتها الحق و کمالها المطلق استحقاق جمیع اسما مجید و تقدیس و تمجید ارا دارد

عربیة عبارآتنا شتا و حسنك واحد و کل الی ذاك الجمال یشیر

و امر در عالم امکان و سبیل حقایق جائزه برخلاف این است نظم

ای تو در اطباق خوبی منتهی منتهی مادر کمی و کو همی

موجود جائز الذات را هر اسمی از اسما متقابله و سلوب و ایجابات بازای حیثیتی از حیثیات مختلفه
و ایجابیه مباینه بود در جمیع عوالم امکان و اقالیم ماهیات ممکنه و هویات جائزه کمال وحدت صرفه
بالطبع محض که ثبوت نقص نکثر و ترکیب عنه و الوده نباشد بهیچ وجه ممکن الحصول نیست بلکه غایت
مرتبه ممکنه در جائزات ناحقیقت و اتحاد که ظل واحدیت حق واحدیت مطلق و احد الذات احدی الحقیقه
من جمیع الجهات است علی الشدة و الضعف و الزیادة و النقصان فی الحقایق المختلفه فجواهرها بالکمال
و النقص و از اینجاست که شرکاونا الشایقون فی الصناعه گفته اند که کل ممکن زوج ترکیبی و این اشتراک
اتلاف و ازدواج ترکیبی که از امور عامه و شئون مستوعبه عمود عالم امکانست در هر ذاتی
و ماهیتی و هویتی و لیفی از چند بن وجه است از حیثیت جنس و فصل و از حیثیت ماهیت و انیت
و از حیثیت ماهیت شارحه و ماهیت حقیقیه و از حیثیت مرتبه تقرر و مرتبه وجود و از حیثیت
جواز ذاتی و وجوب بالغیر و از حیثیت معهومیتها بالقوه من حیث جوهر الذات و معهومیتها بالفعل من حیث
الاستناد الی الجاعل و بعبارة اخری از حیثیت بطلان من حیث نفس الذات بالهیة و حصول من حیث
الاستناد الی الجاعل الحق من کل جهة و بعبارتی دیگر از حیثیت فقر دایمی ذاتی من جهة فاقه طباع ذات امکان
و استغنای مستغنا من جهة الاستناد الی الجاعل التام و فوق التمام و بعبارة اخری از حیثیت

لتسبب لازمه ذات من حيث هي فی الازال و الاباد من جهة الحدوث الذاتی و اتسبب واقعه بالفعل
تلفه آن افاضه الجاعل و ابتها الخالی کثرت فصل الذات و کثرت مع الذات و از حیثیت هیات بسیطه و
وهیات مرکبه صفات حقیقیه که کمالات اولی و کمالات ثانیه ذات و از جمله جهات فاشده و این نحو کثرت
بعد الذات است و اما کثرت بحسب هیات مرکبه اضافات داخل کثرت من بعد الذات است که انحو ونعوت
ذات و در حساب کثرت جهات نیست اصلا و کریان هیچ ذات ممکن و هویت جائزی خواه از مبدعات
وخواه از کائنات هر گز از چنین سبب دو علت رهائی ندارد یکی لیست جوهر ذات من حیث نفسها
که هیات مصاحب ذاتست از گو اتیار از جهت حدوث ذاتی و در قرآن حکیم کل شی هالک الا وجهه اشارت
باین معنا کرده و هیچ جائز الذات صاحب هویت و مصداق حمل هو نیست الا باعتبار استناد
من لا هو الا هو که تعبیر از آن بوجهه فرموده و دیگری عدم صریح سابق بر وجود بحسب متن
خارج و اعیان واقع از جهت حدوث دهری و حدیث شریف کان الله ولم یکن معه شیء عبارت
از سبق این عدمست که فیض مبدع حق بصنع ابداعه و فعالیت افاضه سند حکم کبیر
را در هم نوردیده بقرر و وجود دهری بر جای آن نشانیده است و امکان ذاتی در ایجاب
از برای صلاحیت فیضان و مجعولیت و اتصاف بالبت قبول فیض و فعلیت ذمه کافیست و کمالی
الوجود مکون الذات زمانی الحصول باین دو عدم از جهت این دو حدث تعبد بمسبوقیت
در طرف زمان که افق تقضی و تجدد و تبدل و تغیر است و این از جهت حدوث زمانیست و در کائنات
امکان ذاتی از برای استحقاق فیض وصلاحیت قبول صنع و تکوین کافی نیست بلکه از امکان
استعدادی و تمام استعداد ماده ناچار است و هر هویت امکان استعدادی با جمیع کمالات ممکنه
فطرت اولی

اولی حاصل نیست بل لیس باری از شئون و حالات و جهات و کمالات در فطرت اولی بالقوه دارد
که بتدریج حق استحقاقات و استعدادات متعاقبه مکتسبه در فطرت ثانیه بالفعل شود و از این
جهات زوجیت ترکیبی و کثرت از دو اجی و کسب استحقاق و استعداد و حمل ما بالقوه در شئون
و قابلیات متفاوت و متخالف متزاید متضاعف است و چون تحقیق پیوست که ما سوی
الله الواحد القهار همه فی حد انفسها ذوات باطله و هویات هالکه اند لیس معلوم شد که لا اله
الا الله و لا معبود الا الله و لا صانع الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله توحید جماهیر و عوام اصحاب
نظری است و توحید خواص لا موجود الا الله و لا حق الا الله و لا هو الا الله و لا ذات و لا هویة الا
بالله و توحید خواص الخواص لا موجود الا هو و لا حق الا هو و لا حقیقة الا هو و لا هو الا هو و نیز
مسالک و مشارب در اثبات ذات حق و رجوع بجناب مقدس او جل کبریاؤه مختلف است عوام
اهل نظر در آفاق و انفس تدبر کرده بطریقه دلیل انا استدلال از معلول بر علت و انتقال از مخلوق
بخالق سبیل عقل مبدا مستدل و خواص اصحاب بصیرت و غور نظر دقیق تدقیق تامل از بطلان
جوهری و لیسیت ذاتی هر ذره از ذرات عالم امکان بمسالک لمی بر استناد مبدع حقائق و جاعل
ماهیات ترکیب بیان کرده از اثبات هالکه الجواهر و هویات باطلة الذوات بموجود حق و حق مطلق
رجوع مینمایند و هر دو راه را افاده این دو فریق بر سر خود عالی میدانند قرآن کریم در حق
این دو طایفه میگوید سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق و خواص الخواص
صدیقین ارباب تحقیق که بالغ نظران وادی عرفان و ثابت قدمان کوی یقین اند اثبات استدلال
از ذوات مجعوله و هویات مصنوعه عزل نظر کرده بدقت نظر در طبیعت مطلق نفس وجود مطلق

من بدو الامر از طرق اوثق البراهين اثبات موجود واجب الذات مبكت دبس من سبيل الله ان كان
جود وعلو كبرياى او مراتب مبدعات ومكونات ومجعولات ومعلولات را على الترتيب النازل من
لدنه طولاً وعرضاً الى ساقة النفر واقصى الوجود كلا زوجاً آورند وبحث از هر ذات دادنباله
بحث از ذات حق او وسخن از هر وجود را تتمه سخن از وجود حقيقى او مبدا ر ندبان اعتبا
كه معلولات بماهى معلولات شئون واعتبارات ذات علت ومجعولات بماهى مجعولات نعوت
وعوارض ذات جاعل مى باشد ونظر عقل بر شعاع جمال وعز جلال او مقصور داشته مو
ومعجبات اقاليم عوالم وجود را از ان حيثيت كه رشحات فيض وخيرات رحمت او وغرائب صنع وبدائع
ابداع او بند مطالعه مينمايند وذات حق را شاهد هر ذاتى ووجود مطلق را دليل هر وجودى
ميسازند وفرقان حكيم بر طور اين طائفه كه كبريت احمر عالم تعقلند تنبيه ميفرمايد اولم يكف
بربك انه على كل شئ شهيد واز اينجاست كه السن السالكين الى الله والسنه السائرين فى الله در
ومقامات خود نطق بر اطوار مختلفه است فريقى گويند ما رايت شيئاً الا ورايت الله فيه وفرقه
ما رايت شيئاً الا ورايت الله معه وزمره ما رايت شيئاً الا ورايت الله قبله قبس الجـذوه
لخواتنا الاسبقون من العلماء الراسخين وشركاؤنا الافلاطونيون من الحكماء المتالهين گفته اند وحدت
واجب الوجود بالذات وحدت عدديه نيست غايت كمال وحدت عدديه انست كه ظل ذات وحدت وجوب
باشد عقل را بادراك كنه وحدت حقه وجوبيه راه نيست چه وحدت حقه عين مرتبه ذات وجوب
الواجب بالذات است كه عالم انوار ظل نور ذات او است جلت عظمته همچنانكه حس بصرى از ادراك جرم جوهر
شمس قاصر وكوتاه دست وخيره سر مانده است همچنين عقل از ادراك كنه ذات حق نور الانوار عاجز الذات
واكه

واكه النظر وبصيره است واز اعتبار انضمام موجودى از موجودات با واجب بالذات متحصل مرتبه
از مراتب اعداد متصحح نمى شود چه حقيقت عدد نيست الا وحدت متكرره وانچه تشابه وتشاكل وحدانى
كه عدد از احادها متالف است صورت تمى پذيرد واز تكرر هر نوعى از انواع تسعه وحدت نوع كثرتى
متحصل ميتواند شد كه مقابل ان نوع وحدت بوده باشد لا غير مثلا از تكرر وحدت نوعى
كثرت بالنوع واز تعدد وحدت جنسى كثرت بالجنس واز تكثر محمول كثرت بالمحمول واز تكثر موضوع
كثرت بالموضوع حاصل ميشود وعلى هذا القياس وصورت ندارد كه از انضمام وحدت نوعى با وحدت
جنسى يا وحدت بالمحمول با از اعتبار اجتماع وحدت بالمحمول با وحدت بالجنس يا با وحدت بالموضوع مثلا
نوعى متحصل از جمله انواع كثرت متحصل شود وچون اعتبار تكرر وحدت حقه در تصور ممتنع بالذات
فضلا عن وجود پس محال است كه وحدت محضه واحد حقيقى جزء نوعى از انواع كثرت ويكى از وحدات
مرتبه از مراتب اعداد واقع شود واين مسئله در شفا وتعليقات وما فى مرتبتهما من كتب هذا الفن مذكور
است ولكن ما در كتاب تقديسات وكتاب تقويم الايمان در تحقيق وتبيين ان وحل شكوك وازاحت
وهم شيخ اتباع اشراقيين در كتاب حكمة اشراق بذل مجهود وسعى مشكور بجاى آورده ايم ودر نهج
البلاغه مكرم وسائر خطب باب مدينة العلم ودار مدين الحكمه ودر صحيفه مكرمه سجاديه ودر مجلد
ذكر ادعيه واحاديث اصحاب قدس وعصمت وانوار علم وحكمت صلوات الله وتحياته على ارواحهم
واجسادهم كوكبه ذكر اين تقدس وتمجيد متكرر الورود است وعروه الاسلام شيخنا الراويه
الصدوق ابو جعفر محمد بن على بن موسى بن بابويه القمى رضوان الله تعالى عليه در كتاب توحيد ودر كتاب
خصال روايت كرده باسناده المسلسل عن المقدام بن شريح بن هانى عن ابيه قال ان اعرابياً قام يوم الجمل

الى امير المؤمنين علي عليه السلام فقال يا امير المؤمنين انقول ان الله واحد فحمل الناس عليه فقالوا يا اعرابي اما ترى
ما فيه امير المؤمنين علي عليه السلام من تقسم القلب فقال امير المؤمنين علي عليه السلام دعوه فان ما يريده الاعرابي
هو الذي نريده من القوم ثم قال يا اعرابي ان القول في ان الله واحد على اربعة اقسام فوجهان منها لا يجوزان
على الله عز وجل ووجهان يثبتان فيه فاما اللذان لا يجوزان عليه فقول القائل واحد يقصد به
باب الاعداد فهذا ما لا يجوز لان ما لا ثاني له لا يدخل في باب الاعداد اما ترى انه كفر من قال ثالث
ثلثه وقول القائل هو واحد من الناس يريد النوع من الجنس فهذا ما لا يجوز لانه تشبيه وجل ربنا
عن ذلك وتعالى واما الوجهان اللذان يثبتان فيه فقول القائل هو واحد ليس له في الاشياء شبه كذلك
ربنا وقول القائل انه عز وجل احدي المعنى يعني به انه لا ينقسم في وجود ولا عقل ولا وهم كذلك ربنا عز وجل
وفيثاغورس حكيم اعني اصحاب فيثاغورس يونانيند كه امام حكماي سابق بوده ودر زمان سليمان نبي على نبينا
وعليه السلام حكمت از مشكوة وحي ومعدن نبوت اخذ كرده نقل كرده اند كه فيثاغورس باين عبارت گفته است
ان الباري تعالى واحد لا كالآحاد ولا يدخل في العدد ولا يدرك من جهة العقل ولا من جهة النفس فلا
الفكر العقلي يدركه ولا المنطق النفسي يصفه فهو فوق الصفات الروحانية غير مدرك من نحو ذاته وانما
يدرك بآثاره وصنائعه وافعاله وكل عالم من العوالم يدركه بقدر الآثار التي تظهر فيه فينعته ويصفه
بذلك القدر الذي خصه من صنعه بدان از گفته اند الوحدة تنقسم الى وحدة قائمة بالذات غير مستفادة
من الغير لا تتألف منها كثرة وهي وحدة الباري تعالى وحدة الاحاطة بكل شيء وحدة الحكم على كل شيء وحدة
تصدر عنها الآحاد في الموجودات والكثرة فيها فهو سبحانه بوحدة ذاته بكل شيء محيط والى وحدة قائمة
بالغير مستفادة من الغير وهي وحدة المخلوقات وهي المبدأ الاول في الكثرة تقابلها الكثرة ثم تتألف

منها

منها الاعداد ونيز گفته اند الوحدة على الاطلاق تنقسم الى وحدة قبل الدهر ووحدة مع الدهر ووحدة
بعد الدهر ووحدة قبل الزمان ووحدة مع الزمان فالوحدة التي هي قبل الدهر وحدة الباري تعالى و
الوحدة التي هي مع الدهر وحدة العقل الاول والوحدة التي بعد الدهر وحدة النفس والوحدة التي هي مع الزمان
وحدة العناصر والمركبات وصاحب ملل ونحل قول فيثاغورس را بوجهي ديگر نيز نقل كرده وگفته
است باين عبارت وربما يقسم الوحدة قسمة اخرى فيقول الوحدة تنقسم الى وحدة بالذات والى
وحدة بالعرض فالوحدة بالذات المبدع الكل الذي يحصل منه الوحدانيات في العدد والمعدود
والوحدة بالعرض تنقسم الى ما هو مبدأ العدد وليس داخلا في العدد والى ما هو مبدأ العدد وهو
داخل فيه والاول كالوحدة للعقل الفعال لانه لا يدخل في العدد والمعدود والثاني ينقسم
الى ما يدخل فيه كالجزء له فان الاثنين انما هو مركب من واحدين وكذلك كل عدد فمركب من احاد
لا محاله وحيثما ارتقى العدد الى اكثر نزل نسبة الوحدة اليه الى اقل والى ما يدخل فيه كاللازم
له لا كالجزء فيه وذلك لان كل عدد ومعدود فلن يخلو قط عن وحدة ملازمة فان الاثنين والثلثة ثلاثة
في كونهما اثنين وثلثة واحد وكذلك المعدودات من المركبات والبسائط واحدة اما في الجنس او في
النوع وفي الشخص فالجوهر في الجوهرية على الاطلاق والانسان في انه انسان والشخص المعين مثل
زيد في انه ذلك الشخص بعينه واحد فلم تنفك الوحدة من الموجودات قط وهذه وحدة
مستفادة من وحدة الباري عز وجل لزم الموجودات كلها وان كانت في ذواتها متكثرة فما اكثر
كل موجود يغلب الوحدة فيه وكل ما هو ابعد من الكثرة فهو اشرف واكمل وازينوا در دفاتر نكات ابن
مقامست اينكه اكثر الحقين از حكماي يونانيين ذكر كرده اند كه هر چند مجموع ثلاث متعلق است

منکثر میشوند و کثرت و ترکیب ایشان از دیاد و تضاعف میکیرد و بساطت و وحدت مبدا ا[ول]
عز اسمه مشتد و متزاید میشود و معلم مشائیه یونان ارسطوطالیس در معتبر تامی کتاب اثولوجیا
در تحصیل این مقصد و تحقیق این مطلب توغل و تعمقات فرموده کفته است و نشتاق الی
ان نعلم الشی الذی قد اکثرت فیه الحکماء الاولون القول و اضطربوا فیه و کیف صار الواحد المحض
الذی لا کثرة فیه ینبوع من الانواع علة ابداع الاشیاء الکثیرة من غیر ان یخرج من وحدانیته و لا
یتکثر بل اشتدت وحدانیته عند ابداعه الکثرة لو اضفنا الاشیاء کلها الی شیء واحد لا کثرة
فیه فنحن مطلقون هذه المسئلة و مثبتوها غیر انا نبتدء فنتضرع الی الله تعالی و نسئله العون
و التوفیق لایضاح ذلک الی اخر ما قاله و اطلاع بر کنه این معقوله اسرار و آکاهی از سر اینکونه دقایق
دشوار من کالعنقاء و علی الخصوص در باب این مسئله کتاب تقویم الایمان معتبر تلبث

البحث الخامس چون دانسته اید که وحدت ینبوع کمال و منبع خیر و مساوق وجود
جود است و کثرت سرچشمه نقص و معدن نقصان و مثار شریت و ذات مجعول ظل ذات جاعل
تام و از حیثیت کنه ذات جاعل منبعث است و بالضرورة الفطریة مثلا مجعول مخصوص معین
را مناسبتی خاص و خصوصیتی معینه با ذات جاعل معین بباشد که ما عدای این مجعول را آن
مناسبت و خصوصیت نبوده باشد تا صدور و انبعاث او بخصوصه دون غیره از ان جاعل
صورت معقولیت نخواهد داشت پس مستبین شد که در طباع کثرت نیست که از واحد
حق من جمیع الجهات معا و در یکدرجه و یک حیثیت صادر شود و این از نقص کثرت نه
نه از نقصان و قصور وحدت ما است چه ممتنع بالذات که قابلیت تعلق قدرت ندارد از نقصان

خونه

خودنما از قصور قدرت و نه بر بعون ضابطه حیثیات که در کتاب ایماضات و تشریقات بفضل الله
سبحانه تاسیس و تمهید کرده ایم معلوم آمده است که اگر چه لا صدور ج مثلا که نقیض صدور آن
من سبیل حمل المواطاة بحسب واقع مستلزم عدم صدور ج که نقیض او است من سبیل حمل الاشتقاق
در واقع نیست اما لا صدور ج بحسب حیثیتی بعینها و مرتبتی بخصوصها در قوت عدم صدور ج از ان
حیثیت و در ان مرتبه و مستلزم ان هست و صدور ب صادق لا صدور ج است پس اگر ب و ج در یک مرتبه
و از یک حیثیت صادر شوند لازم صدور و عدم صدور کل منهما در ان مرتبه و از ان حیثیت لازم
خواهد آمد و چون از اصول ممهده حکمت و مما انعقد علیه اجماع الحکماء الراسخین و العقلاء الشامخین
است که جعل جوهر ذات و ابداع کنه ماهیت و اعطای تاکد وجوب و افاضت تقرر و وجود از غیر
قیوم واجب بالذات جل ذکره و عز سلطانه تخیلی ناممتنع و تصوری ناممکن و سودای خام و ارزوی
بی سرانجام است و عقول و نفوس و طبایع و حرکات و تفرد الجهات و حیثیات و اسباب و علل
و شرایط و روابط و شتات و متممات و معدات و مصححات اند که غیر لیس تکثیر حیثیات که مصحح اسناد
متکثرات بوده باشد و در درجات منتسبه الی الواحد الحق الاحد الذی من کل جهة از قوت
مراصد و انتهاء مقاصد باشد معلمین و روسا مشائیه چنان تصویر کرده اند که صادر
اول که اکرم و اعلی انوار عقلیه سلسله بدویه است جوهر ثابت بسیط بحسب وجود عینی و
نوریت وحدانی بوحدت عددی ظل وحدت حقه واحد حقیقی و باطلی جوهری ظل العقدیت مطلقه
ذاتیه وجوبیه و هویت او ارفع ظل وحدانیه العددیه بهویة باطنه الغیبیه شش حیثیت نفس
الامری در ملاحظه عقل و لحاظ تحلیلی لازم ذات شده وجود و جواز ذاتی و وجوب بالغیر

وسائر حیثیات را در این دو حیثیت تضمین کرده اند و من میگویم شرکای مراد برین ملاحظه اجمالی
است حیثیات مرتبه اولی بیشتر از شش اعتبار باید کرد چه حیثیت جنس و حیثیت فصل در مرتبه
حیثیت ماهیت مرسله و حیثیت حقیقت نوعی و حیثیت تشخص در مرتبه حیثیت هویت شخصی و حیثیت
مفهوم ما بالقوه بحسب استنادها الی الجاعل و حیثیت تقرر و حیثیت وجود در مرتبه حیثیت
انیت و حیثیت وجوب بالغیر و حیثیت وجوب لاحق در مرتبه حیثیت وجوب بالغیر و حیثیت تعقل
جوهر ذات و حیثیت تعقل صفات و لوازم در مرتبه حیثیت تعقل ذات خود و حیثیت تعقل ذات مبدا
و حیثیت تعقل افاعیل و معلولات او در مرتبه حیثیت تعقل مبدا مضمنست و حیز طبیعی تحقیق این جمله در
کتاب تقویم الایمان است و نیز بعد از جعل ذات عقل اول دو حیثیت دیگر اعتبار باید کرد یکی فایض
ذات جاعل جل علاه و کبریاؤه منشوء یکی ابداع و ایجاد معلول اول بخصوصه که از مراتب سابقه بر ذات او است
سبقا بالذات و دیگری جاعلیت و ایجاد اضافی که مصاحب مجعولیت معلول در مرتبه این مجعولیت
اضافیست پس مجعولیت در مرتبه ثانیه افاضت علی حسب تکثر تلک الحیثیات و الاعتبارات متکثر
باشد و در دیگر مراتب متنازله علی حسب تزایدها و تضاعفها متزاید و متضاعف دائمه و اشیاع
روایة و لاسیما الاشراقیین منهم چنین تقریر کرده اند که هر نوری قاهر متوسط را استضائه و استغنا
از شعاع نور قاهر عالی و اشراقیه و افاضت شعاعی بر نور سافل و نیز هر سافل را فقری ذاتی و مفهوریتی و ذلتی
قبلی بذات عالی و هر عالی را استغنای ذاتی و قاهریت سلطنتی و عزتی عشقی و شوقی نسبت بجوهر ذات سافل لازم
جوهر ذات و مقتضای خصوصیت حقیقت افتاده است و چون انوار مجرده عالیه بحسب ... سافلات و ما
نور الانوار عز سلطانه حاجب عشق و نعمه حجب از خواص اعداد و مجموع ملوازم ... الشوق

بحسب جوهر الذات حین فعلیتها و حیثیت مفهوم ما بالفعل ٣

اول الانوار عقلیه را جهات تکثر همین از حیثیت قبول شروق شعاع و حیثیت مشاهده سلطان نور الانوار
و حیثیت استفاده فعلیت تقرر و وجوب فعلیت وجود و حیثیت فقر ذات و حیثیت لیس مع التقرر
و ما الکن حین الوجود که از خواص طبایع امکانست و حیثیت ذل مجعولیت و حیثیت مقهوریت استغنا
نسبت بعز قاهریت نور حق و علو کبریای جاعل مطلق و حیثیت استغناء تمام بذات الله سبحانه علی الاطلاق
و حیثیت افاضه شعاع فیض بر سافلات و حیثیت اشراق شعاع بر انوار سافله است و بحسب تکثر این حیثیات
اعتبارات در ذات حق جاعل تام عز سلطانه تکثر میشود و اما در سائر انوار مجرده قدسیه از جهت انعکاس شعاع
و قاهریت اشراق هر عالی بر سافل و مقهوریت و اعشاق هر سافل عوالی را و تضاعف اشعه منعکسه و تعاقب
بدایع فیوضات و اصطحاب عجایب مناسبات انتقال و استفاضه و استرشاح و استضواء و استشراق و
استبهاج و استغناء او مطالعه و مشاهده هر یک بل فناء در جناب حضرت نور مبدا المبادی و رب الارباب
تا هیچ باو و اسطه در عرض سلسله فاقر تنضج ذات و نورانیت جوهر هویت و تارة بتوسط متوسطات
مرتبه سلسله طولیه ابداع و افاضه جهات تحصیل کثرت اعتبارات و تضعیف حیثیات متکثر الی الواحد
الحق سبحانه و تکثیر انوار عقول و نفوس سماویه مجرده بیرون از دایره حصر و عقول نوریه قاهره ارباب
انواع فلکیه و عنصریه فوق نطاق احصاست چنانچه از حکیم منقولست و ...
و منضح الدلیل است و اثبات ... صور نوعیه جوهریه ممکنه و میگویند منوعات جواهر اجسام
بازای هر نوعی از انواع طبعا فلکیات و انواع بسائط و مرکبات عنصریه نوری قاهر عقلی در عالم الرهبوت
که رب النوع صنم است و از سیاسات و افاضه حافظ و کالی نوع و مدبر نوع و افاضه هیات بدیعه و خواص
لازمه مانند امتزاج الوان عجیبه در پر طاوس و حلیه ... و اشباه ذلک با و مرجوعست

واین یکی از نفایس مثل افلاطونیه است و ما در کتب خود بفضل الله سبحانه مبرهن ساخته ایم که
عرض صید الکویم جوهر و مفهوم حقیقت نوع جوهری نمیشوند بلکه همچنین در تصنیف و تشخص انواع جوهریه
مدخلیت صیدا ددو در کتاب ایماضات و شرح تقدیسات جمع بین المذهبین اختیار نموده باصول حکمت
نضج یافته بیانی برهانی افاضه کرده ایم بر صورت نوعیه منطبعه جوهریه و بر آنکه بازای هر نوعی از انواع
جسمانیه فلکیات و عنصریات عقلی قاهر مفارق فی عوالم الجبروت واضح در عالم انوار عقلیه ثابت و محقق
است که صورت نوعیه جوهریه منطبعه ظل ذات اوست و او باذن الله سبحانه حافظ و مدبر و رب
النوع حقیقت نسبت تدبیر او بنوع نسبت تدبیر نفس مجرده است ببدن شخصی و طباع جوهریه از
ضروب ملائکه جسمانیه اند و ارباب انواع از طبقات ملائکه روحانیین و له معقبات من بین یدیه
ومن خلفه یحفظونه من امر الله لمع الجذوة النکاح الساری فی جمیع الذراری بر آنکه
حکما و علمای اسرار حقایق جاری و جمال شاهد معنیش از انظار جماهیر در جلباب اختفا مستور
و شاید که بعد ما تلوناه علیک بیقین ظهور رسیده باشد که ... بحث و فحص ثابت
و بیانات برین نمط که از زوج جنس و فصل و ماهیت و انیت و مالکیت شارحه و ماهیت حقیقیه
و هلیت بسیطه حقیقی و مشهوریه و هلیت مرکبه و ما بالقوه من جهة نفس الذات و ما بالفعل
من تلقاء الجاعل و امکان بالذات و وجوب بالغیر و لیس و بطلان بحسب نفس جوهر الذات و ایس
و حقیقت بحسب الاستناد الی القیوم الواجب الحق من کل جهة که در سنخ ذات و جوهر هویت
مجعول اول سرشته و تحقق پذیرفته است سرایت کرده در آحاد و اعداد موجودات و در ارکان اجزاء
نظام وجود و مستتبع آن شده که لابد هر مرتبه از مراتب صدور در سلسله معلولیت بعد از

مرتبه

مرتبه صدور معلول اول که زوج العدد و مزدوج الوجود و متکثر الآحاد و مؤتلف الهویات بوده باشد و هرچند
بعد از مرتبه از جناب قدوسی مبدأ ابعد شود از ازدواج و ترکیب و تشویب ضعف بقوه و تخالط
ما بالفعل بما بالقوه متضاعف و تضاعف ما بالقوه متراکم باشد تا آنکه معنی ما بالقوه بر سبیل
اضافه و معنی ما بالقوه بر سبیل توصیف در هیولانیات متعانق و متزاوج شوند و در ... طور
هیولی اولی عالم اسطقسات با قران و ازدواج تمام نموده جهت قوت در نفس جهت فعلیت متضمن ...
و بمشرب ذوق و حدس و امیال و اشراقات بر این اسلوب از ازدواج مشاهده کبریای جناب نور
الانوار عظم عزته و علا بهاؤه که بعد از حصول امکان نورانیت جوهر ذات اول صدقات ... نوریت
و شروق شعاع قیومیت آن جناب بر ذات این جوهر نورانی و فقر و جب فقر ذات که طباع امکان ذاتیست
و استغنای بالله عما سوی الله که لازم مرتبه کمال خصوصیت این جوهر ذات است از ازدواج عز قاهریت
معشوقی از طرف و ذل مقهوریت عشق از طرف مطابق بحث قرب و انقباض ... که ... مختلف
بحث اصطلاح دارد و شیخ حکمت اشراق مسکویه بحسب طرفین یعنی جاعل و مجعول و علت و معلول ... اثبات
بلکه ابتدا از طرف جاعل و علت میکند الا آنکه بحسب جاعل و علت بر سبیل استیلاء عز و قهر
و بحسب مجعول و معلول بر سبیل استیلاء ذل و انقیاد و از ازدواج تسفل و تذلل نسبت باستان کبریا
علی اعلی و استعلاء و استبداد بر سافلات در طبقات نظام وجود ساری شده و رایت قطعه سواد عالم امکان
بحسب تقاسیم نورانیت جوهر ذات و غسقانیت سنخ حقیقت و علیت و معلولیت و ظلیت و ذو ظل
و اعتلاء و سافلیت و ذل لازم بحسب نسبت بطلان و عز لازم قهر قیاس به سافل بدایه مخلوقات از ازدواج

اند چنانکه عز من قائل در قرآن کریم فرموده است و من کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون پس وجود ممکن منقسم

اند است بخارجی و ذهنی و هر یک بجوهری و عرضی و نظام جملی بسلسله بدو و سلسله عود دو قوس

نزول و قوس صعود و موجود ممکن بنور ظلمت ... و نور بحتی و عقل و نفس عقل بتمام و مدبر و غواشی

جسمانیه و صبان ظلمانیه و بوجهی دیگر بجوهر و عرض و جوهر مجرد و جسم ... مجرد بعقل و نفس و ... هیولی

و ماده و جسم با ... و عنصری ... بکوکب و فلک و فلک شامل ارض ... و محوی و کو

لبعد و بخس و عنصری ... و حیوان بذکر و انثی و انسان بنفس مجرده و بدن ... و نفس مجرده بقو

عاقله و قوه عامله ... و محرکه ... و مستقیم و ادراک باحساس و تعقل و احساس بظاهر

و باطن و تعقل بحضوری و انطباعی و انطباعی بتصور و تصدیق ... کتاب بلفظ و حروف و حروف

و بیان و هر کدام ... و عدد که عبارت ... بزوج و فرد و زوج بزوج الزوج و زوج

الفرد و فرد بفرد اول و فرد الفرد و علی هذا السبیل و از اینجاست که فیثاغورس از طبقات موجودات

باصل عدد ... اعداد تعبیر کرده است ... کلام او ... ازین ... اصل و فرعی

گفته اند که کلام سارع عبارت است ... عقل ... که مقوم عدد اربعه است و چون

... بیان ... طبیعت ... و طبائع ... مجبول

است و جوهر ذات ... عنصر ... نظام ... و امر الفتح کاب ...

است و حقیقت محبت ... ترکیب ... و اتحاد ... اعتناق ... لا محاله

منبع سریان عشق ... و النور ... عشق ... دران ... وجود

باسرها

باسرها لخواص احد ... و مشابه ... ذات او ... فی سلسلة البدو و خواص احدیت و ... انا کر

عقل کلی ساری بالحقیقه جز این نبوده باشد و مثال هین حکما بالنجم گفته اند که نسبة الجوهر

الاول الی الاول ... ازین ... و از ... باشند و ...

عن ... الروح ... الانسان الکبیر و هو ... نظام الوجود ... عاشق ... مطیع

وجل ... تابع لارادته من نخواهم که ذکر شعر نویسم که مکس

رحمتم ... از ... الحب ... و ... السلام

و از ... فیثاغورس و افلاطونیس و ... از اشراقیه اسلامیه عالمی متوسط ... عالم غیب

که عالم معقول و عالم شهادت که عالم محسوس است اثبات کرده و از اصو ... و عالم المثال و عالم

شهادت مضاف و عالم اشباح و عالم برزخ و اقلیم ثامن و ارض حقیقت و خیال منفصل نامیده

اند و خیال ... خیال متصل ... خیال منفصل بحر عظیم و نهر اعظم و خیال متصل خلیجی

ازان بحر و جدولی از ان نهر ... طبقات ... و ... و لطائف ... و روحانیت متفاوت و

از عالم زمان و مکان بری و از دور ... و ... طبقه عالیه ... عالم

عقل و بالحق ان عالم ... طبقه سافله در انخفاض مثل عالم حس و در ... عالم

و بین الطبقتین طبقات غیر متناهیه ... و العجائب و درجات غیر محصاة الروائع و الغرائب

صور خیالیه و صور ... صور روحانیه مثالیه و هر چه در عالم هیولی ... اجسام

و صور و مقادیر و ابعاد و اوضاع و هیئات و حرکات و طعوم و روائح و اصوات و غیر ذلک مثال

همه دران عالم قائم بذات و معلق لا فی ماده و محل و کونند ... مطلق

ان غالب است وارجح بر جسمانی و مواعید ثواب و مثوبات و عقوبات جسمانیه و اکثر الفاظ جدید که
تنزیل کریم الهی و احادیث شان عین صلی الله علیهم بتفاصیل الفاظ وارد شده بان منهج و مستقیم چه مثلا
در حکم بین نحو است فی جمیع هذه الاحکام و محبتین ایر مسلمانان و غرایب معجزات و خوارق عادات
مسافات بعادی صدمات محصور امکنه مختلفه و بلدان متباعده فی وقت واحد و نظائر ذلک و از این
باب شمرده اند آنچه در روایات امده است که امیر المؤمنین و وصی رسول رب العالمین صلوات الله و سلامه علیهما
علیه شبی از شبهای شهر الله الاعظم مهمان جمعی دیگر از صحابه بوده در منازل ایشان افطار فرمود
بعد از ان سید البشر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند علی امشب در منزل من بود و با من افطار
کرد و از منازل خویش نقل کرده اند که و فی اوقات نفوس جلباب جسد و رفض عالم حس کرده با
متصل شده و بمقام ملائک رسید و حقیقت فلک شنید پس با قلیم طبیعت و شهر سید نزول نموده و حکایت
نموده کفت ما سمعت شیئا فقط الذی هو کلها ولا رایت شیئا الهی من صورها وصیاتها و عالم
اقلیم مثل معلقه و صور روحانیه را بمعنی یکی دیگر از تفاسیر خمسه مثل افلاطونیه است و بعضی
از ارسطاطالیس عبارت ارسطو طالیس را نیز در میمر رابع اثولوجیا نقل کرده است که ان وراء هذا
العالم سماء و ارض و بحر و حیوان و نبات و ناس سماویون و کل من فی ذلک العالم سماوی و لیس هناک شی
ارضی البته والروحانیون الذین هناک ملائمون للذین اتیه هناک لا ینفر بعضهم من بعض و
کل واحد لا ینافر صاحبه و لا یضاده بل یستریح الیه و ذلک ان مولدهم من معدن واحد و
قرارهم و جوهرهم واحد بر این مذهب حمل کرده اند و مشایخ صوفیه در اثبات این مذهب
سلوک این مسالک بغایت متوغل اند و این غیر مثل معلقه نوریه و صور روحانیه افلاطونیه است

کر با افلاطون

که با افلاطون الهی نسبت کرده اند در باب تعلق علم قیوم واجب بالذات جل ذکره بذوات قبل وجودها
باعیانها و گفته اند بمذهب افلاطون صور الاشیا را قبل از وجود متغیر زمانی نحوی وجودیست
در دهر مجرد از علائق ماده و مقارن شوائب تغیر و باعتبار آن نحو وجود مثل معلقه و صور
اند در خارج و ان مثل صور علمیه واجب الوجود و شریک سالف ما در ریاست حکمای اسلام الشیخ
ابو علی الحسین بن عبد الله بن سینا در شفا با ارسطو طالیس اتفاق نموده تشنیع بر افلاطون
درین مقام بیش از اندازه میکند اما شریک سابق ما در تعلیم و تنقیح فلسفه اسلام الشیخ ابو نصر محمد
بن محمد بن طرخان الفارابی قبل از او در کتاب الجمع بین الرایین گفته است که مراد افلاطون الهی از این
کلام بیش از این نیست که کائنات زمانیه نسبت بعالم الوهیت و قیاس بسعت علم و جامعیت احاطه
الهی تدریج و تعاقب و تبدل و تغیر ندارند هر چند نسبت بیکدیگر بحسب وقوع در ظرف زمان
کرمعه ان تقضی و تجدد و موطن هویت و لحوق صلاحیت و متعاقب و متبدل و متغیر باشند و
ارسطو نیز در اثولوجیا و فی سایر حروفه فیما فوق الطبیعه صاحب این مشرب و ناهج این منهج است
و در این مسئله بحال مخالفت میانه این دو امام حکمت نیست و ما در کتاب افق مبین و سایر صحف
خود او را در این قول تصویب نموده بفضل الله سبحانه تحقیق حق بسط او فی و اعلا افضی کرده ایم
و اما عالم مثالی و مثل معلقه خیالی اگر چه در مذاق ذوق بیان و مشرب خطابیات و قیاسات شعریه
شیرین و خوشگوار می باید و لکن بر منهج فحص و مذهب برهان مشکل الانطباق است و اما معاد
جسمانی و مواعید ثواب و عقاب جسدانی و تصحیح آن و خرق عادات و ما اشبه ذلک موقوف
بر تجسم ایشان ان نبست علی ما قررنا باذن الله تعالی فی مقاره و اوضحناه فی مظانه و اسطه سیاتی

مجرد ومادی بحسب تجرد صورت برهانی ندارد چه موجود متشخص یا در وجود خود متعلق بمحل باشد

زمان ومکان ومخصص است بجهت وحیز ووضع وامتداد وکلا امتداد وحرکت وسکون با آنکه

مفارق این سلاسل واغلال ومقدس از این علایق وعوایق مطلق وتشخص در هویت تشخصات

نه در طبیعت مرسله که طبایع مرسله من حیث هی هی لا بشرط شیء علی الاطلاق مجردند هرچند طبایع ماهیات

مرسله من حیث هی هی لا بشرط شیء علی الاطلاق مجردند هرچند طبایع ماهیت هویت تشخص

مخلوط باشند بعلایق ماده وخصوصیات امکنه وازمنه واوضاع وابعاد اری انحای تعلقات

وعلاقات ومراتب لطافت وکثافت مادیات مختلف میباشد بشدت وضعف پس اگر در شهادت

وعادت تغییر وتوسیع کنند وابن عالم مثال را الطف طبقات واشرف مراتب عالم شهادت گیرند بجای

دارد وبنابر آنچه مسکوت بودکه این مثل صور معلقه اند لا فی مادة ومحل ایمن از تصحیح سخیده نمیشود مگر

همچنانکه هر صورت از صور عالم محسوس اگرچه عالم شهادت مثالی در عالم مثال که شهادت مضاف

می باشد همچنین هر ماده از مواد این عالم امثالی لامحاله در این عالم خواهد بود پس صورت مثالی

ماده مثالی خواهد بود باشد ومواد مثالیه وصور مثالیه عالم برزخ در ازای مواد هیولانیه وصور

عالم حس واین مقوله سخن از آن باب است که الهیین حکما گفته اند النسخ والذی بعد الروحانی

وعذا کل موجود هو مما خلق منه ذلک الموجود ور احادیث خازنان وحی الهی صلوات الله علیهم اجمعین

واجسادهم در وصف اعلی واقرب طبقات ملائکه مقربین علیهم السلام وارد است ما عدا النسخ وشرایع

التقدیس **لمخالفه الحدوث** هو بیان حیثیه موجودات خارجیه راسه تحقق

میباشد تحقق خارجی وتحقق ظلی ذهنی وتحقق لفظی وکتبی تعبیر میکنند از اول بوجود فی الاعیان

وازآنجا

بوجود فی الاذهان واز ثالث بوجود فی اللسان والبیان وفی الکتابة والالواح وفی الحروف والالفاظ

وفی النقوش والارقام در وجود ذهنی آنچه بالذات وعلی الحقیقه در ذهن موجود متحقق همان صورت

ذهنیه منطبعه است که معلوم بالذات وصورت علمی موجود خارجی اوست وهویت خارجیه که

صاحب صورت است معلوم بالعرض وموجود ذهنی علی سبیل المجاز است ودر وجود کتبی ولفظی نیز

موجود خارجی بالذات همین حروف والفاظ ونقوش وارقام است که صورت لفظی وهویت اسمی

ان ذات مقصود است ومسما وموضوع له ومقصود ومدلول که ذو الصوره است بحسب ذلک وجود

خارجی بالعرض دارد وعلاقه ارتباط میانه صورت وذی صورت در وجود لفظی ورقمی از جهت

که هر دو متحد اند در نحو وجود خارجی بیشتر است از علاقه صورت وذی صورت در وجود

ظلی که انجا صورت منطبع در لوح ذهن وصاحب صورت موجود در خارج است اگرچه انجا از حیث

اتحاد حقیقت واشتراک ماهیت علاقه قوی ومتاکد است وانکه هر دو شریک ماهیت وحقیقت اند گفته

اند وضع الفاظ بازای صور ذهنیه است نه حقایق خارجیه از صور ذهنیه حقایق معلومه

خواسته اند واز حقایق خارجیه ذوات باعتبار خصوص وجود خارجی وآنان که بوضع از برای

حقایق خارجیه قایل شده اند مراد ایشان جواهر حقایق متمثله در ذهن است علی هی لا باعتبار

خصوص احد الوجودین پس از خارجیت خروج از اعتبار خصوصیت تمثل ذهنی خواسته باشند

اسم بازای جوهر حقیقت مسما است وعلاقه اتحاد میانه ایشان از این حیثیت اکید است وانچه

گروهی از اهل علم گفته اند اسم عین مسما است همین معنی تصحیح میتوان یافت وانجاست که اسم

را اخطی از مسما ومسما را اخطی از اسم هست وتعظیم ذات مستجاب تو قیر اسم است وابن یکی

از وجوه تفسیر کریمه سبح اسم ربک الاعلی است و بنا بر اینست که تصریح بذکر مطالب و حاجات و توسل
باسماء حسنی و آیات مکرمه کتاب کریم الهی و ادعیه ماثوره اصحاب وحی و عصمت و مواظبت علیه
خاص و مراعات وفق که مخصوص که در احادیث اوراد و اذکار و دعوات و عوذات و احراز و
تعویذات منکر را الورع داشت در ابواب اجابت و استجابات مدخل عظیم دارد و من ذی فضل
در بیان تطابق عوالم حقیقت لمبنات معلوم خواهد شد ان شاء الله العزیز و چون در جذوه سابقه
دانسته امد که جواز عاشق وجوب و امکان ذاتی عاشق وجوب الذات و هر جائز الذات ممکن
الوجود عاشق ذات قیوم واجب الوجود بالذات و در عقل اول و عقل مستفاد انسان مثلا
منقلب این عشق بر ضیاب کاملست چه تمامت مرتبه عشق بعد از تمت ادراک کمال ذات
معشوق میباشد و نیز طبایع کثرت عاشق وحدت عددیست و هیچ مرتبه از مراتب کثرت
و نوعی از انواع عددیت معروض صفت اعتبار وحدت موجود نتواند بود و وحدت عددی عاشق
وحدت حقه قایم بذات و ظل ذات قیومی واحد حق من جمیع الوجوه است پس حروف و الفاظ
و نقوش و ارقام هم از این جهت که در سواد ظلم و امکان داخلند عاشق به عشق قیوم واجب بالذات
جل ذکره بدوش حقیقت دارند و همچنین اسماء موجودات بر همه عاشق اسماء مقدسه الهیه اند
و در اسماء حسنی عز ذکرها نیز اسماء افعال و اسماء صفات همه عاشق و واله اسم ذاتند اگرچه
در حریم کبریای قدوسی جل جنابه اسماء صفات همگی در حقیقت با اسم ذات راجعند چه صفات
حقیقیه کمالیه همه عین حق ذات و وحدت حقه اند و ما تفضل الله العظیم و حسن تعلیمه
در کتاب رواشح سماویه و در سایر کتابهای حکمیه خود چه نیکو گفته ایم که ان کل معلول ذاتا

ناصیه

ناصیته تشهد علی نفسه بلیسیته و بلسان انیته تشهد لصانعه بقیومیته و بلسان عشقه
لجاعله تشهد بالکبریاء لسلطان معشوقیته و شاید که از این شهادت تعبیر فرموده باشد
بقول الکریم فی قرآنه الحکیم و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم

الجذوة التاسعة

ام الغادین کالان حقیقیه و رشحیه اشعه انوار الهیه بجناب صبد المبادی متشبه بودن و
باخلاق الله تعالی متخلق شدنست و از هر اسمی از اسماء قدوسیه حسنی حظ گرفتن و از هر اسمی
آیاتی ناموسیه کبری نصیبی اندوختن و عالم صغیر که انسان بعینه انسان کبیر است در
فطرت اولی که استعداد حمل این امانت بر صبان قابلیت عقل هیولانی است و در فطرت ثانیه
خلعت هیئت این موهبت در بر فاقیت علیا عقل مستفاد دیده است پس بشرهما لمصنع بصبغ انوار
ملکوت اعلی و منصلع از حمل اوزار بوقلمون هیولی در مرتبه عقل مستفاد از حیثیت انتقاش
صور موجودات که حروف و کلمات کتاب وجودند در لوح جوهر قدسی نفس عاقله به کتاب الله
الناطق و از حیثیت استجماع طبایع و اخلاق و شئون و اطوار اسماء مکرمه الهی و بحیثیت تصافق
خواص کمالات متقابل و تعانق لوازم صفات کمال متضاده اسم الله الاعظم است که مشتمل بر جمیع
اسماء کلیه و جزئیه و جامع جمیع حقائق الهیه و کونیه و عقلیه و حسیه امده است و از اغصان
شجره این اصل است ائمه خازنان تنزیل رب العالمین و اوصیاء معصومین خاتم النبیین صلی الله
علیه و سلم و علیهم ذوات مقدسه خود را اسماء الله الحسنی خوانده اند و من ذلک ما رواه
شیخنا الاقدم رئیس المحدثین ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق الکلینی رضوان الله تعالی علیه فی
جامعه الکافی فی کتاب التوحید باسناده الحسن بل الصحیح العالی الاسناد عن معویة بن عمار عن

ابعبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها قال والله نحن اسماء الله الحسنی التی
لا یقبل الله من العباد عملا الا بمعرفتنا در روایتی سماویه اورده اند که اسم عبارت از کلمه که دلالت کند
بر اصل جوهر ذات یا بر ذات از حیثیت صفتی از صفات یا باعتبار فعلی از افاعیل و احاد اعداد
افرینش و اشخاص نظام وجود کلمات موجوده اند که بزبان حال جوهر حقیقت بیان نعوت ذات جاعل
خود میکنند و نیز مجعولات باعتبار حیثیت مجعولیت شئون و نعوت و حیثیات و اعتبارات
ذات جاعل اند پس کلمات الله که نفوس ذوات معلولات و هویات مجعولات بوده باشد اسماء الهی اند
که دلالت دارند بر ذات خود موجد مطلق و در میان ایشان اسماء الله الحسنی ذوات فاضله نوریه و
نفوس کامله قدسیه اند که صفات کمالیه اظلال صفات حقیقیه قائمه بذات او حیثیت ظهور صفات و
وجوب ذاتی بوحدتها الحقه کنه ذات همگی بجملتها و ینبوع الینابیع کمالات مطلقه وجود است
باسرها و حقایق انوار عقلیه از عالم حمد و عالم تسبیح و تمجید از اینجهت گفته اند و از نفوس هم
و صاحبان قدسیه اند از کجوهر نفس در غایت صفات و جامعیت شئون متقابله در رتبه
قوت باشد و فرایض و نوافل فطرت اولی و فطرت ثانیه بجز از تحصیل او رده باشد مرتبه نبوت
ابدیه نبوت از اجتماع سه خاصیت متحصل شود یکی انکه علوم و تعقلات نفس از جاده حدس
سلوک مسالک افتاده دوم انکه لطیفه از روحانیین ... در مرات بصری او متشبح
و کلام و تجلی الهی در لوح قوت سمعی او منتظم تواند شد سیم انکه هیولی عالم عنصری حکم اورا اطاعت
کند و اینها از ان مر محصل تواند بود که از تعشق شبحات طبیعت و ظلمات دیجور منزلج کند
سطح صحیح اقلیم قدس را دریافته و رفض عالم باطل کرده بعالم خود متصل گشته باشد و انظار

والحاد

واتحاد با روح القدس که خلیفه مکتبخانه تعلیم و تادیب است محکم ساخته باشد باذن
الله سبحانه انچه در لوح ذات او منتقش است مطالعه نماید و حکمش بر حسب اوجات در مملکت
او نافذ باشد و سفر قلبیه بین المقامین در رحیل الی الله اول اعتزال مملکه خلع جسد و فض
بدنست که گفته اند لا یعد الانسان من الحکماء ما لم یطلع علی الجهة المقدسة التی هی الجهة
الکبری ولا من المتالهین ما لم یحصل له ملکة خلع البدن حتی یصیر البدن بالنسبة الیه کقمیص یلبسه
تارة ویخلعه اخری ثم اذا خلع فان شاء عرج الی العالم النوری وان شاء ظهر فی ایة صورة اراد من عالم النور و
انما یحصل هذه القدرة واما ظاهرا النور الشارق والومیض البارق المرتان الحدیدة الحامیة تتشبه
النار لمجاورتها وتفعل فعلها من اخیها فلا تتعجبن من نفس استشرقت واستضاءت بنور الله فاطاعها
الاکوان طاعتها للقدسیین فتوی محصل الشیء باباها وتصور فیقع علی حسب تصورها ولمثل
فلیعمل العاملون وفی ذلک فلیتنافس المتنافسون واخرین منزل که محط همت و دار فوطن معادت
ولیس وراء عبادان قریه است که عارف متاله که عالم عقل قضا نظام جملی عالم وجود شده
عزل لحاظ شعور و قطع نظر ادراک از ما سوی ذات الله تعالی العلی الکبیر کرده حتی از ابتهاج بحجب جود
و استشعار اللذات قرب و انتهاز فرصت وصال هم شعور نبود و اثر کبریای معشوق حقیقی نیابد
و از جوهر ذات خود خبر نداشته باشد فضلا عن لذات الذات و بهجتها و از این هم خبر نداشته باشد
که از ذات خود خبر ندارد و باین هم شعور نداشته باشد که بغیر سلطان او شعور ندارد و از
درجه بقای فی الله و فنای فی الفنا تعبیر میکنند که مقام حیوة ابدی و اکسیر بقای سرمد
است و هذه حقیقة عود الانسان الی ... و هذه النشاة قبل النشاة الاخری و هنالک ...

وان شاء ظهر

فاطاعها له

انه سبحانه هو المبدأ والمعاد والاول والاخر من سبیل الخ مقباس الحدس نفس را تا تعلق طبیعی
شده ببدن وعلاوه ضروری بعالم زمان ومکان تا علاوه فی الجمله با قلیم هیولی باقیست هر چند قطع
تعلق ارادی کرده صاحب ملکه خلع بدن شده واز تخلق بخلق اسم معدل بر محیط واسم مکرم جامع نصیبی
وافر گرفته باشد احساسات وادراکاتش بر سبیل تدریج وتعاقب محسوسات ومدرکاتش منقضی
ومتزاحم ومتصادم بود انگاه بماضی ومستقبل وسابق ولاحق داشته وادراک معیت مجموع طی نتواند داشت که از
عالم محسوس یکباره مهاجرت کرده از خواص مقامات منسلخ شده استحقاق اسم عقل خالص پیدا
کند واین هنگام موت طبیعی وبعد از انقضای اجل موعود صورت می بندد وحقیقت موت حجابی که
معلم مشائیه یونان ارسطوطالیس در اثولوجیا ذکر کرده نیست الا انتقال از عالم ظلمات بعالم نور
واز ده هکده خراب اباد هیولی وتنگنای جسر شکسته زمان بفضای صحرای دهر ومعموره عالم معقول
اول در رؤوس المسائل گفته است کل معقول انما یکون بلا زمان لان کل معقول وعقل فی جز الدهر
لا فی جز الزمان بل لذلک صار العقل لا یحتاج الی الذکر بعد ازان گفته است فی النفس وانها دائرة
لیس لها من مرکزها الی الدائرة ابعاد ان کان الخیر المحض مرکزا فالعقل دائرة لا تتحرک فان النفس دائرة
تتحرک پس در میمر ثانی حال نفس طاهرة الذات نقیة الجوهر را از ارتحال از این عالم ورجوع بعالم عقل
وبنود باجوهر عقلیه وصف کرده وگفته است لیس فی العالم الاعلی جوهر مستقبل ولا علم مستقبل
واذا کانت الاشیاء هناک ظاهرة بینة دائمة علی حال واحدة لم یکن للنفس حاجة الی ذکر شی بل
تری الاشیاء دائما علی ما وصفناه فنقول ان کل علم کائن فی العالم الاعلی الواقع تحت الدهر لا یکون بزمان
لان الاشیاء التی فی ذلک العالم کونت بغیر زمان فلذلک صارت النفس لا تکون بزمان ولذلک صارت

النفس

النفس تعلم الاشیاء التی کانت تفکر فیها ههنا بغیر زمان ایضا ولا تحتاج ان تذکرها لانها
کالشی الحاضر عندها فان الاشیاء العلویة والسفلیة حاضرة عند النفس لا تغیب عنها اذا کانت
فی العالم الاعلی العقلی والحجة فی ذلک ان الاشیاء المعلومة هناک لا تخرج من شی الی شی هناک ولا تنقلب
من حال الی حال ولا تنتقل القسمة من الاجناس الی الصور اعنی من الانواع الی الاشخاص ولا من الصور
الی الاجناس والکلیات صاعدا فاذا لم تکن الاشیاء المعلومة فی العالم الاعلی بهذه الصفة کانت کلها
حاضرة ولا حاجة للنفس الی ذکرها لانها تراها عیانا فان قال قائل انا نجیز لکم هذه الصفة فی العقل
وذلک ان الاشیاء کلها فیه بالفعل معا کذلک ولا یحتاج ان یذکر شیئا منها لانها عنده وفیه
ولا نجیز ذلک فی النفس لان الاشیاء کلها لیست فی النفس بالفعل معا بل الشی بعد الشی فاذا کانت
النفس بهذه الصفة فهی محتاجة الی الذکر کانت فی هذا العالم ام فی العالم الاعلی قلنا وما الذی
یمنع النفس اذا کانت فی العالم الاعلی من ان تعلم الشی المعلوم دفعة واحدة واحدا کان المعلوم او کثیرا
لا یمتنع عن ذلک البتة لانها مبسوطة ذات علم مبسوط تعلم الشی الواحد مبسوطا کان او مرکبا دفعة
واحدة مثل البصر فانه یری الوجه کله دفعة واحدة والوجه مرکب من اجزاء کثیرة والبصر یدرکه وهو
واحد غیر کثیر کذلک النفس اذا رات شیئا مرکبا کثیر الاجزاء علمته کله دفعة واحدة معا لانها تعلم
بلا زمان وانما تعلم الشی بلا زمان لانها فوق الزمان وانما صارت فوق الزمان لانها علة للزمان در این
عقلای شامخین وعلمای راسخین دیده ام که بسیاری اعنی جوف کوه مثال قمر بقرار رحم تشبیه کرده اند
ودر حقیقت نه تشبیه بلکه مثل زده اند ونفس ناطقه بشری را بجنین ومولادت را بتکون نطفه
در قرار وملاء عزاب نشاه را بمنزله مکث جنین در رحم وحبله اجتماعه وموت را بولادت

وفسحت عالم جنان باقی ابدی با فضای دنیا و در نهج البلاغه مذکور و حدیث شریف الموت ولادة ثانیة
و لن یلج ملکوت السموات من لم یولد مرتین وارد است

نظم

ما سطح فلک نه در زمین مبتهر بهر ٭ گر چرخ همه یکی نکین مبتهر بهر
کبنی رحم و روان جنین مبتهر بهر ٭ ناطق نبری که عرابن مبتهر بهر

تا جنین در رحم مادر غذای صالح اخذ نکند و مزاج تام جسدانی نیابد بحسب و تولد و زندگی نیافته
و عمر این نشأه نخواهد یافت و تا نفس ناطقه در بین عمر شهری و زندگانی رحمی غذای صالح از علوم
و معارف نگیرد و مزاج عقلی مستوی تحصیل نکند همچنین حیات حقیقی و لذت عمر ابدی ادراک نخواهد
کرد مزاج جسمانی از تخالط اجزاء متصغره عناصر و تفاعل کیفیات محسوسه فعلیه و انفعالیه حاصل شود
و مزاج عقلی از امتثال و امتزاج جوهر نفس با انوار عقلیه ملکوت اعلی و قبول تلالؤ و انعکاسات
اشعه صفات فضله و شروق تضاعف اشراقات اضواء متشارفه و چون مزاج عقلی استتمام اعتدال
و نصاب استوا یابد و غریزه نفس لحوق اراده خلو و خلع جسد و رفض حواس ملکه شود موت طبیعی
که ولادت نشأه باقیه و نشأه صبح حیات ابدیه است محسوس و مشعور به نگردد و موجب
تالم و تأثر نباشد چه متضاد حال جوهر نفس و مخالف شأن او نیست و المحسوس در کیفیت مخالف
جوهر حاس باشد شعور و احساس متحقق نشود که الشی لا یتأثر عن مثله بل عن ضده و از این جهت
در طب جسمانی حفظ صحت بمثل و رد صحت بضد مقرر شده است و امام حکمت افلاطون الهی در طب روحانی
گفته است مت بالارادة تحیی بالطبیعة و در بطون قرآن حکیم و تنزیل کریم در باب بنی اسرائیل ذبح
بقره اشارت باین دقایق مضمر آمده و بقره از جوهر نفس ناطقه کنایت شده است و انها بقرة

صفرا

صفراء فاقع لونها تسر الناظرین بیان تجرد و نورانیت جوهر ذات و انها بقرة لا ذلول تثیر الارض
و لا تسقی الحرث مسلمة لا شیة فیها بیان سلامت فطرت جبلت از اوزار جسمانیت و عیوب
هیولانیت فرموده است ٭ اقتلونی اقتلونی یا ثقات ٭ ان فی قتلی حیوة فی حیات
آزموده‌ام مرگ من در زندگیست ٭ چون رهم از زندگی پاینده‌گیست
نفس عارف مقدس مثاله چون از تنگنای رحم دنیا و مضیق مشیمه جسد رهائی یافته از وکر
بدن و آشیانه جرم طیران گرفته پرواز نماید و سعت عالم قدس و فضای هوای ملکوت بیند
بکاره بعقول قادسه ملحق و بانوار ملکوتیه متصل شود و متراحمات قریبه هیولی و متعاقبات نفسانیه
افق تقضی و تجدد را در عالم دهر که وعای زمانست مجتمع مطالعه کند و ادراکات متعاقبه
اش بعلوم واسعه عقلانیه منقلب گردد یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت
من سوء تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا و ما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله الی ربک
یومئذ المستقر ینبؤ الانسان یومئذ بما قدم و اخر بر اصقاع عالم عقل بحرم حرم ربوبیت تعرج
کند و آستان مقدس وحدت حقه و قیومیت مطلقه را اول و آخر و مبدأ و معاد علی الاطلاق
مشاهده نماید بروجهی دیگر که در حوصله ادراک ابصار عقول مقدسه نگنجد و چون هنگام
حشر جسمانی و معاد جسدانی آید جوهر مجرد نفس سعید که از اصحاب الیمین است باذن الله سبحانه
همان شخص جسد را که ماده هیولانیه اش لتشخصیتها باقی و صورت ترکیبی مثل صورت اولی بود
بالاستعداد و استیحال نماید و تماشای زمان لذات نعیم مقیم را در طی شأن دهری و قرار ابدی
و مثوبات کاملات بدن را در صورت نوعیه و ریحان عقلی و اشجار و انهار فلسفی ادراک کند نقوش

اشقیا که اصحاب الشمال اند ضد این حال بر عکس نسبت و مقابل این لذت بوده این قیاس داشته باشند
و تحقیق این حقایق در ترک متابعت حکم وهم و قبح اختیار مهاجرت اقلیم حس متربتبت **نظم**

گربه موش و هم در انبار ماست | کندم تحصیل چل ساله کجاست
دفع شر موش وهم از هوش کن | پس در انبار عقل از کوش کن

الجدول الثامنه عارف متقدس در درجه زهد و در درجه عبادت
نه چون زاهد جرملتی و عابد جبلتی باشد چه زهد زاهد جرملتی اعراض از طیبات دائره بات
بطمع اضعاف آن از مشتهیات دائمه اخروی و این در حقیقت تجارتی است که بمتاع خسیس
متاع نفیس خریداری نموده است گفته اند مانند کسی که ضیافتی نوع ذات است باشد از خست نفس
و دناءت همت چند روز از شتاول طعام امساک نماید باشد احتیاج بدان نعذ آن تا در ضیافت
منوعم بسیار تواند خورد و عبادت عابد جبلتی عملیست در رشاء دنیا از برای ثواب در نشاء
عقبی چون اجیری که عملی کند بازای اخذ اجرتی پس در حقیقت تعبد او معاملتیست نه عبادتی و
اما عارف متاله چون غرض وراء جناب الهی که منتهی الاغراض و مطلبی الاقصای ذات حق که متبد
المطالبست ندارد پس زهد او در مقام توجه بجناب حق و اعراض از کل ممکنات که باطلست تنزیه
و تقدیس باطنست از هر چه شاغل باشد از مشاهده جناب او و در مقام التفات از جناب خالق
بجناب مخلوق نکیر بر جمیع ماسوی الله و استحقار کل ما عدا الحق است همچنانکه تعبیر الموند
صلوات الله علیه در نهج البلاغه مکرم صفرمایه عظم الخالق عندک یصغر المخلوق فی عینک
و در کتاب تقدیسات او وده ایم که مکفوریه که شد الآی تعبیر از آن بطاغوت شده است

حیث

حیث قال عز قائلا فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام
لها عالم امکانست بقضیه و قضیضه و صغیره و کبیره که جمله ماسوی الله باشد و چون بحسب اشکال
قوتین نظری و عملی و قاهریت و استغلاء بر ارواح و قوای بدنیه و جیوش و جنود جسدیه که از آن
عرمان شهویه و غضبیه و هم ارادیه منفر عنه مبادی ادراکات وهمیه و خیالیه را منقاد خود
ساخته است و مشاعر قلبیه و مدارک دماغیه و جمیع ذرات ما فی البدن و جمله ما یتعلق بالجسد را عادت
فرموده است که در انصراف از عالم جسمانی و سلوک سبیل عالم قدس او را مشایعت نمایند و بالجوهر ذات
او مشایعت ورزند تا همکنان مطالعه صفح ربوبیت صانع عقل و در رویت مشاهده جمال حق
مزاحم سر نباشند و جوهر عقل مستفاد در ملاحظه از عالم خالص مانند و جمیع آنچه در بحث حکم نفس
مجرد نداد از اصول و فروع و ارواح و قوی در سلک تعبد و توجه بان حرم منخرط اند پس عبادت عارف
عبارت از آنست که قوت متوهمه و قوت متخیله و سایر مدارک و مشاعر و حواس و ارواح نفسانیه
و حیوانیه و طبیعیه و مبادی ادراکات و تحریکات و اعصاب و عضلات و جوارح و ارکان و آلات
جسدیه و اعضاء او به بانفس ناطقه در حکم جوهر مجرد و لعوامده بکار از عالم غرور و اقلیم بطلان
بجانب حرم قدس و جناب حق متوجه شوند در سدرة المنتهی سیر نا الله لا غایه در تفسیر ایاک
نعبد چند وجه از برای نون متکلم مع الغیر ذکر کرده ایم یکی از آنها این دقیقه است و از اینجاست
قول کریم سید المرسلین صلی الله و سلم علیه و آله الطاهرین که در باب نماز جلیلت فرموده است
المومن وحده جماعة ظاهر میشود و باید دانست که همچنانکه نفس مجرد بحسب شروق نور قدس و انعکاس
اشعه انوار عالم عقل بر جوهر ذاتش مبدأ اهتزاز اعصاب و عضلات و استنشاط ارواح و مشاعر و الجواب

کل بدن و عامه اجزای جسد بجانب جناب قدس تعالی منجذب و منشوق می‌شود و همچنین حرکات طاعات جسدی و
مناسک عبادات بدنی منشأ تحصیل صفات نفس و معدّ استحقاق شروق و اشراق
مجدد می‌باشد و آن شروق و اشراق باز موجب نشاط طاعتی و آن طاعت باز وسیله استعداد اشراق
و علی هذا السبیل و بالجمله طاعات و عبادات که در شرایع و ادیان مقرر شده است همه بجهت آن دو باب
صفات و اشتداد استعداد نفس از برای علوم حقیقیه و معارف ربوبیه و شوارق قدسیه
و بوارق الهیه و منازل سیر الی الله و زاد و راحله سفر فی الله است جلّه فی مقام الفقهاء آلحکما
اعلی الله درجته در شرح قواعد الاحکام و من در عیون المسائل الفقهیه آورده ابر کر عبادات
الطاف الهیه‌اند در عقلیات چه واجبات سمعیه مقرب نفس‌اند بواجبات عقلیه و امتثال او واجب
سمعی باعث و معین بر امتثال واجب عقلی و مندوبات سمعیه مقربند بمندوبات عقلیه و نیز
الزام مندوب سمعی مؤکد امتثال واجب عقلی در حدیث قدسی آمده است لا یزال العبد یتقرب الی
بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه و بصره و یده و رجله و لسانه فبی یسمع و بی یبصر و بی یمشی
و بی ینطق و ارباب نظر از نوع عالم انتظام این نسق در نفوس و ابدان افلاک بر همین اسلوب ملکه دران عالم
بر وجه ناصل و در اینجا عالم بر سبیل ظلیت جاری و مستمر است پس حرکات دوریه مستمره الاتصال
عبادات فلکیه و مناسک ملکیه و تصفیقات رقصیه و اهتزازات وجدیه است نفس لطیفه فلکی با تشوقات
قدسیه که وظیفه او است از صقع نور ملتذ و منبهج گشته از آن التذاذ و ابتهاجات شوقیه آتش
بدانکه جرم فلکیست منفعل و آن انفعال مبدأ میل استداری می‌شود و از آن میل حرکات دوریه
منبعث می‌گردد و بر مناسبت آنان اشراقات نوریه و هر حرکتی هم اشراقی و هر شروقی انبعاث حرکتی

و لایزال

و لایزال بتجدد شروقات تجدد حرکات و بتجدد حرکات تجدد شروقات متصل الاستمرار ابد الدهر دور
چنانچه در کتاب خلسة الملکوت بر وجه لوذعی و اعلا افضی تحقیق کرده‌ایم بفضل الله تعالی و همچنانکه کواکب
و افلاک بحرکات مناطق و اجرام و سلوکات نفوس و ابدان دواب لسک و وظایف عبادات تجلی‌اوند
اشخاص و طبایع سایر عوالم کرسیکی برهان و غاشیه معبود بیدوش دارند شریک شانی نما
در تعلیم و تصحیح فلسفه ایح اسکدالشیخ ابونصر الفارابی جواب گفته است در خصوص صلات السماء
بدورانها و الارض برجحانها و الماء بسیلانها و المطر بهطلانه و قد تصلی له و لا تشعر و لذکر الله اکبر
لامعة الجنوی جاعل تام نظام جملی موجودات که ما سوی ذات الله سبحانه کنه ذات اقدس او
و حلف حضرات حیه مرتبه و ورای ذات منوع تعالی واحد خواست در هویت شخص معلول جملی دا خلقت
و چون سبیل ایجاد هویت مرکب بایجاد اجزای آن هویت است و مرکب جملی مستانف و ورای جعل اجزا
نمی‌خواهد پس اراده و عنایت جاعل حق تشخص جملی با آن ذات متعلق است و با حاد موجودات که اجزای تشخص
جملی‌اند بالقصد الثانی و معلول الاول اراده و عنایت تشخص جملی است و معلول اول جعل و ایجاد او کرم
و افضل اجزای تشخص جملی که عقل اول است و چون وجود تشخص جملی مرهون شرطی و استعدادی و حاملی
و موضوعی و محلی نیست و بمحض اراده حقه و عنایت سابغه وجود تام و رحمت واسعه مستند است
و استحقاق حصول او را و رای امکان ذاتی تحصیل و مصحح در کار نیست که لاجرم تشخص جملی افضل
ما یدخل فی الامکان و اجمل ما یقع فی التصور و نظامی دیگر افضل و انور از این نظام از جمله ممتنعات بالذات
و در شمار مختلقات متوهمات خواهد بود و الا بحکم قاعده امکان اشرف قبل از این نظام موجودی
بالضرورة البرهانیه منعقد از آنکه بمیقات ظهور رسد که کل عالم امکان تشخص است و حدانی مستند

مجال عمل حق جل شأنه بوده و اعداد و هر چه و مبدا و مدبر و حافظ و نگهبان محض عنایت حضرت کبریا صلاح
الهب بن تعبیر ازان بطبیعت کلیه میکند چنانچه شریک سالف ما در رسالت حکمای اسلام الشیخ ابو علی
بن سینا در کتاب برهان شفا و در طبیعیات شفا ذکر کرده است و اختراعات اجل الحق ابی وغیر
حرکت قسری و اتفاقات امر اتفاقی و قائل بنظامات جزئیه است با عزل نظر از نظام جملی و اما نسبت تشخص
جملی آجال اختراعیه و حرکات قسریه و امور اتفاقیه همه طبیعیست و اینکه غیر طبیعی قابل بنظام
کلی جمیعه امکان ندارد تحقیق نیست و در کتاب ابطال ابطال این اصل و شرح این مسئله بر وجه اوضح
کرده ایم و غیر از آنکه در تحصیل برهان و شفا و دیگر کتب حکمای سابقین مذکور شده است پس نه بر
خفا نخواهد ماند که مبادی عوالم نفوس و دوائر وجود باسرها لازمست که ارتباط طبیعی و انسانی
لزومی و تساوق ارتباطی و تطابق اعتلائی بوده باشد تا منسجم شود از جمیع آنها اصل نظام حکمی
وحدانی تحقیقی مستند بعنایت و اراده جاعل احدی الذات استنادا وحدانیا در کتاب خلسة الملکوت
آورده ایم که مطلق عالم ملک با عتبار امتزاج نسب صورتیه و اعتناق عوارض طبیعیه و خصوصیات
اقدار و ابعاد هیات و کیفیات و اوضاع و اضافات در استناد بطبیعت کلیه که عنایت حضرت نظام مطلق
عالم جمله اعداد است با عتبار نسب اشراقات عقلیه مترجب و لوازم اشعه فلسفیه منعکسه و ازدواج
شروقات و انعکاسات و اعتلاقات و انتهاجات بالنسبه بعالم ملک عالم طبایع اربع اسطقسیه با آنچه در افلاک
و آفاق و ارتباط و انطباع دارد از نسب ممتزجه و هیئات بر وجه عجیب صورتکالاو کیان و کیفیات
و اوضاع و اضافات متوفره متفننه نسبت بعالم طبیعت خاصه فلکیه بالنجابات از نسب حرکات
شریفه مستند بر اضافات و اوضاع مؤتلفه بهیجه و طبایع ما بالقوه ایشان قابل بجوهر ذات بحجوی واحد

بالتخصص

بالتخصص صاحب وحدت شخصیه مجملیست و انجا حرکت مستند بود و یکی از تفاسیر لوکان فیهما
آلهة الا الله لفسدتا مستغنی بملاحظه این تلازم و تساوق است چنانکه در کتاب تقدیسات و
کتاب تقویم الایمان ذکر کرده ایم و بالجمله تقدیر الهی و حکمت نبوی خصوصیات آن عالم مستلزم
و مستتبع خصوصیات این عالم است مجملا انکه زایچه طلوع شئ مستتبع حدوث حوادث در بدن
انسان و حدیث شریف نبوی مَن آمَنَ بالنجوم فقد کفر و حدیث قدسی مَن قال مُطِرنا بفضل
الله و برحمته فذلک مؤمنٌ بی و کافرٌ بالکواکب و مَن قال مُطِرنا بنوء کذا فذلک کافرٌ بی و مؤمنٌ بالکواکب
با این معنا منافاتی ندارد بلکه نظر در نجوم با حکام خمسه منقسم میشود واجب و حرام و مندوب و
مکروه و مباح و انچه باید در بسط این مقال در کتاب لوامع سماویه و در دیگر کتب خود کفته ایم
معلوم است که بتقدیر العزیز العلیم اجتماع سعود با نحوس در درجه از درجات فلکی مستتبع
آثار سعادت با نحوست در زایچه در این عالم باز آن واقع میباشد اگر چه علم نجوم از آن حیثیت
که علمیست تخمینی ظنی مستلزم بر دلایل تخمینیه و براهین ابنه منشر ضد بنی باحکام نجومی نمیتوان
بود پس اگر سعود را بر سمت الراس بقعه از بقاع ارض بر روی بوده باشد یا در مبدا ای آن دور
کار سعود ثوابت و سیارات و در سمت الراس بقعه اتفاق اجتماع یا مقابله باشند اختصاص سعادات
دینیه و دنیویه و تزاید اعتلاء علوم که مظهرات انوار قاهره قدسیه و عقول و نفوس فلکیه و تنویر
و تعظیم آن بقعه بعنایات ساکنان لا محاله از آن وضع خواهد بود و باید دانست که تطابق و تلازم مخصوص بعالم
عقول و عالم نفوس و عالم اجرام فلکی و عالم اجسام عنصری نیست بلکه در جمیع عوالم و افلاک وجود
ساریست و هر گاه حیثیات صحیحه اسناد کثرت بواحد حق در مرتبه از مراتب متضافی باشند

معلولات آن مرتبه متلازم و در عرض سلسله صدور متناوی خواهند بود بالضروره البرهانیه
و بنابر اصل نظام هرچه در عالی صورت تحقق پذیرد مقابل موازیه در سافل عوالم متحقق الحصول باشد
فالعض من جمل عرش العلم بالاسرار ما من رسم برسم فی الوجود الاوله خاصیته عند ارباب الکشف و
الشهود حتی الحبه اذا امست علی التراب والماء اذا انعقد علیه شکل الحباب عالم اعداد بازای عالم
حروف و عالم حروف بازای عالم ذهن و عالم ذهن بازای عالم عین و خصوصیات هر یک از این
عوالم موازیه خصوصیات سایر تلک العوالم است و از اینجاست که حکمای راسخین او ضاع را بازای
از اسباب حدوث گرفته اند و ضبط این اصل مفاتیح ابسط و مجال الوسع از این مبحث اهل ودر اذکار
و دعوات و احراز و عوذات بحسب خصوصیات اوقات عبادات و طاعات و اوضاع مطالب و حاجات
اسماء والفاظ معهوده و حروف و اعداد مخصوصه در احادیث و آثار سائرین و شارعین صلوات
الله علیهم وارد شده و تجاوز از حد محدود و عدد مخصوص در بعضی از موارد حرام و در بعضی
مکروه و در بعضی بی فائده و بی استبلاع نزیب اثر اصله است اکابر اهل تحقیق و اکارم ارباب عرفان
گفته اند هر موجودی از موجودات در تحت تربیت اسمی از اسماء مقدسه الهیه است و حروف
مبادی بمنزله عناصر و ادویه و زبانه مفرده است و کلمات و اسماء بمنزله معاجین مرکبه و ترتیبات کبری
و اعداد بمنزله مزاج و صورت نوعی و نیز بمنزله خواص است که در ان عمل ار مقاسی کنند اگر عمل اب
زیاده از حد باشد موجب غرق شود و اگر کم غوطه خوردن میسر نشود علی هذا بر این حکم دارد
و گفته اند الاعداد ارواح والحروف اشباح والعدد کاسنان المفتاح اذا نقصت او زادت لا تفتح
الباب والزیاده علی العدد المطلوب اسراف والنقص منه اخلال یکی از مشایخ روایت میکرد که آن
سوره

سوره تبس اسمائی بری به الاکمه والابرص و فیها اسم من دعا به طار فی الهواء قیل له اراب لو دعا ان
یلبس کلها اعطی شیئا من ذلک فقال لو جاء رجل الی دکان صبد کانی فاخذ کلشی عنده فشربه
لما انه اکان ینفعه کذلک هذه الاسماء لا تفتح اسرارها الا لمن عرفها باعیانها الجدول التاسعه
وجود مطلق عین ذات قیوم واجب بالذات است که منتزع منه موجودات و مطابق انتزاع که
ذات حقیقت حیثیتی تقییدیه یا تعلیلیه چه وجود شرح ذات منفرده و حکایت حقیقت نفس ذات
نه وصفی عینی یا ذهنی قائم بذات منفرده پس هرگاه ذات بنفس ذات منفرد بوده باشد موجودیت
از که ذات منتزع خواهد بود من غیر حیثیته وراء نفس الذات اصلا لا تقییدیه ولا تعلیلیه
و اما ذات جائز چون حقیقت و تقرر من تلقاء الجاعل دارد بحسب جوهر ذات پس لا بد مطابق
انتزاع موجودیت از جائزات حیثیت ارتباط و استناد بذات حق باشد نه حیثیت جوهر ذات
وجودات ممکنات تجلیات وجود حق و حقیقت جائزات غیر لات حقیقت حقه قیوم مطلق و هویات
عوالم مجعولات مجالی و مظاهر هویت حقیقی جاعل علی الاطلاق فقد من حیث نسبه الصدور والارتباط
لا من حیث التلبس والاتحاد و در وی بعضی از متالهین که موجودیت ممکنات نسبت انتزاعی نیست
بلکه نسبت اشتقاقی جعلیست از قبیل متشمس و مشمس و حدادی و حداد و مشرب صوفیه که
نسبت هویات باطله الذوات عالم امکان بهویت حقیقی ذات حق نسبت امواج بدریا است بحر و تعینات
تطبیقی مسئله از جاده مستوی عقل صحیح و صراط مستقیم مسالک برهان خارج است و سبیل
افاضه و ایجاد آن نیست که از ذات مفیض موجد چیزی منفصل شود یا اثری بذات مجعول مفاض
متصل گردد بلکه آنست که چون عالم جاعل محیط باشد بانکه مجعول بحسب ذاته از خیرات نظام وجود است

ومنتظران ومصحّحات حصول اثر بالفعل در دایره تحقق وانحصار جوهر ذات آن مجعول بر علم وارادهٔ جاعل
مترتب واز فعالیت وفیاضیت ذات فعالش صادر کردد مثل مانند شعلهٔ چراغی که از خرمن آتش
درکیرد یا شعاعی که از نور جرم شمس فایض شود یا اهتزاز عضلات وحرکت اعضاء ادویه که از شوق
مشاکر نفس که بمرتبهٔ اجماع رسیده باشد منبعث کردد وصدور وافاضه وجعل وایجاد را
معنی اطلاق کنند اول جاعلیت اضافیه که مضایف مجعولیت است وهردو متضایف بحسب مرتبه
از ذات جاعل وذات مجعول متاخر ونسبت با یکدیکر در یکمرتبه باشند چه حقیقت اضافه نسبت
متکرره است بخلاف مطلق نسبت که دران تکرر معتبر نیست بلکه اعم است ازان واوسع دوم حیثیت
جاعلیت حقیقی که مستتبع ذات مجعول وجوهر ذات مجعول ازان منبعث باشد وذلک کون الجاعل بحیث
یجب ویصدر عنه هذا المجعول بخصوصه واین جاعلیت حقیقی مبدا جاعلیت اضافیه است ومتقدم بران
بدو مرتبه چه این جاعلیت اصل وجود ومنبع تقرر مجعول واز مراتب سابقه بر ذات مجعولست وجاعلیت اضافی
فرع تحقق متضایفین ومراتب سابقه در کتاب افق مبین شمرده شده است واین جاعلیت امریست واحد اکر
مجعول واحد باشد ومتکثر بحسب تکثر مجعولات وعین ذات جاعل على الاطلاق بحسب کمال مطلق
وصف حقیقیه منبسط تا عین ذات واحد حق جل کبریاؤه بوده باشد بلکه لازم وعارض ذات حق تعالی
بحسب خصوصیت ذات مجعول وخیریت ومناسبت کامله وقرب جوهر او وپایان بجناب مقدس جاعل وانیه خاتم
المحصلین رضی الله تعالی عنه در شرح اشارات کفته است الصدور یطلق علی معنیین احدهما امر اضافی
یعرض للعلة والمعلول من حیث یکونان معا وکلامنا لیس فیه والثانی کون العلة بحیث یصدر عنها المعلول
وهو بهذا المعنی متقدم علی المعلول ثم علی الاضافة العارضة لهما وکلامنا فیه وهو امر واحد ان کان

المعلول

المعلول واحداً وذلک الامر قد یکون هو ذات العلة بعینها ان کانت العلة علة لذاتها وقد یکون حالة تعرض
لها ان کانت علة لا لذاتها بل بحسب حالة اخری اما اذا کان المعلول فوق واحد فلا محالة یکون ذلک الامر مختلفا
ویلزم منه التکثر فی ذات العلة بعین آن تفتیش تام وتحقیق بالغ سنجیده نیست چه آنکه علت لذاتها
علت باشد مستلزم آنست که ایجاد این معلول بخصوصه لازم نفس ذات علت بوده باشد بحسب
خصوصیت ذات معلول نه آنکه عین مرتبه ذات علت باشد وافاضه معلول اول بخصوصه کمال مطلق نیست
تا عین مرتبه ذات جاعل على الاطلاق بوده باشد وچکونه عین ذات جاعل حق تواند بود وحال آنکه ذات
قیومی جاعل حق از وحدت عددیه متعالیست چنانچه در جذوه رابعه سبق ذکر یافت ووحدت افاضه معلول
اول علاوه بر آنست بر وفق وحدت معلول اول وجاعلیت باین معنیست که در قرآن حکیم از وقول کن تعبیر از آن
کرده انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون وعالم مجردات ازان عالم امر نامیده اند که وجود
آن محض امر الهیست وقول کن بی ماده که حامل جوهر ذات واستعدادی که مستدعی فعلیت تقرر بوده باشد
سیم جاعلیت حق که کمال مطلق وجود بما هو وجود وعین مرتبه ذات موجود حق است عز مجده وذلک کونه
سبحانه فی مرتبة ذاته بحیث یجب ویصدر عنه خیرات نظام الوجود على الاطلاق ویفیض عنه کل وجود
وکل کمال وجود وجاعلیت باین معنی مبدا جاعلیت معنی دوم است همچنانکه جاعلیت معنی دوم مبدا
ذات مجعول وجاعلیت اضافیست ووجوب مجعول از جاعلیت حقیقی وجود سابق است که الشیء ما لم یجب
لم یوجد چون بدایره فعلیت اعاده وجوب حق نیز که ضرورت بشرط محمول است وجوب عندی وفعلی از آن
منسلخ نیست عارض منتشی واینست که کفته اند کل ممکن محفوف بوجوبین سابق ولاحق وجاعلیت حقیقیه
که بازاء خصوصیات مجعولات متکثرات ومقابل جاعلیت حقه که عین ذات جاعل على الاطلاق وبا جمیع

مجعولاً و معلولات بر نسبت واحده است و صوفیه بنا بر اصول و مصطلحات خود میگویند و حدت مطلقه
ذاتیه که از آن متعالیست که مدلول صفتی و اسمی و معبر عنه عبارتی و تعبیری باشد چون خواست که از غیب
هویت و کنه کمون تنزل نموده متوجه مراتب بروز و حضرات ظهور گردد بخصوص صفتی و تعینی محتجب شد که
از خلوت محوضت اطلاق و غیر معلوم الکنه و مکنی صرافت وحدت غیر متناهیه الشده بیرون آید
آن خصوصیت یا در نظر عقل دو اعتبار حاصل باشد اعتبار نسبت بذات خود که سائر اطلاق حقیقت
است و باین اعتبار ... الحقایق که مظهر نور و محل جلوه شعاع ظهور ان حقیقت شده است و باین اعتبار بتجلی خوانند
ذات حقیقة الحقایق ثبح است غیب هویت واحدیت و واحدیت و حقیقت محمدیه و اعیان ثابته و حضرات
کلیه الهیه نیز پنج است حضرت غیب مطلق و آن اعیان ثابته است و حضرت غیب مضاف که غیب مطلق
و آن عبارت از عقول و نفوس مجرده است و حضرت غیب مضاف که بشهادت مطلقه اقربست و آن عالم
مثالست و حضرت شهادت مطلقه که از مرکز ارض است تا سطح محدب عرش عالم اجسام کرفلک کافلاک
و حضرت جامعه و آن انسان کبیر است بتفصیل که عبارت از نظام جملی کل عالم است و عالم صغیر است
باجمال که حقیقت انسانست و سر نقطه وحدت که در اعداد نظام کل ساریست در نصف دایره و
نزولیست و لیلة القدر ناظر بانست تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر و در نصف دیکر
عروجی و یوم القیمه مطابق است تعرج الملائکة الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة و تجلی بجهار
بحسب اثار و بحسب افعال و بحسب صفات و بحسب ذات **تلاة الجذوه** تلثر که عبارت
از افاضه و جعل و ایجاد باشد بمذهب راسخین علما و الهیین حکما حکمت یونان و حکمت یمانی
برجهار نوع است ابداع و اختراع و صنع و تکوین ابداع و اختراع متعلق بحوادث دهریه که همین حدوث
ذاتی

ذاتی و حدوث دهری دارند و صنع و تکوین متعلق بحوادث زمانیه که بانواع ثلثه حدوث جمیعاً موصوفند
حدوث ذاتی و حدوث دهری و حدوث زمانی ابداع جعل جوهر ماهیت و اخراج آن از لیس ذاتست از کتم
لیس مطلق ذاتی و عدم دهری من غیر سبق مادة و مدة اصلاً لا مسبوقاً بالزمان و لا مسبوقاً بالدهر
و لا مسبوقاً بالذات و این معنی نباشد الا در قدسیات که مفارق ماده و علایق مادة باشند مطلقاً و احق
مبدعات بمبدعیت عقل اولست که بجمیع موجودات ورای ذات حق جاعل علی الاطلاق مسبوق و تقلیست
و بزعم ابو فلسفین و ارسطاطالیسین مشائین که قائل بعقلی مبدعات شده اند مسبوق دهری
عدم صریح با ابداع راست نیاید و لیس مطلق بر آن مسبوقیت همین سبق ذاتی دارد و ابداع
الا نا لیس ایس از لیس مطلق بحسب حدوث ذاتی لا غیر و در مطی از ناو سفه ابداع را بخصوص صادر
اول ساز زند و همین عقل اول را مبدع شمرند و کویند هرگاه مبدع جاعل حق و مجعول از مجعولات در سلسله
طول متوسطی بوده باشد که متقدم باشد بر آن مجعول تقدماً بالذات آن مجعول را از مبدع بحسب
هر چند حصول از مادة نیافته باشد و هر چند عدم صریح را در متن واقع سبق سلطنتی بر او نبوده باشد
چه جاعل تا لیس او و بعد از آنی کرده است نه از لیس مطلق این سلک اصطلاح در الهیات شفا
منقول و در نمط سادس اشارات مسلوک آمده است و اختراع بقبال مقابله مذهب حق جعل
جوهر ذات و اخراج آن حقیقت انیت و لیس ذاتی و کتم عدم صریح دهری با سبق ذاتی مادة لا غیر
من غیر سبق مدة لشئ من انواع السبق اصلاً و این در فلکیات و بسایط کلیات عناصر باشد و بر
زعم راسخین فلاسفه اخراج از لیس ذاتی با سبق مادة بالذات و عدم سبق تعدیه صریح دهری و
باصطلاح رهط مذکور اخراج از لیس با سبق ذاتی متوسط مفارق من غیر مسبوقیة بمادة و مدة اصلاً

پس سایر عقول بغیر عقل اول درین اصطلاح مخترعات اند نه مبدعات و صنع جعل جوهر موجود از لا عن
ایس زمانی حوادث کونیه است در مقابل اختراع که ایس بعد از لیس بحسب حدوث ذاتی و ازلیت علت صحیح بحسب حدوث
دهری مسبوق بالماده مسبوقیه بالطبع و تکوین اختراع هویات حوادث کونیه است از علیه علت ماده زمانی
و ایقاع وجود زمانی در حصه از زمان مسبوق بوجود ماده و بزمان عدم مسبوقیه زمانیه و فرقی صرف جعل
و ایجاد را سه کرده اند و صنع و تکوین را بکنوع اعتبار کرده اند متعلق بحوادث زمانیه بلکه اعتبار مختلفه
صنع بحسب اعتبار حدوث دهری و تکوین بحسب اعتبار حدوث زمانی و ماده صحیفه ملکوتیه که کتاب اعمالنا است
و نشر بعالنا نسبت در کتاب تقویم الایمان و در رساله سماویه بطریق سابق اختیار کرده مذهب ساختند و اشرا
من حیث انواع ثلثه داشته گفته اند مطلق جعل و افاضه بالاحداث دهری است و آن منقسم است بابداع و اختراع
یا احداث زمانی و آن تکوین است و صنع را تاره مقابل تکوین و شامل ابداع و اختراع کرده و تاره مخصوص تکوین
کرده اند و لکن باعتبار الاحداث فی الدهر لا باعتبار الایقاع فی الزمان و باتفاق ابداع افضل انواع است و افضل
ابداعات عقل اول و در طریق ثالث مسلکی دیگر هست که انواع ثلثه را ابداع و تکوین و احداث گفته اند
احداث افاضه وجود زمانی مسبوق بزمان و تکوین افاضه وجود مادی مسبوق بماده بالذات لا بالزمان
هر یک مقابل ابداع از وجهی و ابداع بر هر دو مقدم چه حصول ماده تکوین و حصول زمان باحداث صورت
امکان ندارد و الا لازم آید که ماده را ماده و زمان را زمانی بوده باشد پس تکوین و احداث مترتب شوند
بر ابداع و ابداع اقدم از هر دو و اعلی بحسب رتبه و اقرب نسبت بجاعل کلی و این مسالک مسلوک اشراقیین
سالف و در نمط خامس اشارات فاضل در رساله نیروزیه محققان اختیار کرده است موافق اسلوب
اقول
فالافاعیل و معلولات فاعل الاول فی الوجودات تقسیم رباعی کرده است بعبارت اول عالم عقلی
شمل

مشتمل بر عقول قاهره و صور باهره مقدس از علایق مواد و عوایق استعداد و منزه از شوایب
تغیر و عوارض تکثر همه در شوق و عشق و طاعت و عبودیت و امتثال امر و ابتهاج و فرح بجناب
متعال حق اول جل سلطانه ابد الدهر بر نسبت واحده دوم عالم نفسی مشتمل بر نفوس و آن معلق
نفوس سماویه که در متکثره و طوایف مختلفه و متعلق با جرام فلکیه ابداعیه و اسطه و بوساطت
انها عنصریات را تدبیر می کنند و همه عاشق عالم عقلی اند و در زمره متشابهه بر نمط ارادت
ارتباطیه بیکی از عقول اشرفیه سوم عالم طبیعت که مشتمل است بر قوی و جواهر ساریه در اجسام
که مبادی حرکات و سکنات ذاتیه و کمالات جوهریه اجسام اند علی سبیل التسخیر چهارم عالم اجسام
منقسم باثیری و عنصری خاصیت اثیری استداره شکل و حرکت و استغراق صورت ماده
را و خلو جوهر از متضادات و مزاحمت و خاصیت عنصری تهیوا اشکال مختلفه و اشتراک ماده
میانه صور متضاده متوارده که حصول هر یک بالفعل مستتبع حصول دیگر است بالقوه و وجود
همه کاینات زمانیه مرتبط بقوای سماویه که مبادی ضعاف اند بتوسط حرکات دوریه و در فطرت
اولی کمالات بالقوه دارند که بالفعل گردد در فطرت ثانیه و هر چه اول است بالطبع درین عالم
آخر میباشد بالشرف و الفضل و هر کدام را اعتبارت فی حد ذاته و اعتباری اضافه بالاکه
ان و کاین می شود بعد از آن باین عبارت گفته و نسبة الثوانی کلها الی الاول بحسب الشرکة نسبة الابداع و اما علی التفصیل فبحسب العقل نسبة
الابداع ثم اذا فام متوسطا بینه و بین الثوالث صار له نسبة الامر و اندرج فیه معه النفس ثم
بالفعل
کان بعد له نسبة الخلق و الامور العنصریه بما هی کائنة فاسدة نسبة التکوین و الابداع مخص
و الامر یفیض منه الی النفس و الخلق مختص بالموجودات الطبیعیه و یعم جمیعها و التکوین بالکائنه

ال السبدا الحق الاول الیها کرل

الفاسد منها و اذا کانت الموجودات بالقسمة الکلیه اما روحانیه و اما جسمانیه فالنسبة
الکلیة للمبدا الحق الاول الیها انه الذی له الخلق و الامر فالامر متعلق بکل ذی ادراک و الخلق
متعلق بکل ذی تسخیر پس اسرار حکمت انه فیاض علی الاطلاق نسبت بنظام کل جمله موجودات و نسبت
بعالم عقول محضه ابداع و نسبت بکل عالم مجردات که مجموع عالم عقل و عالم نفس است امر و نسبت
عالم جسمانیات خلق و نسبت بکاینات فاسده علی التخصیص تکوین است و باز بوجهی دیگر امر الهی
در عالم خلق منقسم است بامر تکوینی صنعی ایجادی و امر تدوینی حکمی تشریعی و ذوات قوی وجوب
عز سلطانه در ابداع نظام جملی کل و همچنین در ابداع افضل اجزای نظام کل که مجعول اول است فاعل اکرم
و غایت قریب است و در افاضه سایر اجزای عالم امر و عالم خلق و غایة در آن نظام وجود صانع ذات
و غایة الغایات صنع و ایجاد است و همچنانچه در امر تکوینی ایجادی منتهی الغایات و مصیر الاغراض
در امر تدوینی تشریعی نیز غایة الغایات للسلسله و غرض الاغراض المعنویه نفس ذات قدوسی قیومی
او است پس باین وجه نیز جناب مقدس اول و آخر و مبدأ و معاد نظام وجود و ذرات اجزای نظام اتم
وان الی ربک المنتهی و باین وجه دیگر است در اولیت و آخریت و مبدائیت و معادیت جناب حق
حقه اثنی را بوجوهی که در حدوثات سابقه سبق تقریر یافت والحمد لله وحده **الجذوة العاشرة**
در علم ارثماطیقی مقرر است و بنحو ملخص و فیثاغورس و افلاطون الهی که معلم قوم و مقدم صناعت و اما
حکمت بود در دایره تقریر او بر آنند که واحد و وحدت علت عدد از آن جهت که مبدا عدد است حقیقت عدد
الامثال از وحدات و از آن حیثیت که در شمار ما بعد انواع عدد با سهام است [illegible] عدد
پس از حیثیتی اثنین و اثنوت را اول مراتب عدد و زوج بسیط اول اعتبار باید کرد و از جهتی اطلاق اول

عدد و فرد بسیط اول ابو واحد لازم باید شمرد و [illegible] در حکم مشهور که العدد نصف مجموع حاشیتیه
المتساویتی البعد عن جنبیه [illegible] از صحیح و کسر باید گرفت و بعضی از فیثاغورسین و فیثاغورس نیز در بعضی
از اقاویل خود اثنین را زوج بلکه عدد شمرده اند و ثلثه را اول فرد بلکه اول اعداد گرفته اند و اربعه را
اول زوج و بنابرین اختلاف نتایج ساری در جمیع [illegible] اکثر در اثنین اعتبار کرده اند که تولید [illegible]
وجود از ازدواج قوت فاعلیت فاعل و قوت قابلیت منفعل صورت حصول می پذیرد و بعضی در ثلثه
که قوت فاعله و قوت منفعله و ازدواج هم در مرتبه مناط ولادت [illegible] و همچنانکه واحد اول
بسایط اعداد [illegible] است عشره آخر مراتب اعداد بسیطه و تمام [illegible] است که بعد از آن [illegible]
دور ترکیبیست [illegible] بسیطه [illegible] بسیط تام المرتبه که منتهی الدور و مستکمل
التمام و اخیرة المراتب است [illegible] که قرآن کریم بکمال وصف کرده [illegible] تلک عشرة کاملة و صانع حکیم
جلت عظمته [illegible] مراتب [illegible] نظام وجود ساخته چنانچه در [illegible] اولی معلوم [illegible] ثلثه
در خاصیت خلیفه فردیت واحد و عدد فرد بسیط اول [illegible] غذا و مقوم مزاج اربعه و بحسب جمیع مراتب
محصل اول اعداد تامه است عدد اول [illegible] و اربعه زوج الزوج و مربع
اثنین و [illegible] اول و کمال عدد است [illegible] محصل [illegible] عشره است که تمام دور
بسیط کامل است [illegible] کمالیت [illegible] محتوی است جمیع مراتب وجود را شامل و در سایر [illegible] کون
نافذ الحکم [illegible] است عدد مراتب تجلیات باری جل ذکره چهار و عدد اسطقسات [illegible] که
تکون ترکیب [illegible] چهار [illegible] ارکان [illegible] و تخیلی و توهمی و تعقلی چهار و عدد [illegible]
قوت نظریه جوهر عاقل انسانی که نسخه جامعه کتاب نظام وجود است چهار عقل منفعل که عقل

وعقل بالقوه که عقل بالملکه است و عقل بالفعل و عقل مستفاد و اول اشکال دایره و تربیع که از تقاطع
دو قطر علی القوایم حاصل شود ربع دور بمقدار زاویه قائمه که والی مملکت استوا و اعتدال است
و خمسه فرد بسیط اول و عدد و عقود عدد تام اول و عدد دوم دور بسیط و در حساب الفرد زوج
خلیفه مبدأ اول که بحرکت ساریه و سیر دائم محصل و عاد جمیع انواع بسیطه و مرکبه اعداد است
و این مرتبه را بوجهی افضل انواع عدد گرفته اند از آنجهت که استداره اوسع و ابسط و افضل اشکال است حیثیته
در محل خود مبرهن شده و معلوم است که درجه کمال هر عدد از مرتبه ثالث و قریب بحد دوران شد تا
نسبت مساوات داشته باشد که مزاج هر چند بوحدت اصلیه و باعتدال حقیقی اقرب باشد استحقاق نفس اکمل
دارد و بنا بر این تقدیر عزیز علیم و عنایت صانع حکیم اقتضا کرده است که شکل اجرام سماویه و بسایط
عنصریه و دماغ انسان مستدیر بوده باشد و دایره عددی خاصه این مرتبه است چه پنج را که در نفس
خود ضرب کنند بیست و پنج حاصل آید و این اول مرکب پنج است که در اول و آخر متکرر الحصول است
باز مربع بیست و پنج ششصد و بیست و پنج است که بیست و پنج دور تمام کرده از اول با آخر آمده است
و مضروب ششصد و بیست و پنج در نفس خود سیصد و نود هزار و ششصد و بیست و پنج که باز بیست و
پنج از اول با آخر دور کرده است و علی هذا السبیل فی کل دور و این حرکت دوری در غیر پنج نیست لهذا
خمسه عدد مستدیر و باین اعتبار افضل اعداد باشد و بحکم این نسبت که میان پنج و دایره است
حقیقت الغریزی را لازم افتاده است که در کره بیش از پنج شکل مجسم متساویة القواعد که قاعده هر یک
بل متساویة الاضلاع بوده باشد وقوع نتواند داشت و بنا بر آن از پنجه پنج شکل مجسم بر وصف
مذکور بتفصیلی که در طبقه این مقام نیست طبایع اربع عناصر و طبیعت خامس فلکیات منسوب ساخته اند و ما در

حتی

حتی طبیعی این مبحث تقلیم متعلمین کرده ایم که مطلق استداره عددی خاصه خمسه نیست بلکه خاصه خمسه
است که تام الاستداره است و طبایع مطلق استداره عددی مشترک العروض است میانه واحد
و خمسه و سته چه مضروب و مضروب فیه و حاصل ضرب یکی همان یک است و در مرکبات عقود نیز
مربع یازده در نفس صد و بیست و یک است که یک از اول با آخر دور کرده اگر چه سی یازده با خود دور
نرسیده است و باز مضروب صد و بیست و یک در نفس چهارده هزار و ششصد و چهل و یک و
مربع بیست و یک در نفس چهار صد و چهل و یک و علی هذا السبیل یکی در هیچ مرتبه اول با خود دور را
نگذاشته است و همچنین حاصل ضرب شش در نفس سی و شش و مربع سی و شش در نفس هزار و
دویست و نود و شش و علی هذا القیاس در هر یک شش در اول و آخر دور متکرر الحلول است اگر چه سی
در آخر دور تکرار نیابد و یکی دیگر از فضایل و کمالات خمسه آنست که مسطح سه در پنج که مبلغ جمیع مراتب آحاد
تا خمسه عدد مسطح است اول عددی است که صلاحیت قبول تقسیم اجزاء وفقی عددیه دارد و سته نتیجه الفرد
و عدد تام و اول انواع مرتب از این دو جنس و باعتبار جهت ترکیب مسطح دو در سه و باعتبار جهت محیط
مسطح سه در دو و عدد تام و مقوم عدد کامل است عدد تام آنست که مجموع اجزای عادّه او مساوی او بوده
باشد و عدد زاید آنکه اجزای عادّه او بیشتر از او باشد و عدد ناقص آنکه اجزای عادّه او کمتر از او باشد
و افضل انواع عدد تام است و در ادوار بسایط و مرکبات و در مراتب آحاد و عقود عشرات و مأت و مراتب
الوف در دوره هر مرتبه جز یک عدد تام تحقق نیابد در مراتب بسیطه دور آحاد شش و در دور مرکبات
عقود عشرات بیست و هشت و در مراتب دور مرکبات عقود مأت چهار صد و نود و شش و در مرکبات
مرتبه آحاد الوف هشت هزار و صد و بیست و هشت و مبلغ اجزاء عادّه هر عددی معشوق و باطن و بتو

وزايد و مربع مساوي به جذر آن عدد است پس عدد تام عاشق مرتبه معشوق بشش و عدد زايد عاشق ان مرتبه
زايده كه روح جسد و قوام مزاج و مبلغ اجزاي اوست مانند دوازده و شانزده و بيست و بيست و دو و
ناقص عاشق ان مرتبه ناقصه كه روح و مزاج و مجموع اجزاي اوست مانند هشت و هفت و چهارده
و ده و اعداد متحابه كه امام الحكما افلاطون الهي در استقراء خواص آنها توغل بالغ كرده است نسبت
متحادب و متعاشق و تحبب يكديگر متوالیه و متحابه كه عدد آن عبارت است از هر دو عدد زايد و ناقص
كه مبلغ اجزاي زايد مساوي ناقص و مبلغ اجزاي ناقص مساوي زايد بوده باشد مانند دويست و بيست
و دويست و هشتاد و چهار كه ابتداي عددين متحابين از انجا است و در اقل از آن استخراج اعداد
متحابه صورت امكان ندارد و جمع شانزده مرتبه بر ثالث و توالي طبيعي از بيست و چهار تا سي و نه بر مجموع
هر دو شامل هست اول كه تا سي و يك باشد بر دويست و بيست عدد زايد معشوق محبوب و هشت اخر كه
تا سي و نه باشد بر دويست و هشتاد و چهار كه عدد ناقص و معشوق محبت به بر عكس چنانكه بعضي از
افاضل مقلدين در رسالة المعوز كج العلوم توهم كرده است و مانند هفده هزار و دويست و نود و شش
و هيجده هزار و چهار صد و شانزده كه مرتبه دوم از اعداد متحابه است و از فضايل سته است كه سطح
سه و شش كه هيجده باشد عدد طبقات نظام عالم ابداع است عقل و نفس و افلاك كلية تسعه و اصول
عناصر اربعه و فروع مواليد ثلثه و سطح دو در شش اول اعداد زايده است كه دوازده باشد و لذلك
افضل اشكال الجسمانيات بعد از استداره و اسبق اشكال اوهو بعد از مربع بنا بر انكه اقليدس صورت
در خامس عشر رابعه كتاب اصول هندسه مسدس ساخته است كه ضلع هر مسدس مساوي
نصف قطر دايره آن مسدس است و سبعه فرد اول و عدد سه و عدد دو ه و عدد كامل و فاذي و مفعول

ومحبوب

ومحبوبه مزاج زوج الزوج دوم و ثمانيه زوج الزوج دوم و مربع زوج الزوج اول و ان لطايف فضايل
انكه سطح هشت در هفت كه صد و سي و شش باشد عدد قول است و اعداد نصاب اين مرتبه سيد
قابل تمكن بر سطح مربع و مفني زوج الزوج اول بمنشود و تسعه نهايات مراتب بسايط و عدد و مربع ثلثه و عدد
ناقص كه قوام مزاج و مربع جسد اوست و مرتبه كامل عدد كه زوج الزوج اولست و فاذي و مفعول عشره كه
اقصي النهايات است و كمال عدد دائره تام الاستداره چه سطح پنج در مرتبه عدد آدم و مبلغ جمع مراتب از واحد
تا نه عدد است كه اصول و اسطقسات مراتب اعداد تدوير قاعده نصاب اين بلوغ نمايد صاحب ممكن سطح
صحيح و مفني اجزاء او بقابل بمنشود و خاتمه ارقام عدديه رقم اين مرتبه را بخشيده اند كه ارقام اعداد
غير متناهيه از نه صورت مختلفه بيرون نيست و عشره نهايات اخره دو مرتبه بسايط و منتهي النهايات
جمعيت و بضابا الغايات كمال مراتب عدد و مقفول و معقد نهايات ساير و اول عقود عشرات و
مبلغ اجزاي عاده اش كه قوام مزاج و مربع جسد عدد بيست و ثمانيه و سطح دو در ده عقد عشرين كه
سير مركزي از ثمانيه عشر و بازيچ خمس و محيب سير محيطي از عشر اثنين با تخمس اربعه منفصل
عقد كامل ساري ده بار و زوج الزوج اول پنج بار و دوار تام الاستداره چهار بار و منتهاي مراتب
دو بار در مجموع مرتبه عدد نحس منكر ... است و سطح سه در ده و عقد ثلثين كه عدد ايام شهور
سير مركزي از ثلث عشر و محيب سير محيطي از عشر ثلثه منفصل فرد اول بسيط ده بار و عقد
مرتبه جامعه كمال سه بار در محفل عدد بيست منجلي است و سطح چهار در ده عقد بالغ الكمال اربعين كه
باعتبار سير مركزي از ربع عشر يا تخمس ثمانيه و باعتبار سير محيطي از عشر اربعه با ثمين خمس متصح
و ام عقود الاكمه السار به بيست بار كه سطح چهار و پنج است و اول مراتب كمال عدد كه زوج الزوج او

بار و سنه بین نام هشت بار و نفع الزوج از پنج بار و عقد بسیط جامع چهار بار و در مجمع کمال بالفتش
منکر را التجلیت و کره به نوبه العدد و اعداد ناموس ثلثین لیله و اتممناها بعشر فتم میقات ربه اربعین
لیله و حدیث قدسی خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا و قول کریم خاتم النبوة من اخلص لله اربعین
صباحا فجر الله ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه در تفنیه بر مرتبه بالغیب و مرتبه جامعیت این عقد
…را نکه هوشمند متفطن را کافی بوده باشد و انست که چنین مثل از اربعین استظهار تخاطط صورت بکی
و استوای مراتب انکار و استعداد و لوج روح و استحقاق استقلال وجود عدد دارد و سطح پنج در ده
عقد خمسین که بحسب سیر مرکزی از تخمیس عشره و بحسب سیر محیطی از تعشیر خمسه تحصیل دارد
و در محل انعقاد عقد لیس عقد ام الامکنه بیست و پنج بار که مبلغ مجذور خمسه است و عدد سنین
تام الاستواره ده بار و غایة النهایات جامعیت پنج بار متکرر الحصولست و سطح شش در ده عقد ستین
سنین که اول عدد لیست که اکثر کسور تسعه از ان منتج باشد و باعتبار سیر مرکزی از تسدیس
عقد محیط جامع و باعتبار سیر محیطی از تعشیر عدد تام متحصل و سدس عدد محیط هر دایره است
و سطح هفت در ده عقد کامل سبعین که تمامیت کمال سبعات و لیس بعد مرکزی از تسبیع مرتبه
جامعه عشره و سیر محیطی از تعشیر مرتبه کامله سبعه حاصل و سطح هشت در ده مرتبه عقد ثمانین
که کمال مرتبه ثمانیه و باعتبار سیر مرکزی از تثمین عشره و باعتبار سیر محیط از تعشیر ثمانیه حاصلست
و سطح نه در ده باعتبار جهت مرکز و بر عکس باعتبار جهت محیط عقد تسعین که کمال مرتبه تسعه
است و مبلغ جمیع عقود عشرات چهار صد و پنجاه و ربع عشره اول عقود مات که اکثر کمالات مراتب او را م
و اذکار ارتجوی بالغیب کمال ابن عقد الشجر … ند و حکمای هند چون ملاحظه کرده اند که اصول مراتب

مراتب عنبر متناهیه عدد از واحد تا تسعه است ارقام تسعه مختلفة الهیئات از برای جمیع مراتب و
عقود و بسائط و مرکبات وضع کرده برین صورت ۹۸۷۶۵۴۳۲۱ و اختیار خصوصیات
این ارقام و ترتیب وضع رقم سه بر عکس رقم اثنین باعتبار یمین و شمال و وضع رقم ثمانیه بر عکس
رقم سبعه باعتبار علو و سفل مبتنی بر دقیقه چند است ملکوتی که من بعد قبل معلوم و ستبین
خواهد امد انشاء الله العزیز العلیم ذنابة الجده مبادا ضعیف العقل قلیل البضاعتی
در وهله توهم افتد که انچه در مطاوی کلام ما و کلام امام یونانیین افلاطون الهی و دیگر ائمه
فنون حکمت پیش از ما نصاب انطوا یافته منافی انست که معلم مشائیه یونان تحقیق کرده
و ما در کتاب تقویم الایمان و غیره و شرایت سائل … الهیات شفا و تعلیقات بر اهین بران اثبات
کرده ایم که هر عدد مرکب از وحدات است نه از مراتب اعدادی که تحت مرتبه ان عدد واقع باشد
مثلا سته متالف از شش وحدت نه از سه اثنین یا دو ثلثه یا اربعه و اثنین یا خمسه و واحد
و نوع عدد را اجزاء صوری نباشد بلکه نوع عدد بنفس ماده است که وحدات هر نوع باشد بخصوصها
و وحدات بالاسر اجزای نوع و مجموع تلک الوحدات نوع متحصل است چه در تقویم الایمان اوریده ایم که
مراتب اعداد اگر چه متفاوتات و اجزاء نوع عدد نیستند اما اقرب لوازم مرتبه متنوعند بل الطف
اجزای نوع بر اقرب لوازم مرتبه متنوع باجنبت انواع از قبیل اطلاق حد بر حد نوعی بسیط
عقلی مانند جنس عالی جوهر و فصول انواع مطلق و پیاید دانست که نفع الزوج مطلقا ناقص نصفها
مراجش ابدا با واحدی باشد و قانون استخراج اجناس ثلثه انست که نفع الزوج را در فرد اول ضرب
کنند پس اگر ان زوج بر نصف ان فرد اول نصف واحد ابد باشد چنانکه اربعه بر نصف سبعه و شانزده

بر نصف وی یک زاید است مضروب ایشان تام بوده باشد مانند بیست و هشت که مضروب
اربعة سبعة چهار و بود و شش که مضروب شانزده و سی و یک است و اگر بر زیاده از نصف
زاید باشد چنانکه اربعه بر نصف ثلثه و بر نصف خمسه زاید است مضروب ایشان زاید بوده باشد
مانند دوازده که مضروب اربعه و ثلثه و بیست که مضروب اربعه و خمسه است و اگر زوج الزوج
کمتر از نصف فرد اول بوده باشد چنانکه چهار کمتر از نصف یازده و کمتر از نصف سیزده است
حاصل الضرب ناقص بوده باشد مانند چهل و چهار که حاصل ضرب چهار در یازده و پنجاه و دو که
حاصل ضرب چهار در سیزده است و بوجهی دیگر تضعیف زوج الزوج چون اربعه کرده و حاصل
از ضعف اسقاط کنند پس باقی را اگر فرد اول باشد چون سبعه در ان زوج الزوج ضرب کنند
تا عدد تام چون بیست و هشت حاصل اید و از عددی زوج الزوج یکی کم کنند پس اگر زاید خواهند اولی
که کمتر از باقی بود ما عدا الاثنین در زوج الزوج ما قبل ضرب کنند و اگر ناقص خواهند اولی که بیشتر بود
حاصل مطلوب باشد مثلا از هشت یکی کم کرد به هفت ماند اکنون اگر سه با پنج را در چهار زنیم حاصل
که دوازده با بیست است زاید و اگر چهار را در یازده با سیزده با هفده ضرب کنیم حاصل که چهل و
چهار با پنجاه و دو و با شصت و هشت است ناقص باشد بر این قیاس از ضرب شانزده مثلا
در سه چهل و هشت و در پنج هشتاد و در هفت صد و دوازده و در یازده صد و هفتاد و شش
و در سیزده دویست و هشت حاصل اید هر یک از اینها عدد زاید است و از ضرب هشت مثلا
در یازده هشتاد و هشت و در سیزده صد و چهار و در هفده صد و سی و شش حاصل باشد هر یک
از اینها عدد ناقص است و قاعده استخراج متحابان آنکه از عددی زوج الزوج یکی اسقاط کنیم و تضعیف
الزوج

الزوج ما قبل بر ما بقی افزاییم و بعین زوج الزوج ما قبل ما قبل از ان باقی بکاهیم پس اگر سه عدد که از این سه عمل حاصل
اید همه اول باشند سطح حاصل ثانی در حاصل ثالث را در زوج الزوج ما قبل ضرب کنیم تا اعظم متحابین
حاصل شود باز مجموع این دو حاصل را بر این سطح افزاییم پس حاصل الجمع را چون اول بود در همان زوج الزوج
ما قبل زنیم تا اصغر المتحابین متحصل اید مثلا از هشت یکی کم کردیم هفت ماند چهار بر باقی افزودیم یازده
هم که [illegible] تضعیف زوج الزوج ما قبل را کاستیم هفت یازده و پنج حاصل اید
همه اول پس مضروب یازده و پنج یعنی پنجاه و پنج را در زوج ما قبل هشت یعنی چهار ضرب کردیم
دویست و بیست حاصل شد که اعظم المتحابین و عدد محبوب است باز یازده و پنج را بر پنجاه
و پنج افزودیم هفتاد و یک جمع امد چون او نیز اول بود در چهار زدیم دویست و هشتاد و
و چهار محصول انجامید که اقل المتحابین و عدد محب است و بر این قیاس از سی و دو یکی
اسقاط کردیم و شانزده بر سی و یک افزودیم چهل و هفت شد و هشت از ان کاستیم
بیست و سه ماند چون هر سه اول بود ثانی را در ثالث زدیم و مسطح را که هزار و هشتاد
و یک بود در شانزده ضرب کردیم هفده هزار و دویست و نود و شش حاصل شد که زاید
و اعظم المتحابین و عدد محبوب و طلسم مزاج معشوق است باز چهل و هفت و بیست و
سه را بر هزار و هشتاد و یک افزودیم هزار و صد و پنجاه و یک امد چون این نیز اول بود
در شانزده ضرب کردیم هیجده هزار و چهار صد و شانزده مطلوب بود که ناقص و اصغر
المتحابین و عدد محب و طلسم مزاج عاشق است و علی هذا القیاس فی سایر المراتب الاعداد
[illegible] ابن اعداد را [illegible] القلوب [illegible]

و انعکاسات مراتب عالم عدد و ذات و اسم و در واقع نوانعکاسات و انعکاسات اشخاص عالم کائنات
مبتنی بوده است محقق حقیقی از اصحاب الذوق ذکر کرده که چنانچه بعضی اطبا حد بدن و الوان و حکمای
بوده که نسبت مزاج ابدان بر صحت‌ها نسبت بعضی از انواع اعداد متحابه اصل مزاج صحت
بر نسبت عدد زائد مزاج منحرف بر نسبت عدد ناقص بوده باشد و بالجمله اعاظم حکمای الهیین و افاضل
علمای ربانیین که مطالع حقایق و مطمورهٔ دقایق را بدایع قوت قدسی و ذوق صافیه
حدسی ادراک میکنند متفق‌اند بر آنکه مراتب عوالم تکوین را بر مراتب عالم عدد و نسبت عددیه
را بر مناسبات علویه ابطیات و تالیفات نسبت و امتزاجات خواص عالم عددی که اظلال ارواح [illegible]
اشواق و لمعات و بهجة اعتبارات [illegible] اشراقات انوار و اضواء عالم عقل بلند
مراتب و معابر حقایق هویات کون و مکائیل و موازین مراتب مراتب کونیات و موجودات ذکر
کسی را توفیق اطلاع بر جمیع خصوصیات نسب خاصیات ایشان عالم حاصل باشد احوال موجودات
کاینه و کیفیات و کمیات حوادث ذاتیه ماضیه باذن الله سبحانه بر او منکشف و واضح بود و این حال نفس
مقدس و ذات مکرم باب مدینة العلم و دار مدینة الحکمة فاطر طینة النبیین و مولود کعبه
العصمة امیر المؤمنین و سید المسلمین علی بن ابی طالب و کلام الاوصیا الطاهرین کالحسن و جعفر
الباقر و ابی عبدالله الصادق و ابی الحسن الرضا و غیرهم من سادتنا المعصومین صلوات الله و
سلامه علیه و علیهم اجمعین بوده است ایشان را نزد دل من ایشان را رند ایشان که
سر زلف بولشان [illegible] و مادر مؤلف کلام را بدین سراز مطلب خواهیم و نقل حکم مثال
مثنا عوض سنا تحقیق خواهیم کرد انشاء الله العزیز سبحانه صاحب کتاب قبس الانوار در کتاب مذکور

باین عبا

باین عباد رشاد و رده که کان علی بن ابی طالب علیه السلام احسب الناس و قیل ان یهودیا اتی الی علی بن ابی طالب علیه السلام
فقال له یا علی اعطنی ای عدد له نصف و ثلث و ربع و خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر من غیر
کسر فقال علی علیه السلام ان اعلمتک تسلم قال نعم قال اضرب ایام جمعتک فی شهرک و ایام شهرک فی ایام
سنتک یکن المطلوب ففعل و وجد ما طلب فاسلم الیهودی [illegible] در شرح نقد [illegible] امیر المؤمنین
صلوات الله علیه عدد خواسته است که جمیع کسور تسعه از آن منتج باشد بی کسر و همچنین از هر یک
کسور تسعه آن [illegible] اکثر که از هر یک از آن [illegible] کسر را عدد منکسر [illegible] امر فرموده است ضرب
هفت در سی و ضرب حاصل ضرب که ده و دویست است در سیصد و شصت [illegible] پنجهزار [illegible]
حاصل آید و آن عددی است که کسور تسعه جمیعا از او و از هر یک از کسور تسعه‌اش منتج است
غیر کسر الا آنکه [illegible] ثمن صحیح و ثمنش ربع صحیح و سبعش [illegible] صحیح و تسعش [illegible] صحیح [illegible]
از مستغربات دقایق و غرایب مسائلست و الحمد لله رب العالمین حق حمده

الجذوة الحادی عشر

در کتاب نفس از علم طبیعی و در طبقات علم ما فوق الطبیعه منصه تبیین و مشیّد تقریر رسیده
و ما در کتاب تقویم الایمان بر جهه [illegible] و مطاوی [illegible] باذن الله سبحانه بیان کرده ایم که مراتب
ادراکات انسانیه از رهگذر حواس حس مشترک [illegible] ساده عقلانیه منحصر در [illegible] است
احساس و تخیل و توهم و تعقل که وهم بر سبیل استقلال و انفراد مدرک [illegible] الا که [illegible]
حواس و والی مشاعر [illegible] ما عنده است بلکه [illegible] خیال ادراک میکند و از [illegible] مدرکاتش
که معانی غیر محسوسات [illegible] جزئیت [illegible] ملاحظه
این اعتبار [illegible] اشارات [illegible] سه قسمت کرده انواع ادراکات را [illegible]

تجرید از لواحق مادیه و غواشی هیولانیه در مراتب ادراک متدرجاً تدریج ... [illegible]

تا چون بمنتهای استکمال رسد مشخصات و عوارض و مخصصات و کواشف مجرد و نفس جوهر طبیعت ...

و خرما هیئت شرکه خالص از زوائد و شوائب مانده و در مرتبه معقولیه یافته در حریم ادراک نطقی

متمکن گردد جوهر قدسی نفس ناطقه بذات عالم بدین محیط بر کافه حواس و مشاعر و قوی و ادراک

و مبادی ادراکات و محرکات هر ذات و تعلق و تدبیر و حکومت و سلطنت او بر اجناس عالم بدن

نظر بحال بدن و باین اعتبار

در اعتبارات از مباحث علم طبیعی و از احوال موضوعات طبیعیه است و نظر بحال جوهر ذات او و باین

اعتبار از مباحث علوم الهی و از احوال جواهر مفارقه است و این است که ... نفس ... العلمین

در علم طبیعی جوهر مجرد نفس را من حیث التنزل و الهبوط بحال بدن مبحث گردد در علم الهی ...

من حیث العروج و الصعود بحال جوهر مجرد نفس و جوهر عاقل نفس را در این احاطه عقلیه ... [illegible]

قوس هیولانی بود و قوس صعودی در قوس هیولانی ... از علو لفظاً تا بادراک الذات که ... [illegible]

و در قوس صعودی ... از ادراک الذات تا العلم ... که او صعود است ... جوهر معقول ... [illegible]

حواس مادیه ... بنفس ... مجرد ... [illegible]

در مراتب صعود و هبوط و مواطن تجرد و تعلق با هر نفس ممزوج و منطبق و با احکام و خواص جوهر ...

از وحدت و کثرت و لطافت و کثافت مخلوط و ... و از اینجاست که گفته اند العلم النفسانی ...

الکثیر و الادراک الاحساسی ... الواحد این احکام در مرتبه علم بسیط اجمالی و مراتب علوم

تفصیلی ... متمکن ... [illegible]

می باید ... [illegible]

در نفوس

در نفوس صعودی ... الحسیة السافلة الحسیة الی الحجبة العالیة العقلیة حقایق و ماهیات

و هویات و ابنیات الباس ... الجوارح ... کاهی اصوات ... الفاظ و حروف ...

برامد ... حسی ... باشد ... فارع و مقروع ... و مقلوع

مقاومت ... بکیفیت صوتی متشکل بمقاطع حروف از راه سماع داخل در ...

هوای راکد ... صماخ را متحرک سازد ... مصبوب در عصب ...

سطح باطن صماخ ... احساس ... سطوح و اشکال و اضوا و الوان ...

از ... باصره ... زاویه ... رطوبت جلیدیه ... عصبتین ...

... مصبوب در تجویف عصبه ... العصبتین ... حس مشترک ...

چه ... اعلی که سماع و ... از طریق خارج ... صورت از ماده ... خارجیه

... حروف ... و کلمات ... سبیل الانطباع صورت در لوح حس مشترک ...

سامعه ... زاویه جلیدیه باصره ... در ... ابقیا ... ملائکه ... علیهم السلام

بود ... رساله ... حاویه ... فضل الله تعالی ... [illegible]

چون سلطان نفس ناطقه بجانب ادراک ... متوجه شد ... [illegible]

واحد ... ترکیب و تفصیل استعمالات ... [illegible]

را ... بعد ... معقول ... در قوس هیولانی ... الحجبة

العالیة العقلیة الی الحجبة السافلة الحسیة چون ... معقولات ... [illegible]

باشد با استعمال ... [illegible]

ومظاهر رسانند بسیاق حیات مبادی ادراکات و نحو بکمالات مرتبه تا که شوق و انجذاب عزم را انبعاث
داده باذن الله سبحانه عضلات ست عضلات یعنی ثلثه حنجره را که عضو صوت در قرب عضو و علیه الاسم
و عضو صوت حرکت دهد بجهت اعضا اللسانیة و شقیقه باهتزاز در آورد و جوهر هوای نفسی تا
موضوع حرکت موجی کیفیت صوتی معروض هیئت جهری و اعتمادی و انقطاعی در سامعه بحسب مراتب
ومقادیر حبس و اطلاق نفس و کیفیات حلق و نقل صوت حروف بیست و هشت کانه بر عدد منازل
قمر که مرتبه ثانیه اعلی است آنها انتقاش از شانزده کانه اخراج نماید ذلک تقدیر العزیز العلیم و بحرکت
اصابع و انامل نقوش و ارقام حروف و کلمات بر الواح صفایح و اوراق نگارد که از ائمه علوم لسانیه خلیل نحوی
حروف را بلحاظ مخارج نسبت کرده لحوات عین را سوی الحنجره و الالف حلقی کرده اند و قاف و کاف را
لهویتین و جیم و شین را و صاد را شجریه باعتبار الشین و اسکان الجیم لان مبدأها من شجر الفم
هو مفرجه و صاد و سین و زای را اسلیه بالتحریک لان مبدأها من اسلة و هو مستدق طرفه و طاء
و طاء و دال و تاء را نطعیه لان مبدأها من النطع و هو الغار الاعلی الذی هو سقف الفم و ظاء و ذال و ثاء را
اللثویه و را و لام و نون را ذولقیه لان مبدأها من ذولق اللسان و هو تحدید طرفه و فاء و باء و میم را
شفویه و همزه و الف و واو و یاء را الجوفیه و هوائیه علی معنی انها تخرج من الجوف او تذهب فی هواء و لا
تقع فی حیز و اعتبار شانزده مخرج و لغتهم مخارج مراتب مختلفه بحسب ارتفاع و انخفاض حیز
علی ما هو الاشهر اولی و انسب است و بالجمله نفس و نفس انسانی ارض و شجره صور و اسماء حقایق و هویات موجودات
صور علمیه حقایق اشیا چنانچه در بطون غیبی جلابیب عوارض را خلع کرده بنفس ناطقه انسانی ظاهر و در
جوهر ذاتش منطبع میباشد در ظهور شهادی بلباس اسماء و الفاظ در آمده بنفس هوائی انسانی ظاهر و در

اللسان

تنفس

تنفّس سایر میابد بر انسان بحسب جوهر نفس ناطقه ارض حقایق نفسیه من حیث صورها العلمیه
و بحسب تموج نفس هوائی شجره موجودات است من حیث اسمائها اللفظیه و از اینجا که عنصر هوا
باعتبار شفوف و لطافت و مجانست با روح حیوانی که متعلق اول و مستوی و مستقر تعلق
نفس ناطقه انسانی است این مناسبت و مشابهت با جوهر مجرد نفس دارد و چون حقیقت صدا که مقابل
تلاش است که هوای متموج حامل کیفیت صوتی در حرکت موجی خود بجسمی مصادم مرتفع سد
انضغاطی دیگر یابد که موجب انصراف بجانب خلف و رجوع قهقری کرده و اشبه آنست
که حدوث صدا معلول تموج هوای منعطف باشد نه لازم تموج هوای اول و آنکه هر صوت
را صدا لازم باشد چنانچه هر ضوء را عکسی لازم نیست الا آنکه در زمان و با قرب مسافت مسامع
مصوت و عاکس صوت بهیچوجه از صدا متعلق احساس نمیشود و حقیقت عکس ضوء دوم آن
که بر جسمی صیقل مقابل جسم صیقلی مستضئ افتد پس بقانون تشبیه یا ضرب امثال صور حروف
و کلمات مختلفه ملفوظه مسموعه را نسبت با اصل حقایق و صور علمیه منطبعه در جوهر
نفس بمنزله صدا فیطلق باصل صوت یا بمنزله عکس قیاس بضوء اول یا عکس اصل صورت مرئی
در جسمی صیقل چون آب و آینه توان اعتبار کرد که شدت صفای نفس اقتضاء انعکاس صور
منطبعه در لوح ذاتش بر هوای حامل کیفیات صوتی و تقطیعات حرفی کرد بوجهی مناسب جوهر ذات
و بوجهی مجانس مستقر تعلق نفس ایله است میکند فاذن فقد تقرر نظام الوجود بالنفس القدسیه
التی هی نسخة جامعة منتخبة من مجموع کتاب العالم فاذا رجعت النفس الی بادیها و صفاتها الملکوتیه
المبانیه و اسمائها المختلفه المتغایره الی صفاته الحقیقیه الوحدانیه و اسمائه الحسنی الکمالیه

الی البقاء الحق بالفناء المطلق فیه سبحانه فقد رجع الامر کله الی الله وعاد الوجود کله الی صقع الله
والحمد لله وحده لامعة الحمد و کا حقیقت حروف بنزد بعضی تقطیعات عارضه است و بنزد
بعضی صوت معروض باعتبار معروضیت و بزعم بعضی دیگر مجموع معروض و عارض همچنانکه نفس
انسانی بحسب حبس و اطلاق و حدوث ثقل و تقاطیع و هیئات مقاطع و هیئات حروف و الفاظ
راسم کلمات و جمل کتاب قرانیست امر تعالی الهی که تعبیر از حقیقت آن بلفظ کن شده ابجب مرات
ابداع و اختراع و صنع و تکوین بر وفق اختلاف استحقاقات ماهیات و استعدادات مواد
راسم ذوات کلمات و جمل و ایات و سور کتاب نظام وجود ست از بن حیثیت ائمه تحقیق و عرفان
امر ایجادی را نفس رحمانی گفته اند و عدد و اثار موجودات را کلمات الهیه و بحقیقت علی تفسیر
در کریمه قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله
مددا کلمات را معلولات تکوینیه و بحر را جوهر هیولی عالم کون و فساد گرفته اند که بحسب قوت
استعدادیه انفعالیه قابلیت قبول مدادیت صور کلمات غیر متناهیه دارد و در کریمه و لو ان
ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ان الله عزیز حکیم
ارض را اقالیم و آفاق کل عالم وجود و اقلام را عقول فعاله و بحر را ماده مستعده عالم اسطقسات
و سبعة ابحر را هیولیات هفت اسمان و کلمات را مصنوعات امر تکوینی الهی بحسب وجود معلولات فوت
غیر متناهیه آنها و فعالیت قیومی وجود مخاطب بقول کن و مامور بامر صدور در ابداع عبارات
و تکوینیات نسخ جوهر ذات مجعولست بحسب مرتبه ماهیت شارحه کاره اسمیه و ما در تحقق
حاصل بالفعل مرتسم نفس رحمانی همان نفس حقیقت بحسب مرتبه ماهیت حقیقیه بنابرانکه در راه

کعبه

کعبه تحقیق بواضع احرام مباحث برهان رسیده است که جوهریات ماهیت بحسب مرتبتین تمامیت
اسمیه و ماهیت حقیقیه مختلف نمیباشد و فارق بین المرتبتین ولای تقدیر و تحقیق در مرتبه ماهیت
اسمیت و فعلیت و تحقیق در مرتبه ماهیت حقیقیه نیست و در نفس رحمانی مطلق ایجاد و جعل
و موجودیت متحدند بالذات و متغایرند بالاعتبار و هم چنین ایجاب و وجوب و واجبیت
و بحسب مقوله فعل و مقوله انفعال و مقوله حرکت چنانچه در کتاب تقویم الایمان تحقیق
و در کتاب سبع شداد استیفا حق محض کرده ایم نفس رحمانی که مطلق امر ایجادی است منبعث
است از محض علم تام محیط بخیریت ذات مجعول و بالجمله بدیت از ایجاد او در نظام اکمل وجود که عینی
مرتبه ذات قیوم مطلق همچنانکه نفس انسانی حامل حروف و کلمات منبعث است از مجموع علم و
ابتهاج شوق متاکد و اعتبار ایجاد و ایجاب مجعول بعلم و اختیار صفت ذات و شان حقیقت و سنت
رحمت جاعل قیوم واجب بالذاتست و اعتبار وجود و وجوب و موجودیت و واجبیت وصف
ذات مجعول ممکن بالذات واجب بالغیر و اصل ذات معلول مجعول بین ما هو معلول مجعول از شئون
و نعوت و حیثیات و اعتبارات ذات جاعلست و چون بستیمن امد که مطلق امر ایجادی و قول کن
نفس رحمانیست و این اطلاق در حدیث شریف و سنت کریمه رسول کریم صلی الله علیه و اله وارد
شده است که انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن و مراتب ایجادات معلولات بخصوصیاتها نقد طبع
خصوصیات حروف و کلمات کتاب مجید تکوین صریح شد که ذوات مجعولی حقیقی منکلی است که ذوات موجودات
اقاویل و کلمات و حروف و الفاظ او ست و این معنی در نصوص احادیث اوصیاء طاهرین صلوات
الله و سلامه علیهم و لجسادهم بخصوص بعنعنه روایت است من تابعیهم مولانا الکاظم موسی

بن جعفر علیه السلام در دعای موسوم بدعای مستجاب که سید نقیب معظم ابو القاسم رضی الدین علی بن طاوس
رضی الله تعالی عنه در کتاب مهج الدعوات روایت کرده میفرماید یا من قوله فعاله تعالی از آنکه این حقایق
بمنصه تحقیق رسید اکنون بباید دانست که علما و حکما و اصحاب حدیث و فقهای جمیع فرق
و عامه امم با جمیعهم باعتبار حساب جمل بجیم مضمومه و میم مشدده مفتوحه در باب اعداد
حروف بیست و هشتگانه بر حسب این حساب اجماع کرده اند و در روایت مفسرین و محدثین مستفیض
است که چون مقطعات حروف کریمه الم در صدد اوایل الزهراوین تنزیل یافت احبار یهود بمجلس
اشرف سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و آله المعصومین شتافته بموقف عرض رسانیدند که
کیف ندخل فی دین مدته احدی و سبعون سنة فتبسم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقالوا فهل غیره
فقال علیه السلام المص و الر و المر فقالوا اختلط علینا فلا ندری بایها نأخذ و شیخ المحدثین ابو جعفر الکلینی
رضوان الله تعالی علیه در کتاب حجة کافی باسنادی صحیح عالی الاسناد روایت کرده عن عبد الله بن
المغیرة عن اسمعیل بن ابی زیاد عن ابی عبد الله علیه السلام قال اسلم ابو طالب بحساب الجمل و عقد بیده ثلثا و ستین
و ستین و [illegible] روایت کرده عن ابی عبیده علیه السلام قال ان ابا طالب اسلم بحساب الجمل قال
بکل لسان و صدوق الامه عروة الاسلام ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه رضوان الله تعالی علیه در کتاب
کمال الدین و تمام النعمه بطریق صحیح الاسناد روایت کرده از ابو القاسم بن روح قدس الله روحه سأله
رجل ما معنی قول العباس للنبی ص ان عمک ابا طالب قد اسلم بحساب الجمل و عقد بیده ثلثه و ستین قال
عنی بذلک اله واحد جواد و تفسیر ذلک ان الالف واحد و اللام ثلثون و الهاء خمسه و الالف
واحد و الحاء ثمانیه و الدال اربعه و الجیم ثلثه و الواو سته و الالف واحد و الدال اربعه فذلک ثلثه و

ستون

و ستون و تطبیق این احادیث و حدیث کریم نبوی یا علی قیل العالم الاعرف تفسیر ابجاد و بطریق دیگر
تعلموا ابا جاد و تفسیرها فان فیها الاعاجیب کلها فویل لعالم جهل ابا جاد و تفسیرها و حدیث ان
علیا ع کان یعرف الفتن من حم عسق و سایر روایات مستفیضه الطرق معتبره الاسانید درین
باب که از حد حصر و اندازه استقرا بیرون است بحسب تواتر قدر مشترک در افاده قطع و اعطاء یقین
محتاج بضمایم شواهد و مؤیدات نیست و بالجمله عالم حروف بعالم عدد و عالم عدد بکون و مناسبات
عالم حرفی بمناسبات عددی و مناسبات عددی بممازجات و تخالطات عالم کونی منطبق است چون بنابر آنکه
حروف و عدد بمنزله جسد و کون بمنزله حرکت که بسر بعد از هر جسدی و جسد طبیعی و مزاجی که در عالم
شهادت است با آنکه [illegible] و روحی است در عالم غیب و من عند الله العزیز العلیم سبحانه بنصر نفسه و حفظه
از حروف ملکی از ملائکه و بتدبیر هر اسمی از اسماء نوری از انوار مفارقه موکل شده است ائمه فن و غیر ایشان
صناعت حقیقت مقوله حروف را بحسب مطابق تقسیم کرده اند بنفسی فکری و لفظی قولی و رقمی
کتبی حکیم [illegible] فیثاغورس یونانی در ترتیب مراتب خواص طبایع انواع ثلثه بنسب عددیه و هندسیه
و ثالثه [illegible] گفته عالم عددی را عکسی از انوار عالم عقل و لمعه از اضواء عالم قدسی و عالم نفس
را [illegible] روح عالم عددی گرفته است و فیثاغورس که گفته اند انما یعرف حال الموجودات من العدد
الهندسیه علی منطبقات عددیه و لهذا صارت المتحرکات السماویه ذات حرکات متناسبه هی اشرف الحرکات
و الطف التألیفات و الحروف المجرده عن المادة من المبادی الالف فی مقابله الواحد و الباء فی مقابله
الاثنین الی غیر ذلک من المقابلات و الشرایع التی وردت بعبادة الصلوة و الزکوة و سایر
العبادات انما هی لایقاع هذه المناسبات فی مقابلة تلک التألیفات الوحدانیه اعتراضیه

شهرستانی در کتاب ملل و نحل در باب حروف کرده وگفته است ان ریب قد ترد ها علی الی لسان و لغة فان
الالسن تختلف باختلاف الاعصار والملل او علی وجه التركیب فان التركیبات ایضا مختلفة فالبسائط
من الحروف تختلف بحسب التركیبات کذلك ولا کذلك العكس فانه لا یختلف اصلا اذ هو صحیحات البسائط جمله
همچنانکه کلمه متحد است حروف بسیط و هشتگانه جمله متداول نفسها نیز باختلاف مدن و امصار
اختلاف می‌یابد و اختلاف ترکیبات با اختلاف السنه و لغات بالاتفاق و قواعد این علم اساس بر آن نهاده
فان الحروف اشباح والاعداد ارواح در عالم تشبیه و تمثیل عالم عدد و عالم حروف مثل انسان کبیر
بمنزله ذهن و قوت متخیله است و بدن انسان صوری در ذهن از مبادی حدوث تا صورت
در خارج از عوارض روایات است که ثامن انوار العلم والحكمة واصحاب المظاهر والعصمة سیدنا و مولانا
ابو الحسن الرضا علیه السلام بر ظهر عهدنامه مامون عباسی خلیفه در باب تفویض خلافت رقم فرموده
که الجامعة والجفر یدلان علی ضد ذلك وما ادری ما یفعل بی ولا بکم ان الحكم الا لله نقص الحق وهو
خیر الفاصلین تنزیل کریم و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین بر خواص حروف مفرده و کلمات
فارده و نتایج مرکبات حرفیه و ترکیبات اسمیه منصوص است هویدا امر که هر بنای را منفعتی
و هر کلامی را خاصیتی بوده باشد بر اغصان شجر و نطق و عنایت آن معرفت بحسب الخواص و کمال علم
فوق الحروف وراء الفنا خواهد بود در اصطلاح ابنای حقیقت بیان خواص بسایط و مرکبات حروف
و اسما و آیات و ادعیه در باب ادویه مفرده و قرابادین طب روحانی میگویند و در صدد این باب
این باب گفته اند رفع الاصوات فی صوامع العبادات بخلوص النیات بحل ما عقد فی السموات
الدالة در کتاب انطاکیه نکات دقیقه و اسرار لطیفه در باب دعا و استجابت بفضل الله العظیم

سبحانه

سبحانه آورده اند **الجدول الثالث عشر** در بسایط حروف جمله زمان الحروف در بیان الوجود و بدل
و هیچ حرفی الا التحقق نیست جز بحرکت حاصل میشود و منصرحست که از بیضا و غیر متضمن مندی
مقدارش و هو بنی انحا امکن المحصل نیست بتحقق احتلاف مقادیر ازمنه حصول بحسب اختلاف
مراتب خفر هوا و فتح عضلات و اختلاف مراتب مقاومات و انضغاطات و حدت و اطلاقات قوه و ضعف آن
و کثرت و قلت و کاف و کیفا تفصیلی که ادای حق مقام اقتضای آن کند مکلف از این انسب و مطلق ازاین آورده
میخواهد اکنون آنچه این مقام را از آن مسلم بوده باشد عنان سخن لیت بیان آن منعطف داریم
حرف در اعتبار جسد انسب زبر و بینات منقسمست ظاهر و باطن و اسما و اسم بینات و باطن فصل
اسمست و مسما که زبر و ظاهر عبارات از آنست و این اصطلاح از مطاوی اسرار قرآن حکیم اخذ کرده اند حیث
قال عز من قائل فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون بالبینات والزبر و بینات بیانات اسمای حروف و متعلقات
اجمال و تفصیل است چنانچه بیان مدعقل و محدود علی ما قد استبان فی فن المیزان انچه در صورت
تفصیلی است ظهور دارد باطن صورت اجمالی مسماست تنبیه فصل اسم بر مسما بینات از آن جمیع
است و بینات بعضی اولی ثانی منقسم میشود بیکی و دو و انچه یکی باشد جز الف نتواند بود مانند بینات
باو و تا و ثا و حا و نظایر ها و انچه دو باشد از آن دو یکی البته حرف مد بود باشد الا الف که حرف مد
در بینات او مدخل ندارد و عین و غین که حرف ایجا صمت آمانه بصورت مد و هیچ پس این قسم نیز ثلث
اقسام ثلث منقسم شود و پیش بعضی از اولیا این فن بینات علی العموم دو حرف مد دیار و نا و ثا و اشباه که
همزه لخواص معتبر میباشد بنا بر آنکه گروهی از علما همزه را حرف دیگر اعتبار کرده اند و رای الف و حروف
بینات واقع میشود هشت حرف است که در عالم حرفیه حامل عرش اظهار بطون و صور تفصیله اسمائه

حروف ایشان شد چنانکه در عالم تجلی وجودی حامل عرش شدند و محل عرش تا بوسیله ثمانیه ترکیب
الوهیت جامع همه است و ایشان باعتبار جامعیت حروف عدد و حروف دایر اصول حروف‌اند و مراتب بطون
حروف بحسب اختلاف طبقات بینات منقسم میشود بثوانی و ثوالث و روابع و خوامس هرچند طبقات
بطون حرف بحسب این تفصیل بینات اسم بیشتر ظهور مرتبه اجمالی ظاهر بیت سما الوی واشد
و همانین نکتو طبقات بینات مخصوص چهار حرفست سین و شین و عین و غین که مراتب طبقات
هر یک پنج و حروف غیر مکرره طبقات خمس است یکی حرف مرتبه اجمالیه ظاهر و ستاو هفت حروف
مراتب تفصیله بطون بینات اسم بدین وجه س ی ن اول ف م ر و علی هذا السبیل ع ی
ن اول ف م طبقه اولی که ظاهر و مسماست اول و طبقه ثانیه که اول مراتب بیناتست ثوانی و
و طبقه ثالثه که مرتبه ثانیه بطونست ثوالث و طبقه رابعه که بطن ثالثست روابع و بطن رابع
که طبقه خامسه است خوامس یکی از اشارات که نزل القرآن علی سبعة احرف بدان منطویست
اینست و لهذا فاضلی از افاضل اصحاب ذوق در رساله حروف گفته است که هیچ حرفی ظاهر تر از صاد
نیست که بر هفت مرتبه منطویست از طبقات بطون چنانچه از این ترتیب ظاهر میشود ص ا د
ل ف م ی و لهذا در هر جا که صاد بود او دلالت بر طرف ظهور میباشد و باز گفته باعتبار
صور کلامی صاد بر اقصی غایات صورت واقع شده انتهی از آنکه هر یک را هفت مرتبه از مراتب
بطون هست که بینات ایشان میشوند و هیچ حرف از سه و چهار تجاوز نمیکند در واز این دو
ترتیب مزدوجه کلامیه واقعند و جای تعجب گرفته‌اند سهوی است که او را افتاده است از چند
وجه و مراتب صاد بر اگرچه در عدد طبقات با مراتب سین و مراتب عین موافقست ولکن
طبقات

طبقات سین و عین بحسب غیر مکررات حروف در عدد از بد افزون است چه طبقه روابع
حروف اربعه بر دو حرف غیر مکرر مشتملست و در طبقه روابع صاد بیش از یک حرف نیست
و بباید دانست که حرف در لغت بمعنی طرفست و جانب قال الله تعالی و من الناس من یعبد الله
علی حرف و نفاطیع هوای نفسی متموج را از آن حروف گفته‌اند که اطراف کلام‌اند و در اصطلاح
اصحاب این فن لفظیست مشترک میان چهار معنی گاهی حرف گویند بمجرد ظاهر که مسماست خواهند
و گاهی همین بینات تنها و گاهی اسم که مجموع اول و ثوانی است اعنی طبقه ظاهر و اول بطون که
طبقه اولی بینات باشد و گاهی جمیع مراتب و طبقات باسرها و حق اصطلاح در تسمیه طبقات
بیش من آنست که طبقه ظاهر را درجه مخرج خوانند چه حروف مبانی در جهان ترکیب کلام‌اند و
و طبقات بطون را دقیقه و ثانیه و ثالثه و رابعه مثلا ص درجه و ا د دقیقه و ل ف ثانیه
و م ثالثه و ی رابعه و در اطلاق لفظ حرف آنکه با اشتراک میان پنج معنی قرار دهند چهار آنها که
مذکور شد و پنجم مجموع مراتب بینات و بطون چه همچنانکه طبقه زبر در طرف ظهورست طبقات
بینات و بطون باسرها در طرف باطن است و ما بعد از این در استعمالات بنا بر این اصطلاح
معهود خواهیم نهاد ان شاء الله العزیز و تقسیم دیگر ثنائی منقسم بنورانی و ظلمانی حروف
نورانیه مقطعات چهارده گانه قرانیست که طایفه از سور کریمه با آنها مصدر یافته صراط علی حق
نمسکه جامع همه اسماء است و حروف ظلمانیه چهارده باقی تقسیم دیگر ببسیط و مرکب بر جهات
علی الاطلاق بسایطند و هر یک از ثوانی و ثوالث و روابع منقسم بمرکبات و بسایط
و سایر تقاسیم بسایط مانند تقسیم بمستعلیه و منخفضه و بمطبقه و منفتحه و بمجهوره و مهموسه

و تشدید و مرخوه و بحروف معدوده غیرها و بحروف قلبه غیرها و بحروف ابدال و فیها همه اعتبارات
شجیه حسنه است و اما انقاسیم در اعتبار روحانی بحسب حال عدد و مزاج و بین عظاست حرف
بسیط یا زوج است یا فرد افراد پنج حرف‌اند اج ه ز ط و ما عدای اینها همه از واحد و فرد یا فرد
اول است یا فرد الفرد فرد اول چهار است اج ه ز و فرد الفرد همین ط است و زوج یا اول است
یا زوج الزوج یا زوج الفرد اول آن در ازواج همین ب است و زوج الزوج دو حرف است د و ح باقی
همه زوج الفرد و یا زوج بحسب مزاج عدد یا تام است یا زاید یا ناقص حروف تام همین و است که
مزاج اجزاء عددش مساوی اوست و حروف زاید مانند م که مزاج عددش ن است و ل
که مزاجش عدد حبیب است و هو ۲ و حروف ناقص مانند د که مزاجش ج است و ح که مزاجش ز
است و ی که مزاجش ح است و چون حروف بسیطه عنصر کلام و اسطقسات تراکیب قوله الله الطیب
عالم حرفی بر عالم وجودی اقتضای آن کرده که طبایع واجب از عناصر و اصول عالم کون را در اصول
و اسطقسات عالم قول اعتبار کنند چنانچه امام یونانیین افلاطون الهی در کتاب الواح و معلم مشائیه
یونان در کتاب اسطقسات ذکر کرده اند پس در ترتیب طبیعی ابجدی اول و ثانی باعتبار سبعه یعنی
اه ط م ف ش ذ عنصر ناری و صاحب طبع حرارت و یبوست بوده باشند و ثانی یعنی ب و
ی ن ص ت ض عنصر هوائی و بر طباع حرارت و رطوبت و ثالث یعنی ج ز ک س ق ث
ظ عنصر آبی و صاحب طبع برودت و رطوبت و رابع یعنی د ح ل ع ر خ غ عنصر خاکی و بر طبع برودت
و یبوست **تکملة الجذوه** حقیقت عقول حروف را سه مرتبه منطابقست که
هر یک مشیر از مشاعر ثلث قلبی و سمعی و بصری اختصاص دارد اول ذهنی فکری که صور مقتنع
خصوصیات

خصوصیات حروف در قوه متخیله متکلم مرتسم شده نفس با جماع شوق مذاکره میل حرکت آلات
و اعضا از عضلات که مناط ایجاد آنها باشد مشغول میگردد دوم لفظی قولی که بمقدار خصوصیات حرکات
و سکونات عضلات و آلات و بحسب اختلاف طبقات مخارج از حناجر و لهوات و السنه و شفاه موج
نفس را عارض شده بر مجالی اسماع جلوه ظهور نموده مراتب حقایق و هویات ممکنات و مشعات
را حکایت میکند و عقول و نفوس بنی نوع انسان را بر جمیع ذرات عوالم آفاق و انفس مطلع میسازد
و انا اسرار نقطه کل من الاثار الا بادخیره [illegible] رقمی کتابی که بسر انگشت اصابع و انامل بر الواح
و صفایح اوراق صورت تصویر و تسطیر میپذیرد و بر الباب بصایر و احداق ابصار کشف رموز
حقایق و هویات اشیا اسرار میکند و هر حرف مرتبه عددی و قلبش صورت نطقی کلامی و حسی
صورت رقمی کتابی است و کتب ارقام حروف بیست و هشت صورت اصلی و بیست و دو نقطه فرعی
که مجموع پنجاه رقم باشد بیست و هشت مرتبه ثانیه عدد تمام است و بیست و دو مزاج عدد بیست
که عقد ثانی عشرات و مسطح مرتبه کمال عدد و عدد مسدس است و پنجاه مزاج چهل که عقد رابع
عشرات و مسطح کمال عدد و غایت انتها باشد بی لا محاله تمامی فضل و خاتمیت کمال جامع امله
از جهة اتم الادیان و سید اللغات و ام الکتاب و خاتم الرسالة و النبوة صلی الله علیه و آله و سلم
منزل از مخصص کشته زبان وحی ترجمان معجز بیانش بر کثرت [illegible] عنان بلاغت و براعت
شان براعت سواد شده فرموده اوتیت جوامع الکلم سواد اعظم حکمای اسلام و فلاسفه
یونان مخارج بیست و هشت گانه حروف را بجای منازل بیست و هشت گانه قمر از شرطین و بطین تا
اخر اعتبار کرده و طبیعت هر حرف مناسب بشکل طبیعت منزل منسوب الیه دانسته اند همچنانکه

نفس کل فلک کلی قمر باستوای وابتهاجات وشروقات وانعکاسات اشعه انوار فلسفیه وتخیلات
صور واوضاع جو به مبدا میل استعدادی وحرکت خاصه مستدیره بوده بتقدیر العزیز العلیم
حلول جرم قمر در هر منزلی وسبب ظهور اثری از آثار قدرت کامله الهی در اطباق عالم کون وفساد
مشتمل هم چنین حقیقت حرفی در مدارج مخارج تصویر نقاط طبع ممکن بر امداد بر هر صورتی خاص
خاصیتی مناسب مترتب میکردد وهم چنانکه از منازل قمر هشت دادوار حرکت فلکی چهارده
منزل فوق الارض است وظاهر وچهارده تحت الافق ومخفی از حروف نیز چهارده حرف نورانیست
وچهارده ظلمانی ودر حل تراکیب کلام هم چهارده حرف لام تعریف در ان مدغم ومخفی وچهارده باقی
باظهار لام تعریف ادغام واما عبارت بعضی از فضلاء مفلقین در رساله خواص حروف که چهارده
حرف در کلام تعریف مدغم ومخفی میشود وان الفیست ت ث د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ل ن
وچهارده حرف مدغم وان بواقیست از مسائل استیفاات محروف املاست وچهارده حرف بدل
وچهارده دیکر مقابل ان که بدل واقع نمیشوند وارسطوطالیس در کتاب اصطکاکات میکوید مجموع حروف
از اصطکاک کوکبی خاص بدرجه معین از برجی معین حادث شده اول مرتبه با اول درجه برج حمل مرور
کرد واز اصطکاک ایشان الف تولد یافت وعلی هذا السبیل حدوث هر حرفی را با اصطکاک مرور
کوکبی بجزوی معین از فلک متعلق داشته است وعطا کرده این نحو اسلوب بر وسالک ایما اشارات
باشد بمناسبت طبایع حروف با طبایع کواکب وطبایع درجات بروج مثل طبیعت الف با طبع مریخ
وطبیعت اول درجه حمل که خانه مریخست حقایق بزبان رمز بیان کردن وبرهانیات در صورت خطابیات
آوردن ومعقولات را لباس محسوسات پوشانیدن دأب حکمای اقدمین وشیوه عقلاء اولین است

کلمات

کلمات الاوائل مرموزة بر السنه جماهیر ومشاهیر دائر ودر اسماع اکابر واصاغر سائر است
واین شیوه مخصوص حکما وفلاسفه نیست بلکه سنت حاملان عرش نبوت ورسالت و
خازنان اسرار ربوبیت والوهیت همیشه بر این منهج جاری بوده است **نظم**

سر سودای وصالش نه من مفلس راست ۞ مایه داران جهانم همه انباز اند

سزد اینجا در رسالت حکمای اسلام الشیخ ابو علی بن سینا در رسالة اثبات نبوت باین عبارت میکوید
ان الشرط علی النبی ان یکون کلامه رمزا والفاظه ایماء وکما یذکر افلاطون فی کتاب النوامیس ان من لم
یقف علی معانی رموز الرسل لم ینل الملکوت الالهی وکذلک اجلة فلاسفه یونان وانبیاؤهم کانوا
یستعملون فی کتبهم المرامیز والاشارات التی حشوا فیها اسرارهم کفیثاغورس وسقراط وافلاطون و
اما افلاطون فقد عذل ارسطاطالیس فی اذاعته الحکمة واظهاره العلم حتی قال ارسطاطالیس
انی وان عملت کذا فقد ترکت فی کتبی مهاوی کثیرة لا یقف علیها الا القلیل من العلماء العقلاء ومتی کان
یمکن النبی ع ان یوقف علی العلم اعرابیا جلفا ولا سیما البشر کلهم اذ کان مبعوثا الیهم کلهم ودر
کتاب کافی کلینی ودیکر اصول حدیث احادیث حاملان علم وعصمت وحافظان دین وملت
صلوات الله وسلامه علیهم متظافر آمده است که پیغمبر آخر زمان در کلام نبی علیکم تکلم نمیشد
الا بمقدار عقول امت واندازه افهام جماهیر ونیز از عقود مقرره وقضایای معلومه است که اکثر
الناس للتخییل اطوع منهم للتصدیق والی الخطابة اشوق منهم الی البرهان پس رامز بادراک اسرار
عقول وانقیاد نفوس منفعلی مقتضی طبیعت دیکران لا یلیق این مقام انکه هم چنانکه در جلوه عاشره
معلوم آمد که در مراتب عالم عددی که نفوس اشخاص وارواح ابدان حروفند عین مسند بر مسند

تا مستعد اثر عین نام الاستعداد میباشد و مطلق استعداد مختص بمرتبه وفق دهشت که صاحب الفاست
هم چنین بباید دانست که در غلب عالم حرفی که عبارت از حروف لفظیه کلامیه است نیز دائره مستتم
الذات هست چون واو که از افق هوای ما بین الشفتین طالع شده با قصی المخارج میرود و باز با قصی
خود عود کرده از همان مطلع یعنی مطلع منتکس میشود و مسند بر همین سه حرفست نون و میم لفظ نحو
جامع الفاست و عربیات از حروف ثلثه مدیه که ماده و باطن جمیع حروفند قلب و باطن یکی از الفاست است
الف که در میان همه مخصوص بنقد ذاتی و نفاذ رتبی و نفاذ شرفی و در بطون بینات حروف ها
داخلست قلب و باطن واو لمدیست از انجهت او در میان ایشان صاحب نقطه است دیگر آنکه در حرف وف
رتبه کتابیه که حد حقیقت حرفی الف است که عدد نام الاستعداد و همه است در رتبه
امره و ان که عددش خامس عقود عشرات و کمال مرتبه خمسه است قوسی اعظم از نصف دوره
مستقیم
مشتمل بر دائره و خطی او در دائره و خطی بل قوسی و از نظائر حروف مسند بر تمام کلام اعنی ج و حرف دائره
کلامی اعنی و هو که صورت اسم اعظم است حاصل اید و چون در نهایت نظر بیش ملک در بدایت عقول
مبین است که استداره افضل کمالات اشکال و دائره صورت جمعیت کامله است هر اینه این حروف
در میان حروف ها صاحب جمعیت مراتب کمال باشند و لهذا اعلام جمع و اتم میشوند و دلالت ایشان بر جمعیت
است و نیز بباید دانست که اصول تمام حروف کتابی بیش از پانزده صورت ندارد بعدد اول او فق
عددیه ا ب ج د ر س ص ط ع ف ک ل م ه و ی و اگر نقطه و همزه را نیز اعتبار کنند با آنکه جما
صورتی رسمی اند اگر چه بدائره معدود نیست در هیچ یک از تصور ارقام هفده میشود بعدد رکعات
صلوات مفروضه حضریه و این وقتیست که حروف بر بساطت و صرافت تجرد و اطلاق خود باشند

در

و حضرات قدس و تنزیه و جهان امیزش و الایش بنامده صورت ترکیب کونی نگرفته باشند چون در
عالم امیزش ترکیبی جلوه ظهور گیرند از لباس صورتی چند که مظاهر هویات ایشان باشد گزیری
نخواهند داشت و ان صورتیست که عبارت از مقوله شهوده بعرض میباید که بمذهب مشهور بنا
ظهور عالم شهادت بر انست که حرکت که بحسب انفراد و ازدواج شش میشود و سکون و مدت
و انشاء بلبس صلع صور و تمیمه حروف بنابراین بحسب شش میرسد اصحاب ذوق از ائمه
این فن گفته اند اثر الوهیت بل که کتاب حاصل انست حرکت ترولیت از جهت علو بجهت سفل
و ان عدد وحدت ذاتی بوده بسوی کثرت فعلی و عود و رجوع نیست که اول صورتی که از
بعد
حرکت نقطه حاصل میشود صورت خطی است و انصورت الف است که اصل و مقدم حروف است
از انچون حقیقت ظهور و عود که غایت حرکت ترولیت مستتبع دیگر حرکات انبساطیه میباشد
کات
بالضروره ذات الیمین و ذات الشمال منقلب گردد و بدائره منتهی شود پس اگر نهایت جمعیت انحر
ملاحظه نمایند و تمام صورتی که از ان ظاهر گردد آن میم است و اگر واسطه و برزخ میان این دو طرف
خواهند که نه بساطت الف باشد و نه جمعیت میم آن لام است چنانچه در اسم او اشعاری ظاهر
بر این معنی هست پس ا ل م جامع تمام صور رسمی باشد بر این تقدیر چنانچه بر ارباب فطانت
پوشیده نخواهد بود و انچه مقرر و مؤید این اصلست از قواعد حکمی انست که برهان ثابت شده که
صورت ابعاد ثلثه مجسم که هر چه در عالم حس و خیال ظاهر گشته بسبب تلبس بعلاوه اوست
بلکه هر چه در طی صورت در امده از ان عالم نمیتواند بود اصول ان از سه بیرون نیست یا خطاست
عمق
که ان طول تنهاست یا سطح که ان طول است با عرض یا جسم تعلیمیست که آن مجموع طول و عرض و

و آ صورت اوکشت و ل صورت دوم و م صورت سیم و به نظائر بین الکلمتین اعنی کاف معوج
وکاف حرفی در مفرخود مفروست و از تقاسیم حروف کلی تا کز برابن مقامت آنکه هر حرفی یا مفردات
که در صورت رسمی شرکت ندارد چون ا و هو و ک یا مثانی که با شریک خویش ندارد یا مثالث که
دو شریک دارد و در میان این اقسام ثنائی بر ترتیب واقع شده و در ترتیب وضعی ابجد جای قلب گرفته است
وان چهارده حرفست که هر دو دو بیک صورتند از دال تا قاف و مثالث که شش حرفند از ثوابت
حکم کثرت و غلبه از غلبات وحدت حقیقی صورت نقطه یافته اند و از مفردات که هشت حرفند
الف که رتبه نقطه اصلی دارد در صدر مسند ترتیب بر همه حروف منقدم املاء و هفت دیگر در آخر
ترتیب مقام گرفته اند و حروف بضمن ثنائی منقوطند و غیر منقوط منقوط پانزده و غیر منقوط سیزده
بعضی از متاخرین افاضل را سهوی بر سبیل اتفاق افتاده در رسالة خواص حروف گفته است چهارده منقوط
و بمنزله ظاهر و چهارده غیر منقوط و بمنزله خفی و باز منقوطه پانزده کانه بقسم نکشتی من حیث اعتبار
النقطه مآحد و مثانی و مثالث املاء اند مثالث ث و ث مثالث ث ق ی ده حرف باقی مآحد حروف
دائره کلام گرفته اند و نقاط را جبال حروف و نقاط را جا املاء شمرده اند و حروف را بعبر جبال
حروف کلامی که عبارت از هوائی متموج است که در محل مخارج صورتیه جائش محسوس میشود بحسب
حلقه مخارج ترتیب طبعی دارند و در این ترتیب هم الف صاحب تقدم است که از اقصای مخارج که مبدأ
تموج انهوا است ظاهر میگردد و سایر حروف باعتبار این ترتیب طبعی باثلث قسمت منقسم
به سه قسم میشود حروف حلقی و حروف انتها و حروف شفهی و همچنانچه الف در ترتیب طبیعی
مخارج حلقیه مبدأ و صاحب تقدم است هم چنین لام در ترتیب طبعی مخارج لسانیه

ترتیب

ترتیب طبعی مخارج شفویه پس الف بنا بر اصل نطقی کلامی نیز صاحب جمیع مراتب کمال و جامع بیان
چنانچه سبق ذکر یافت و اما باعتبار اصل عددی
حروف باشند همچنانکه بر اصل رقمی کتابی همچنانچه اصول مراتب طبیعیه عدد و اصول ارقام
عددیه از یکی است تا نه که بحسب ذات خود بمیان خلاء نسبت بغیر و بی اعتبار مسبوقیت بمرتبه
از مراتب سابقه بر اصل حصول و اصالت تحقق دارند بخلاف باقی مراتب اعداد که همه بالتبع مسبوق
صفر یا اعتبار مرتبه منفک عدد صورت پذیرند ابجد هوز حطی بحسب اعتبار
عدد اصول مناصل التحقق اصیلة الحصول اند و از اعتبار مجموع عدد آدم بحسب مبلغ میپوندد و سایر
حروف از اعتبار ضرب بعضی از اینها در بعضی بسیطة او مکررة مرة و لحاظ او مراتب شتی در عالم وجود
صورت ادغام می پذیرند بر اصحاب فطنت پوشیده نخواهد بود که عنوان صحیفه فضل ودانا جمیع
کتاب شرف عالم حروف است که همچنانکه حقایق و محتویات و خواص و صفات و لوازم و عوارض
سایر اجزای نظام جملی عوالم وجود بترکیب حروف و کلمات در دام اقتناص فنون نظری می افتد حقیقت
حرفی و خواص و لوازم بسائط و مرکبات حروف نیز بجهت دام خود در شکارگاه نظر و دام گاه تعبیر
بحیثیت شرح و تصرف بیان میباید ماشند طابق از مفهومات امور عامه که شامل ذات خود و فرد
نفس خویش امده اند چون مفهوم موجود مطلق و مفهوم شئ و مفهوم کلی و مفهوم طبیعت مرسله
ماهیت لا بشرط و مانند فاعله فتطلش فریب که در ازاله شکوک از خود نیز کنجاست
و اینجا مبین و از اینجاست که بعضی از افاضل اصحاب التحقیق گفته است حرف از روی تحقیق عبارت
از صورت نسبت فرد فرستاده از اسمان قلبی که هر چه هست او پیدا میکند و اشکال میکند داند
بلکه انجز نیست و در دایره وجود در بیان او هم پیدا میکند و اشکال میکند و چگونگی او را

هویدا میگرداند هر اینه احاطت او شامل از وجود و شیء و هر عالمی باشد که تصور کرده شد ایرا او برهمه
اشیا محیط بود و فرا رسیده و یکسان برهمه که هیچ طرف میل نکرده و همان احاطت اصلی خود
راست ایستاده و چون ما حصل الله سبحانه از تقریر مباحث حدوث کرده در نسبت با مقاصد
این کتاب چون فن کلیات نسبت با علم طب و باب سماع و سمع الکیان نسبت با علم طبیعی و ابواب شطر
کلی و مقالات طبایع شامله نسبت با سید العلوم اعلا است توفیق فراغ با تمم و باب ادویه مفرده
و قرابادین طب روحانی از طوامر مطالب این کتاب جیوه نیست ایرا کنون بعنایت حضرت الهی و فضل
عظیم نامتناهی او استعانت کرده عنان بیان بجانب جادهٔ خاص مقصود در طی مبنی چند مقطعات
مبادیه و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب **مبحث**

در مقامات برهانیه علم الهی فارغ اسماع متعلمین شده خواهد بود کم رتبه که ذات قدوسی حق
عظمت ما با الانکشاف و صورت علمیه حضوریه جمیع موجودات متصورات خواه کبیر و خواه صغیر
خواه کلیات و خواه جزئیات و خواه معقولات و خواه محسوسات و ذات حق عظم سلطانه علمی است
که در علم حضوری او جمیع معلولات الی اقصی الوجود وجود و علم معلوم یکسانست چه علم او بهر معلولی
شخصی علیت فعلی از هر که بر احاطت بعلل و اسباب متادیه هویت شخصی آن معلول من جهة علم سبحانه
بنفس ذاته المقدسة القدوسیه نه علم انفعالی مستفاد از وجود معلوم و علم محیط او تعالی شانه بو
جه خبریه بهر هویتی و لا یبید باز مخفی در نظام الکل وجود بحسب عنایت بالغه جامعه وجوبیه
و رحمت سابقه واسعه ربوبیه لا تحرم لاک افاضه و مناط ایجادات هویت و ضامن بسط این خطاب فی
کتاب نقد لیسات و کتاب تقویم الایمان و کتاب جذوات سماویه است پس بالضرورة البرهانیه قائمه بنفسها

البرهانیه

البرهانیه نقش رحمت او افاضه سبحانه الجیب مقارعت قبالت حجت وجوبیه و صلاحیت قابلیت
امکانی در طی مدارج مخارج استحقاقات ماهیات بخصوصیاتها و حدود استعدادات مواد
بقابلیاتها صور حروف موجودات را در هوای فضای صنع و ابداع راسم و ارقام صور معلولات
را در کتاب نظام وجود را قسمت انفس الخیر صحیح عقل صرایح و فنون فطانت قرایح موزون عبارات
استصحاب و مصالح مشکاة استصباح میباید فاما الخیر بعضی از متاخرین افاضل در رساله الخواص فی معرفت
بر سبیل نقل از اصحاب کشف و تحقیق آورده که تولد کلام از مقارعت معنویه که میان صفت
علم و قدرت واقع میشود و شکی نیست که هر جا که قدرت را دخل باشد اراده را مدخل خواهد بود چه تاثیر
قدرت بر وفق اراده است و لهذا اکثر بجای قدرت ذکر اراده میکنند بحقیقت هر سه را مدخلیت
و مقبول نبود که علم و قدرت را بمنزله جسمین متقارعین گیرند و اراده را بمنزله مقارعه چه اراده رابطه
بینهما مجانکه مقارعه رابطه است بین الجسمین بعینه که مقتضی حدوث صوت است و کلام حقانی
بالحق انزلناه و بالحق نزل اقتضا چنان نمود که این صور علمیه اسماء و مسمودانی در مجالی تلفظ صوتی و کتابی
و حیاتی تنزل نموده بر سمع و بصر و قلب ازین اظهار کرده و با وجود این تنزلات و ظهور در مراتب حدوث
همچنان حقیقت قدسی شعار شرع در زان خود از الاثر بحس صحو لات سیر او محفوظ باشد چنانچه ازو حکی
انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون مستفاد میشود با قوانین حکمیه وفاق و بر قواعد برهانیه انطباق
ندارد چه مقارعه مقتضی حدوث صوت مفاعله است بین المتقارعین المتفاوتین و علم و قدرت
هر دو از صفات فعلیه در یکطرف واقعند و میان ایشان تقارع و تقاوم و مقارعت و تفاوت
بحسب معنی معقول نیست بلکه معقول تقارع معنویه میانه فاعلیت و قابلیت قابل و میانه فوق

نعلی وقوس انفعالی که از دو طرف محاذی و بر دو جانب خط البتدوار ده مقارعه بین العلم والقدره
نیست بلکه شوقی است چنانکه منبعث از علم یا رتبه مخاص از ترتب علیه علی ما هو المقرر فی مقره بلکه
معقول از مقارعه معنویه تاثیر بالفعل است که از ملاقات قوتین فعلیه وانفعالیه صورت
می بندد و نیز در حقیقت حقه قیوم واجب بالذات تعالی ذکره علم و قدرت عین کنه مرتبه حقیقت
و هر دو فی الحقیقه راجع بیک حیثیت اند کر آن حیثیت کامله جامعه وجودانی است که بوحدتها
الحقه و بساطتها الصرفه مستحق جمیع اسماء کمالیه جمالیه و جلالیه است پس در جناب قدوسیت
مطلقه اش تقارع میان صفت علم و قدرت صفت از اکاذیب اوهام و تکاذیب توهمات است و مقارعه معنویه
که موجب تجلیات نفس سبحانی و تنزلات نفس رحمانی بوده باشد نیست الا میان قوتی فعلیه قیومی و حق
و قوت قابلیت ماهیت امکانیه بحسب مخارج خصوصیات استعدادات و مدارج حدود استعدادات
والله سبحانه ولی العلم والحکمه ذو الطول والعظمه **تنبیهات** مر کوز اذهان مشهور بین فرق ۲
واد فرایج جمهور آنست که اجناس عالیه مقولات ممکنات ده است یکی جنس عالی مقوله جوهر
و نه اجناس عالیه مقولات اعراض که میانه ایشان طبایع ذاتی مشترک نیست و مفهوم طبیعت
عرض عرضی آن نه مقوله است که وهی از این نه طبقات جوهریه و عرضیه را همه حروف کتاب نظام
جملی وجود اعتبار میکنند و خواص و صفات و لوازم و عوارض را نقاط و همزه و حرکات فتحه و کسره
و ضمه و سکون و مد و تشدید میکنند در تطبیق بین الکتابین کتاب وجودی و کتاب حرفی
میگویند طبقات هشت ده کانه جوهریه مجردات و مادیات و طبقه عالم مثال و نه طبقه مقولات
اعراض بیست و هشت حروف وجودی است منطبق بر بیست و هشت حروف حرفی و از حیطه
حروف وجودیه را در طبقات جواهر و طبقه عالم مثال منحصر میدانند و عدد آنرا نوزده میگرداند

تعلد حروف بسمله و مقولات تسع اعراض را مدد و نشانه بیست و هشت حرکت مفرده و نیز دو وجه مشتمل میدانند
و لوازم و عوارض را بجای مرتبه ستاجب و مراتب نقاط و همزه می نهند و در تطبیق کتابین تخارج
نیست و هشتگانه را بعضی بعضی ارجاع میکنند و ما اکر بفضل الله العظیم مزاج خام فلسفه یا مشبوه
نضج استوا داده این شبهه منتفی فانی کرده جوهر و عرض را دو جنس عالی مقولات جواهر و اعراض
کرده ایم در کتب حکمیه خود علی الخصوص کتاب تقویمات و تصحیحات حیثیت طبیعت مرسله منقوله
و طبیعت مرسله تاعیه مرضیه را بانوار براهین یقینیه حقیقیه کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و مجلی
ساخته ایم و باز باذن الله تعالی و فضله و طوله مبین داشته ایم که حرکت نیز از مقولات جنس عالی   خاصة
عرض است و مقولات جنس عالی عرض ده است مقوله حرکت و نه مقوله مشهور و لکن تحقیق کرده ایم که
مقوله حرکت و مقوله فعل و مقوله انفعال متحد اند بحسب حقیقت و متغایر اند بحسب اعتبار پس مقولات
جنس عالی عرض هشت باشند در حقیقت و ده در اعتبار و شرکای ما در تعلیم حکمت و ریاست صناعت
ما نیستند در این اقوال بالکلیه این تحقیقات در صناعت اقاویل ایشان هست و مشهور از جماهیر دانا کر
مقولات ده جنس عالی و اجناس عالیه اعراض نه مقوله است از معلم مشائیه یونان ارسطوطالیس ماخوذ
بوده است تحقیق و تفتیش و تعویل بر آن خطوط نا مراین حکم کرده بوده و ادعای انحصار و اقامت برهان بر حصر نکرده
والعلوم العقلیه لا تقلید فیها الحق انما المتبع فیها البرهان الحقیقی القائم بالقسط لا عطاء الیقین و چون
از مطلب تحقیق پیوست معلوم شد که بر مسالک تحصیل و مذهب تحقیق حروف وجودیه کتاب وجود طبقات
بحسب اعتبار بیست و هشت منطبق بر عدد بسائط بیست و هشتگانه حروف نطقیه کلامیه هیژده
جنس عالی مقوله جوهر و ده مقولات جنس عالی عرض و بحسب حقیقت بیست و هشت منطبق بر عدد اصول

صورا رفام حروف رقم کا یه هبژده طبقه جوهریه وهشت مقولات عرضیه لیس یطبق بر کتابین

الوجودی والحرفی در میقات تحقیق عنصه ظهور رسیدم باعتبار حروف کاوی وهم باعتبار

حروف کابی والحمد لله رب العالمین حق حمده میقات شرایط مادر

ریاست حکمای اسلام الشیخ الرئیس ابو علی الحسین بن عبد الله بن سینا در تطبیق حروف کاوی بر کلی

بدایت موجودات بر مسلک مشهور ومذهب جمهور رفته در فصل ثانی رسالهٔ نیروزیه بان

عبارت گفته است من الضرورة اذا ارید الدلالة علی هذه المعانی بالحروف ان یکون

الاول منها فی الترتیب المتقدم وهو ترتیب ابجد هوز دالا علی الاول وما یتلوه علی ما یتلوه وان یکون

الدال علی هذه المعنی بما هو ذلک من الحروف متقدما علی الدال علیها من جهة ما هی مضافة وان یکون

المعنی الذی یرتسم من اضافة بین اثنین منها مدلولا علیه بالحرف الذی یرتسم من ضرب الحرفین

الاولین احدهما فی الآخر وان یکون ما یحصل من العدد الضربی مدلولا علیه بحرفین دالا علی سبیل

الدلالة مثل ی اللتی هو من ضرب ب فی ه وما صیر مدلولا علیه بحرفین مثل ل الذی هو من ضرب

ق ه مزوجا لانه مشکل بوهم دلالة کل واحد من ی و ه بنفسه ویقع فلا اشتباه فی کل حرفین یجتمعان

لکل واحد منهما الخاص دلالته فی حد نفسه وان یکون الحرف الدال علی مرتبة من جهة الهابوس الدمرتبة قبلها

هو ما یمکن ان یکون ما یکون من جمع حرفی المرتبتین فاذا تقرر هذا فانه ینبغی ضرورة ان یدل بالالف علی

علی الباری وبالباء علی العقل وبالجیم علی النفس وبالدال علی الطبیعة هذا اذا اخذت بما هی دلت

ثم بالهاء علی الباری وبالواو علی العقل وبالزاء علی النفس وبالحاء علی الطبیعة هذا اذا اخذت بما هی

مضافة الی ما دونها وبقی الطاء للهیولی مع الله ولیس له وجود بالاضافة الی شیء تحته ویتقدر به الا

ویکون الابداع

الابداع وهو من اضافة الاول الی العقل والعقل ذات لا مضاف یعبده مدلولا علیه بالیاء لانه من ضرب

ه فی ب ولا یصح لاضافة الباری والعقل الی النفس عدد یدل علیه بحرف واحد لان ذلک یصح به ور ح

یج ویکون الامر وهو من اضافة الاول الی العقل مضافا ل وهو من ضرب ه فی و ویکون الخلق

وهو من اضافة الاول الی الطبیعة مضافة م لانه من ضرب ه فی ح لان الحاء دلالة الطبیعة مضافة

ویکون التکوین وهو من اضافة الباری الی الطبیعة وهو ذات مدلولا علیه بالکاف لانه من ضرب

ف د ویکون جمع نسبتی الخلق والامر اعنی ترتیب الخلق بواسطة الامر اعنی الامر والمیم مدلولا علیه بحرف

ع وجمع نسبتی الخلق والتکوین اعنی المیم والکاف مدلولا بالسین ویکون مجموع طرفی الوجود

اعنی الامر والخلق مدلولا علیه بالنون ویکون جمع نسبة الامر والخلق والتکوین اعنی لمک مدلولا

علیه بص ویکون اشتمال الجملة فی الابداع اعنی ی فی نفسه وصوانه من جمع ص و ی

ویکون ردها الی الاول الذی هو مبدأ الکل ومنتهاها اعنی انه اول واخر اعنی فاعل وغایة کما یجیء فی الا

مدلولا علیه بالراء ضعف ق وذلک غرضنا فی هذا الفصل انتهی ما قاله بالفاظه وما سکو

در حل این فصل حقایق حکمت درج کرده ودر راه ابن حرم خزائن سعی خرج کرده وکان سعیه مشکورا

الا انه مسلک حکمای مشهورین کردند ومتابعت اعتقادی جمهوریین اختیار کردن والفراعنات

مرتبه وحدت عددی که دارد بازای صرف مرتبه وحدت حضرة الهیة بیان کردن ودر مقام دلالت

وضعی بر کنه ذات غلوسی احدی مطلقه بازداشتن ومصارف اسمای غیوب وتحویضات

اطلاق مجوب وجودرا که جامل جملهٔ مظاهر ومنابع جمیع عوالمست از جملهٔ بسایط حروف

شمردن وداخل مراتب عالم حرف دانستن موافق مشرب ما ودر مذاق نفس الامر گوارا نمی آید

وبالجمله خود در کتاب شفا و کتاب تعلیقات و کتاب مباحثات و در بسیاری رسایل و مقالات تحقیق کرده مخالفت دارد چه در مطاوی جنود آن معلوم الملکه وحدت حقیقی فاسد بدان عددی و جزو هیچ مرتبه از مراتب اعداد نیست و مدارک عالیه و عقول مقدسه قادسه را لیس تصور کنه ذات قیومش را می نتواند بود پس وضع دلالات اسما و الفاظ را بحناب قدوسیتش بحسب اعتبار نسبت الوهیت و اضافات مانعیت و امثال ذلک من الخواص و اللوازم المتاخره عن نفس مرتبة الذات اخذ باید کرد نه بحسب حیثیت کنه مرتبه ذات که در دایره تعقل و فرجار تصور نیست و وحدت عددیه اکه در عالم حرفی مرتبه الف است ظل وحدت حقیقی و منبعث از ذات قیومی باید گرفت نه مرتبه ذات حق و عین حقیقت صمد مطلق و در جمیع مقامات برموقف حدیث کریم تفکروا فی آلاء الله ولا تفکروا فی ذات الله وقوف واجب باید شمرد نه بمنهج که فرعون لعین هر چند از اصل و حقیقت جوهر ذات و قیومیت وجود سوال میکرد موسی کلیم علی نبینا و علیه الصلوة والتسلیم بمراتب الوهیت و ربوبیت و خالقیت جواب میگفت و در بیان مراتب که تفصیل داده تکاثر رود و آنچه گفته بر انکه در اصل مخارجه مستقل در الفرق تحکیم مبقات

فاضل خفری در بعضی رسایل که در تفسیر سید الآی آیة الکرسی ساخته بحکم و سبب و مضلت
وعالم ملکوت اعلی که همه عالم عقول است
بر جاده اتباع اتباع شیخ رئیس ذکر عالم ملک و عالم ملکوت ادنی که عالم نفوس مجرده است کرده پس گفته است و اما عالم المثال فهو عند الاشراقیین عالم موجود غیر قائم بالقوی الجسمانیة بل انما تکون القوی مظاهر له و ما یری الانسان فی النوم انما یکون فی هذا العالم و اما عندهم فهذا العالم انما هو قائم بالقوی الجسمانیة و لهذا لو بحثنا فی مراتب الجواهر الکلیة اربعة احدها العقول وثانیها النفوس

وثانیها

وثالثها الطبایع و رابعها الهیولیات و وضع قدماء الحکماء لواجب الوجود الواحد و الالف و للعقول الاثنین و الباء و للنفوس الثلثة و الجیم و للطبایع الاربعة و الدال هذا اذا اعتبر الواجب الوجود باعتبار ذاته و العقول و النفوس و الطبایع و الهیولیات بذواتها و اما اذا اعتبر الواجب الوجود باعتبار تاثیره فی الممکنات فوضع له الخمسة التی اذا ضربت فی نفسها ظهرت فی حاصل الضرب و فی حاصل ضربها فی مربعها و کذا فی جمیع المراتب التی بعد التربیع و الهاء التی هی الاصلیة لفظة الله فانهم قالوا اصل هذا اللفظ هو ثم اشبع تارة فصار هو و الحق الکاف تارة فصار له فله الخلق و الامر ثم الحق اللام الاخری فصار لله فلله ما فی السموات و الارض و الحق الیه الالف و اللام اخری فصار الله و فی هذا الاسم الاعظم اسرار و خصایص لا تحصی و وضع للعقول باعتبار تاثیرها فیما تحتها الستة و الواو و وضع للنفوس باعتبار تاثیرها فی الابدان السبعة و الزای و وضع للطبایع باعتبار تاثیرها فی الهیولیات الثمانیة و الحاء و وضع للهیولیات التسعة و الطاء فی غایة الهبوط فاصول الموجودات هذه التسعة کما ان اصول الاعداد تنحصر فی من الواحد الی التسعة فان جمیع الاعداد الباقیة انما یحصل منها اما بالترکیب او بالضرب و لهذا وضع حکماء الهند الذین هم الدرجات العلی فی معرفة الاشیاء التسعة ارقام لجملة الاعداد التسعة و فی اختیار وضع هذه الارقام لطائف دقیقة تظهر بالتامل بمعونة ما ذکر من وضع هذه الاعداد التسعة لمراتب الموجودات مثل انه کون رقم الثمانیة عکسا لرقم التسعة باعتبار العلو و السفل و لم یکن رقم السبعة عکسا لرقم الاثنین باعتبار الیمین و الشمال فذلک انموذج من احوال الممکنات مبقات جاده سبیل حق و اسلوب حکمت یمانی که قوام نضج تام باقیه و نبضنا استوای کامل رسیده است که مرتبه واحد اکه عاد و مقابل تحصل و معقول کثیر

وحرف الف را که صاحب مسند مرتبه وحدت علادی است اذ اول تعینات وتجلیات امر ابداعی

فیاضی وجودی واسبق مراتب ملابح تقش رحمانی تعالی بود که کاتب کبیر ندا باعتبار انکه این مرتبه

فلوسبه فتوحیه ازکه ذات غیوبی وجودی منبعث بشود بنفس ذاته الاحدیة الحقة وانقطع حرکت

حقیقی ظل وحدت علادی صبکبر دبلا واسطه ولا برابطه وطارانی برای همین مرتبه غالبه الهیه

وضع کند ولکن باعتبار انکه عقل نخستین که قلم اعلی وبدیع فیّ وعنصر اول موجودات واسطقس اعظم

عالم امر وام الکتاب نظام وجود سنت بران مترتب است فاتان منبعث چون این مرتبه را مخصوص ساده

اعتبار است بحسب انکه نظر یکنیه مرتبه ذات غیوبی صیدا کل بما اول ما انبعث عنه ولمرتبه است وبحسب

انکه نظر بحیثیه ساقل ما ترتب علیه من المعلولات بازای حصوصیات عقل اول است که اکرم افراد نظام

جملی واشرف اعضای انسان کبیر ست ومحلات علادی تشخص وجزئیت حقیقی عینی وتشخص ذاتی

وتخصیص جوهری از هیولی برتو علت وبدولت سعادت ظلمت ایمن مرتبه غالبه دارد وهذا

علی المذهب الاشهر وعلی ما علیه الاکثر که توسعه در عالم ابداع وتکثیر صبغات صیکتند وبیرون لیکر که منفصل

شفا وسلوک اشارات است که ابداع وتاثیر ابداعی مخصوص باشد بصادر اول بحسب وبکر عقول داخل عالم

اختراع ومتعلقات امر اختراعی وتاثیرات اختراعیه باشند ولحاظ علادی وحرف الف را از برای مطلق امر ابداعی

اخذ باید کرد که هر کز تنزل انکثری شکند وهمچنین بر وحدت علادی حقیقیه وخصوصیت تخصیص نفسی

خود ایستاده است واما انسان کبیر که تشخص جملی ونظام وجود ست هر چند که مبدعست نه مکون ومخترع

باتفاق جمیع حکما فوق کل واحد اجزاء اوست اول او برای حقیقت قیوم واجب بالذات جلسلطانه منظری وموقوف علیه

عضوی تجسیت بلکه نفس مرتبه ذات غیوبی وجوبی فاعل مستقل وجاعل تام اوست ولهذا سبیل جعل وابداع

اوباهو

اوباهو انسان کبیر واحد وتشخص جملی وکلانی همچنین ایجاد اجزاء وجعل اعضاء اوست چه تحقق

مرکب با تحقق جمیع اجزاء ضروری فطری وبقینی اولیست انکار ایجادی دیگر وبرای ایجاد اجزاء

وجعلی مستانف سوی جعل اعضا باو متعلق شود پس اثر ابداعی وتقش رحمانی بیکر مخصوص

در ازای خصوصیت تخصص ترکیبی وتخصیص وحدانیه جملی او بخواهد بود ومرتبه اثنین وحرف

با از برای اثر متعلق حرف الف است که عقل اول باشد باعتبار جوهر ذات وماهیت امکانی که بان اعتبار

رو در جناب مقدس باری تعالی عز شانه دارد ولیکن غالب نعمت وجود باری وقابلیت مرتبه امکانی

او در جوهر هویت او مبانی وجوب بالغیر وجواز بالذات وهمچنین مبان مفهوم ما بالفعل ومفهوم

ما بالقوه عقد نکاح سارح در جمیع ذراری واقع شده از ازدواج انها تولد اثنا او بحصول

پیوسته است وحرف با را از حیثیت عالمین جوهر وعرض وعقد نکاح بینهما نیز کاتب بیشتر

کرفت در مرتبه سنه وحرف یا انهم از برای ذا عقل اول است فاقا نه باعتبار جوهر حقیقت وپنا عنها

روی ذات در جهت جنبه غالبه ونسبت حقیقت باشان کبریای تعالی باعتبار التفات بحیثیه سافله

وبلحاظ انکه ذات فعلیت با قدرا او بحسب فیضی کرا زجناب مفیض حق کرفته روجویکه از اسنان جاعل

مطلق استفاده کرده بادن الله سبحانه وسیله افاضه رحمت الهی وواسطه ایصال جود نامتناهی در حق

سافلان که دور افتادکان وادی نقص قابلیت وضعف استحقاق امده اند منتشی وچون مرتبتین

تعینین وتسه هر دو مخصوص بذات اشد بود واعتبار درمقتضای بی فقبلان باشد که صورت رقم

هر دو مرتبه یکی بوده باشد با اختلاف جهتین یمین وشمال وعلی هذا السبیل مرتبه ثلثه وحرف جیم

ونیز مرتبه سبعه وحرف زای مخصوص عالم نفوس است مثل همان دو اعتبار مذکور وهمچنین مرتبه

اربعه و حرف دال و نیز مرتبه ثمانیه و حرف ح از برای عالم طبایع و چون عالم نفس فوق عالم طبیعت است پس
صورت رقم سبعه بحسب وضع علوی و صورت رقم ثمانیه سفلی مناسب بوده و مرتبه التسعه که اخر اصول
مراتب اعداد و حرف ط که بحسب این اعتبار اخر اصول بسایط حروف است عالم هیولانیات باقی مانده است
و همچنانکه فوق فعالیت فعال علی الاطلاق جل عظمته غیر متناهی است همچنین در سلسله هیولی هر ذات
صاحب قوت انفعالیه غیر متناهی مقطور شده است تا بحسب مرتبه اخره قابلیت ولا تناهی قوت منفعلیت
استعدادات داشته باشد که مداد کتابت صور مکونات امری امر تکوینی مکون حق و نفس رحمانی مبادی
مطلوب نظم صنع و افاضه ارقام حروف کاینات وجود را در کتاب نظام کل موسوم در رقوم ساخته بجود
کامل و رحمت شامل نظام جملی را صورت تمامی بخشد بحسب این مضاف و بحکم این مقارعات اذ ضرب
هر که از برای امر افاضی الهی و نفس رحمانی فعالیت با عنایت ملاحظه جهت تاثیر در سافلات و تکوین اثار و منفعلیت
و رسم رقوم امانات ... کتاب وجود موضوع عنه در ط که جوهر ... غیر متناهی الاستعداد هیولی
مدلول و موضوع له او است علاوه حرف ادم صورت فعلیت گرفته است که نسخه جامعه کتاب نظام کل است
چنانچه کریمه و علم ادم الاسماء کلها کشف حقیقت ان کرده است و جمع مراتب نه حرف اصلی از ا تا
ط نیز بتحصیل همین مرتبه جامعه میکند وی که مبداء دو رعقود عشرات و صاحب همت فعالیت کمال
علاوه است از برای نسبت ابداعی مبدع علی الاطلاق قیاس با عقل اول و آن با قیاس با کل عالم عقول باقیاس
با شخص نظام جملی که انسان کبیر است بحسب اعتبار اجمالی و با عالم عقول بلکه با عقل اول بخصوصه در مرتبه
اری و معلولیت ابداعی شرایط و اثار املا موضوع شده است و هم چنانچه انسان کبیر در وجود
از دو سلسله بدو و عود قیه که مراتب هر کدام پنج آمده مفهوم است همچنین ی نیز از دو پنج که حاصل ضرب

ب درهم باشد متحصل است و چون موضوع له محلول امر ابداعی فیاض و نفس تکوین رحمانیست
پس ضرب ب در هم دلالت باشد بر انکه امر افاضی را در سلسلتین بحسب اعتبار تفصیلی دو حیث
اعتبار باید کرد یکی ابداعی و اختراعی و دیگری صنعی و تکوینی اگر چه افاضه و صنایعیت جاعلی علی الاطلاق
بمثابه مجموع هر دو سلسله که شخص نظام کل او مدلول علیه و موضوع له ی است ابداع است و تکوین
و نیز اختراع چنانکه گفتیم و فیه که مبداء دور عقود ثانی و صاحب کمال مرتبه عشرات است نیز از برای نظام
کل کتاب وجود موضوع له است و بحسب اعتبار تفصیل اجزاء و احاد علی التفصیل و انبساط که مربع عشره
و از ضرب ی در نفسش حاصل است و بر کثر ضعف قر است موضوع شده است از برای دلالت
بر نسبت مراتب نظام جملی وجود و هر ذره از ذرات اجزاء و احادش بحسب اعتبارین اجمالی و تفصیلی بجناب
قدوس صانع الحقایق و جاعل الذوات تعالی شانه سلطانه بدو اعتبار از دو جهت که آن چهار اعتبار است
اعتبار مبدایت و اعتبار معادیت و اعتبار علیت و اعتبار غایت فالی ربک المنتهی و هو الفاعل و الغاء
5 والمبدء والمعاد والاول والاخر فی الاخر والاولی **تبیانات** عقل مجرد در نهادی نظر جنبین مبدء
کمالات اول و متعلق قریب ا اعنی امر ابداعی ب اعنی هویت عینی ظل اعلی بوده باشد فما در ملاحظ
بعد از انکه هویت عینی عقل اول را بجنس و فصل منحل سازد حکم خاصه کرد که چون امر ابداعی که متعلق
بعلم اعلی است واحد عددی است من جمیع الوجوه پس لا بد متعلق اول و اثر قریب او در اول درجه صدور
فصل ان جوهر عقلی است بین جنس او در درجه دوم و اول عقد نکاح ساری بین فصله و جنسه بلکه
بین الوجوب بالغیر و الجواز بالذات و کذا بین ما بالفعل و ما بالقوه فی فصله او صورته انعقاد یدبرد
ثم فی جنسه فی درجه متاخره ثم بین جنسه و فصله فی درجه عقلیه ثالثه ثم بین نفسه و تشخصه فی درجه

رابعة متوهمي در وهله وهم نفسد كه فصل عقل مفهوم مغاير ذات او است فانا اوضحنا وان مفهوم بسيط
على بسيط چگونه در اعتبار صادر اول بوده باشد چه مفهوم معتبره وعنوان حمل نوعي فصل عقل را
واقع شده است نه حقيقت فصل وفصل در حقيقت امر بسيط كه شرح ان وتعيين ازان باب مخصوص
مركب كه افراد آن مرتبت ميشود وفصول انواع سطح وبين شاكرانه چنانچه شركاى ما در فنون حكمت مبرهن تحقيق ٢
كرده اند **مبقات** فيثاغورس صادر بعد از انكه وحدت را انقسم كرده بوحدت حقيقي نامرئيات خود
كه منفعل البسيط از انكه وحدت عددي باشد وان وحدت ذات باريتعالى عزوجل وحدت قائم بغير مستقام
ازغير كه ان وحدت عددي است وباز وحدت عددي را تقسيم كرده بوحدت قبل الدهر كه ان وحدت امر باري تعالى
ووحدت مع الدهر وقبل الزمان كه ان وحدت عقلست ووحدت بعد الدهر كه ان وحدت نفس است ووحدت
مع الزمان كه ان وحدت عنصر ومركبات است گفته است العقل (العدد) الذي فيه اثنينية وهو اصل المعدودات ومبدؤها
العقل باعتبار انه اعتبارين اعتباره من حيث ذاته وانه ممكن الوجود بذاته واعتباره من حيث مبدئه
وانه واجب الوجود به فقابل الاثنان والمعدود الذي فيه ثلثة هو النفس اذا زاد على الاعتبارين اعتبارا
ثالثا والمعدود الذي فيه اربعة هو الطبيعة اذا زاد على الثلثة رابعا وتم التمام يعني نهاية المبادي ومابعد
المركبات فما من موجود مركب الا وفيه من العناصر والنفس والعقل اما عين او اثر حتى ينتهي الى السبع فيتعدد
المعدودات على ذلك وينتهي الى العشر ويعدد العقل والنفوس السبعة بالافلاك انها التي هي ابدانها وعقولها
المفارقة وكالجوهر وتسعة اعراض بالجملة انما تعرف حال الموجودات من العدد والمقادير الاول عالباري تعالى
عالم جميع المعلومات على التفصيل لا بالاشياء التي هي الاعداد والمقادير انتهى بعبارته وباز باين عبارت
گفته است المقابل للواحد هو العنصر الاول كما قال انكسيمايس ونسميه الهيولى الاولى وذلك هو الواحد

المنفعل

المنفعل لا الواحد الذي هو الا كالاحاد وهو واحد يصدر عنه كل كثرة وتستعبد الكثرة فنا الوحدة
التي تلازم الموجودات بحيث لا تفارقها البتة كما قررنا وان العنصر انفرد بوحدة فرانها على الموجودات
فلا يوجد موجود الا وفيه من وحدته حظ على قدر استعداده ثم من هداية العقل حظ على قدر قبوله ثم من
قوة النفس حظ على قدر قبوله وعلى ذلك اثار المبادي في المركبات فان كل مركب لن يخلو عن مزاج ما وكل مزاج
لا يعرى عن اعتدال ما وكل اعتدال عن كمال او قوة كما لها ما طبيعي الى ما هو مبدا الحركة والحركة الى ما هو مبدا
الحس فاذا بلغ المزاج الانساني الى حد قبول هذا الكمال افاض عليه العنصر وحدته والعقل هدايته و
النفس نطقه وحكمته ولما كانت اثار البقاء اللحد مرتبة على الفعال كان العدد به عند ناهما تم
من المبادي فيثاغورس حروفا نيز بحرها زياده كرده اند واز جمله مبادي شمرده اند ومانند مراتب اعداد
ا در مقابل واحد وب در مقابل اثنين وعلى هذا القياس وطائفه از ايشان نقطه وابعاد تعليميه
را نيز بحروف زياده كرده در عداد مبادي اورده اند نقطه را مقابل واحد وخط را مقابل اثنين و
سطح را مقابل ثلثه وجسم را مقابل اربعه واين مقابلات را در اضعاف تراكيب اجسام ونفثاعف
٧ اعداد رعايت كرده اند **مبقات** واحد عددي كه ظل ذات واحد حقيقي است حقيقت اوئل
با هو واحد عددي چند صفت ذاتي لا تزم ماهيت افاده است كه در مستغرادراك عقل ازان صفات
انسان ... داشت يكي انكه در سلسله اعداد مبدا المبادي واول الاوائل است بلا مشاركت
شريكي ومنازعت سهيمي دوم انكه در هر مرتبه از مراتب كثرت مقوم نوعي از انواع ملازم اوئل
است وهم اخر وهم مبدا وهم معاد سيم انكه مراتب كثرات وانواع اعداد لا الى نهايه در دركات
وحدت عددي او بالقوه موجود اند فهو بوحدته كانه الكل في وحدة چه ماهيت كثير وحقيقت عدد ثبت

الاسمان واحد متحرك و وحدت متکثره مراتب ظهور و جنبش و مدارج تنزلات و تکرارات او را انواع
متباینه عدد و مراتب متخالفه کثرت میسازند و باسماء مختلفه میخوانند چنانکه هر مرتبه از مراتب
کثیر که متحصل میشود ذات واحد را نامی دیگر نسبتی و شانی تازه نو اضافی و مقابل آن مرتبه متحصله
حاصل میاید و او فی حد ذاته همان بر عرش وحدت خود مستقر و بر سنت یکانکی خود مستمر است
مثلاً و مقابل با مرتبه اثنین نام او ضعف و نسبت با مرتبه ثلثه نام ثلث و مقابل با اربعه ربع و نسبت
با خمسه خمس و علی هذا القیاس و این امتزاج و ارتباط و نسب و اضافات از طرف کثیر است که متحصل میشود که
ذات واحد از همه مبرا است بیچم انکه مراتب متکثر سبع واحد در مدارج کثرت که با انواع عددیه موسوم شد
بر دو کونه واقع شد یکی از عقود که در دایره دور تنزل و تکرر داخل بوده ایشان نیز بر سنت واحد حکم
کل داشته باشند و همان مراتب سبع واحد را از یکی تا نه شاکله خود ساخته باشند مانند عقد عشره
که در مراتب عشرین و ثلثین و اربعین و خمسین تا مرتبه تسعین که آخر الدور است متکرر الظهور و مختلف
التجلیات بعد از ان عقد مایه که در عقود تسعه مان بر اسلوب همان سنت متجلی و متجلیه همان شاکله
متجلی است بعد از ان عقد هزار که در مراتب تسع الوف همان سیر و همان دور و طبقه دارد و هکذا الی
بستم اعتبار العقل و دیگری ان انواع که محصور در مرتبه ... اعداد حقیقت ایشان را بیش از یک
ظهور و حصول نبوده باشد مانند اعداد مرکبه که ما بین دو عقد از عقود عشرات باشد مثلاً و الخ
باشند چون یازده و دوازده و چهارده و پانزده و بیست و چهار و بیست و پنج و صد و چهار و
پنج و امثال ذلك و این خواص و لوازم واحد عددی را همه از سعادت ظلّیت واحد حقیقی و فیض
بوسی استان وحدت حضرت هویت حاصل است و تفصیل این دقیقه را باب کنوز معرفت اصول مرقوم

مفتاح المفاتیح اسرار تجلیات اشعه و نظور آن اسماء مختلفه حقیقت حقه احدیت مطلقه است
نوذر عدد بین که چون سفته شد   سخن بین که در پرده چون گفته شد

٨ مبقات دَرطی نفاعیف مقام تحقیق ابجا مید انچه ائمه ارباب تحقیق و علمای علم حساب
گفته اند که اسماء عدد بیش از دوازده نیست و ازان اسامی مفرده و اسماء اصول خوانند ان که اسماء آحاد صور
مراتب عدد و عشره و مائه و الف باشد و اما مثل عشرین و ثلثین و اربعین و نظایر ها اسماء مراتب جموع
عقد عشره باعتبار مرتبه اثنین و ثلثه و اربعه الی غیر ذلک نسبت است عقود عشرات بعشره نسبت ان
مراتب احادست بواحد و اسماء ما بین عقود عشرات مرکبات باشند با ترکیب ثنائی مثل خمسه عشر و سبعه
عشر یا ثلاثی مثل سبعه و عشرین و ثمانیه و عشرین و اسماء مراتب مات و الوف با تثنیه باشند چون
مائتین و الفین یا مرکبات اضافیه مانند ثلثمائه و عشره الاف و اول تنزلات و تکررات واحد مرتبه
اثنین است که هیچ چیز بواحد از و نزدیکتر نیست و بدایت کثرت و مخرج نسبت نصف و ضعف و
موطن حقیقت مثلث و ما سوای و مظهر معنی شفعیت و ثنویت است و فرمان حکم وحدت
در این مرتبه صور چنان غلبه دارد که تمایزت و مغایرت تخالف که هاد ما سل مثلث و همان
و شفعیت و صنادانت بحال جلوه میدهد و تنزل دوم مرتبه ثلثه که فرد اول و مخرج نسبت
ثلث و ثلثه امثال و مقام تخالف غایت ثلث و ثلثین است و از خواص این مرتبه کثرت است که از جمیع ما تنفک ما
مراتب که یکی دو است متحصل میشود و جمیع عدد دیگر را این خاصیت حاصل نیست و انکه مستطیع
او و مرتبه مستقله اول عدد تام و مربعش نهایت دور احاد و اخر اصول اعداد اول اسم است و عدد کام
مرتبه اربعه که مخرج نسبت ربع و اربعه امثال و نهایت اوائل کمال عدد و خاتم عرش مرتبه معجا

عشریه است و تنزل چهارم مرتبه خمسه که فرد و مخرج نسبت خمس و خمس امثال و عدد مستدیر اول
مثلا ادوار دوم احاد و کمال اثنین و نهایت کثرت است چه مرتبه اثنین مخرج نصف و ضعف است
و در پنج نصف دو که یکیست و ضعف او که چهار است تمامی ظهور یافته و چون دو بدایت
کثرت امداد پس پنج که کمال اوست نهایت کثرت بوده باشد و مسطح پنج در سه یا تردد است که اول الاعداد وفقی
العدد بوده است بنابر امثال این خواص و فضایل است که عدد مراتب هر یک از سلسلتین بدو به
و عود به که اصول حروف و کلمات کتاب وجود ند پنج و عدد هر یک از حواس ظاهره و حواس باطنه
پنج و عدد صلوات مکتوبه یومیه پنج و عدد اصحاب کسا که اهل البیت آیه کریمه تطهیر و انوار
روضه مدینه نقل است پنج شده است و تنزل پنجم مرتبه سته که اول اعداد تامه و مخرج سدس
و سته امثال و عدد دایره و جمل عدد اسم الله مسطح او و نصف عدد مراتب طبقات غالبست و
تنزل ششم مرتبه سبعه که مخرج سبع و سبعه امثال و فرد   و عدد کامل جمیع مراتب اعداد
تا با او که مساوی مسطح اوست در چهار دو به این عدد تام است و تنزل هفتم مرتبه ثمانیه که مخرج
ثمن و ثمانیه امثال و جمع مراتب تا با و عدد اسم الله که مجذور سته است و مسطح او و عدد تام الاسنان
عقد بالغ اربعین است و تنزل هشتم آخر مرتبه احاد که اصول اعداد تند و از عقد تسعه است که نهایت
دور عدد و بحسب جمع مراتب عدد آدم اسماء است که تکسیر مساحی سطح اول الاوفاق است و بعد از
ان ابتدای دور مرتبه عقود عشرات و عقد عشره که مرتبه جامعه و نهایات انتهایات دو اصل عدد
و منتهای بسایط و مفردات است فیثاغورس بعد از ذکر اصول مراتب بر وجه مذکور گفته است فالعدد
اربع نهایات اربعة و سبعة و تسعة و عشرة ثم تعود الی الواحد فنقول احد عشر و مراتب غیر متناهیة

علی

علی الاطلاق در سه دور حصر کرده اند دور احاد از یکی تا نه و دور عشرات از عشره تا تسعین و دور مات
از صد تا نهصد و مراتب الوف نیز دارای ادوار ثلثه مذکوره حسب دور احاد الوف از هزار تا نه هزار
و دور عشرات الوف از ده هزار تا نود هزار و دور مات الوف از صد هزار تا نهصد هزار باز ادوار ثلثه
استیناف یافته دور احاد الوف الوف از یک هزار هزار تا نه هزار هزار و دور عشرات الوف الوف از ده هزار
هزار تا نود هزار هزار تکرر و تنزل و حرکت استقامت و استدارت و التوالی و انعطاف او مرتسم ند
و خود در حقیقت خط است مرتسم از حرکت نقطه بر جهت نازل از علو بسفل که در امتداد تکررات
نهایت هفت یافته رسیده و در صد امتحاج زائد ممتنی و در صنفها امتحاج زائد بنا بر اختصاص
و اعتبار یافته باشد و در طی هر یک از این خصوصیات حکم لطیفه و اسرار دقیقه مطویست که شرح و بسط
ان انشراح بالی و سعت مجالی میطلبد پس معلوم شد که در عالم ارقام حروف کلیه حجی اول نقطه
است که بمنزله وحدت عدد است و عنصر اول الف است که بمنزله واحد عددی و موضوع له مدلول اش
امر الهی و نفس رحمانی و تلقی ابداعی است و ب که اول تطورات الف اوست مجالی عقل نخستین که متعلق
اول امر ابداعی و اولین حرف کتاب مبین نظام مجالی موجودات است و از استنطاق انوار این حقایق بر مقول کریم
کتاب الله الناطق صلوات الله و سلامه علیه انا النقطه تحت الباء تعبد از تجلی حقیقت این حقایق خاتم الرسل
و هادی السبل و سید الکل صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است که اول ما خلق الله العقل و اول ما خلق
مبحث ۹ الله نوری و انچه فرموده است که انا و علی من نور واحد از مشرق این اسلوب ظهور جلوه طلوع میکند
از لطایف اسرار حروف الف که فرد اول است من حیث العدد است که بزبان وحدت عددی خود بحسب مرتبه
توحید جناب قدسی وحدت حقیقی میکند و بحسب حرف [illegible] مرتبه دو نقطه شجره زبان روحانی عدد

بتکرار اسم مقدس علی و کلمه کریمه توحیدیه لا اله الا هو زنده و متحرک و سرسبز و شاداب و تازه و عجیب
حروف سه گانه مرتبتین درجه و دقیقه بعدد کاف و عالی از اسما احسنی و عدد فوق طبیعی مستدیر که
صد و یازده است اختصاص یافته و بحسب شش حرف مراتب اربع درجه و دقیقه و ثانیه و ثالثه
ذکر عدد موجد کل موجود که صد و شصت و دویست و در زبان تمجید و وظیفه خلوت
توحید ساخته و یا خماسیة المراتب و بر قول اشهر سداسیة الحروف بحسب درجه عدد اول
و اول از واحد و در مراتب عشر مشاهده از ازواج عدد اول و همزه او ست و مراتب که الف است در
مرتبه دقیقه باقیه و با او متصل الله است و تردانکه در مراتب الف و همزه اعتبار میکنند
بثبات حروف را علی العموم ثنوی میکنند حروف مراتب خمس عشر در دقیقه و ثانیه و ثالثه و درجه
[illegible]
و دو و مئات الوف الوف از صد هزار هزار تا هفتصد هزار هزار باز استیناف ادوار الوف الوف
الوف و عشرات الوف الوف الوف و مئات الوف الوف الوف و علی هذا السبیل در هر مرتبه از مراتب
الوف بعد انتهای ادوار ثلثه مرتبه دیگر بر الوف افزوده میشود و بازای مراتب و عقود الالف همچنین
دوری و مرتبه خارج از مراتب ثلث عدد و ادوار ثلث نمی افتد الا که همان مراتب و ادوار باعتبار
درجات الوف و الاف باشد و مکرر میشود **مبنا** چون مراتب و ادوار اعداد که از واحد
بیشتر از سه در رتبت بهفت مدار و مرتبه درجه واحده با متکرره مراتبی که مجموع بیست و هشت
مرتبه بوده باشد بود مراتب و ادوار اجسام که حروف نیز بحسب آن بیشتر از سه نباشد و ظهر حاد
از ا تا ط و در عشرات از ی تا ص و در مئات از ق تا ظ و از برای مرتبه الوف غ که مجموع بیست و هشت حروف
باشد و همچنانچه واحد در مرتبه بوجه مقدم و اصل و عاد و محصل و مقوم جمیع مراتب اعداد است و شئونات

عدد مظهر مراتب تکرار و تجلیات واحد است همزه نیز که الف متحرک است در حروف نطقی کاواز بی جهت عجب
مخرج متقدم و الف در بینات متبطون جمیع حروف باشد و داخل در ظاهر و باطن همه حاکم و فرمانست
و مخرجش بعد از مخرج همزه و قبل از مخرج ها است و صورت لفظش مانند آنکه از افق نفس مفتوح
طالع میشود و ابتدا از اول مخارج حلقی کرده ارتفاع میکند و در مرتبه درجه همزه و در مرتبه دقیقه
بطرف لسان اعلا الامر و با فوق شفوی منتهی گشته فا رسم میکند و در مرتبه ثانیه بانتهاء فضای صدر
رجوع کرده الف و بافوق شفه نمود نموده میم بر لثه مینازد و در مرتبه ثالثه بوسط لسان رسیده محاذی
حنک اعلی بر سیم یا دو مرتبه تمام میرساند و در سایر مراتب بطون بر همین چهار مرتبه و شش حرف دور میماید
علی التکرار و دو دور حروف رحمی کتابی نیز عنصر اول و اصل مقدم که همه از من حیث العدد مساوی
معشوق نیس برابر قول با ادا و معکوس روحانی خواهد بود نوس عددی نیز که نصف دو از است مساوی
عددی بینات ماست سبب اگرچه استمداد نفی و دور صوری حسب الله که در واو و میم متحقق است نیاز
و از دقایق اسرار غامضه که در حقیقت حرف با مضمون اینه یکی است که همچنانکه الف در اول باعتبار عدد
درجه مقوم مرتبه درجه اوست همچنین در اخر باعتبار عدد مراتب باسرها ثابت مقوم بر همان
سنت باقی و مستمر است چه عدد اجزاء سته مراتب نهگانه اش صد و شصت و سه است و موجد
کل موجود که عدد حروف سته مراتب اربع الف است مقوم این عدد دیگر آنکه باعتبار مجموع درجه
و دقیقه فرد اول است و مزاج و معشوقش اجمالا نیز باعتبار مجموع مراتب نیز چنین است یعنی ب ۳ ه
باعتبار عدد اول است و عاشق درجه الف دیگر آنکه در ترتیب عالم حرفی اقبل از ب و انفست و در
ترتیب مراتب بینات و بطون بعد از و تا منبه متفقظ را تنبیه باشد بر این معنی که عقل اول اعلم

بالجمله اول و آخر و مبدا و معاد امر الهی و نفس رحمانی و حقیقت محمدی و ذات حق اعنی است تعالی شانه
و تعالم سلطانه و اوست مفصل بحجاب و متجلی بوجود و مستغرق در مطالعه جمال محبوبی و معشوقی
نور حق و جوهر اول الموجودات بعد الله سبحانه و از این جهت است عالم امر عالم امر و ملائکه مقدسه را
امر به ناسبه انداو دیگر آنکه عدد باعتبار درجه و دقیقه مساوی درجه جیم است که در ترتیب حروف ثانی
درجه با اسما ثنیه برانکه نفس ملک اقصی عالم نفوس باشد از مرتبه و تقدس متشبه بعقل و
عقل از جناب قدس حق تعالی جدا مستفید در مرتبه وجود بعالم عقل متصل است و لهذا مجموع
عالمین عقلی و نفسی را عالم امر و نفوس فلکیه را نیز مانند عقول ذوات امریه مکونند و عالم نفس حق
عالم عقلی در توجه و انتساب باستان ربوبیت مقتدا و امام سایر عوالم است و از اینجا حکمای راسخین
ماثور است که نسبة الثوانی الی الاول امر جمیع النسب فرع عقلی در نفس از ثوانی مراتب عقول ذوات اندو
مراتب عالم امر از طبقات عقول و نفوس که همه ذوات عقلیه و ارواح قدسیه و هو باب امریه اند و نوع هر شخص
منحصر در همان هو شخص و رحلی چنین روایت کرده اند انسبة الجوهر الاول الی الاول العنوان جمع
و این سوابق صحیحه است تحصیلت جمیع نسبت حق خصوص نسبت معلول الاول است و هم که الاول او نیا الا الف نیا
المراتب و سلسلة الاجرام و من حیث اللامعیه بازای عالم نفسی و از برای دلالت بر مرتبه نفس موضوع است بحسب
عدد در جیم و هم چنین بحسب مجموع درجه و دقیقه فرد اول است که باعتبار درجه اول مراتب جمعیت و حاصل
جمع درجه دو حرف ثانی و این خاصه اوست چه جمیع حروف و جمیع اعداد دیگر را از مراتب ضرب ثانی حاصل
اعداد این خاصیت نیست که از جمع مراتب ثانیه حاصل اللاجمع این سه درجه تحصیل درجه و اول کرد
و باعتبار درجه و دقیقه جمعا از باب رحلی حاصل است ذکر اسم کریم موجد که در مقام حاصل ضرب درجه

در دقیقه

در دقیقه ذکر اسم مقدس علیم میکند و بحسب مرتبه دقیقه جز درجه نون و در روحانیت پنجاه کرت
که عدد حروف و نقاط و مرتسم عالم امکان است و بحسب اجزا است مراتب اربع صد و شصت و چهار
بعدد جامع الوجود و مقومش صد و شصت و سه که عدد جمیع مراتب است و از دقایق حکم و عوامض
اسرار آنکه هم چنانچه الف باعتبار درجه و باعتبار المجموع مراتب مقوم باشد من حیث اللاجمعه و من المجموع الی المراتب
بر همان نسبت با باعتبار درجه و باعتبار جمیع مراتب مقوم جیم است من حیث الدرجه و من جمیع المراتب ما
منقطع از باب تطابق عوالم مرتبه عالم عقول در مرتبه عالم نفوس و درجه عقل در درجه نفس در انتشار
بحجاب جمال محمدی در توجه و استشراق و استفاده از جنبه عالیه و اشراق و افاضه و سافلات و دیگر
تکان حکمیه ملکوتیه که مطابق مطاوی این اشارات است معلوم کرد و دال که من حیث اللاجمعه از برای دلالت طبیعت
و بازای عالم الطبایع و صور جسمیه موضوع بحسب درجه نتیجه الزوج و من نهایت اوله و باعتبار جمع اعداد در حالت
محصل درجه با اعداد عشرات و در جزو عاد دارد که در حساب الف در جیم باشد مماثل بحیث ماند
جیم بدال النسبت و وقتی باعتبار المراتب و در مقام حاصل ضرب درجه در دقیقه بذکر اسم مقدس معتبر لکن بحسب
۱۰ روحانیت مرتبه عددی مجموع المراتب بدکاله الا الا القدرت لطیف السانیت مبقات حروف اکر
چون با سد اسبه الحروف خاصیت المراتب است و عادت را کمال است در مرتبه دقیقه بر وجه اتصال
بالقوه است و بحسب طالع اول اعداد اربعه دور و مراتب از ادوار است بجهت موضوع است با اثر برای امر ابداع الهی
و تقدس ایجادی رحمانی نسبا باعتبار آنکه شان ذات قیوم حق در مرتبه مناسبت خاص مطلق است هذا عنا
موضوع است الاطلاق بلکه باعتبار نسبت حال ابحر او مترتب واز و منبعث است علی النظام الجلی الابداعی
و تفاصیل مراتبه و مراتبه من المبدعات و المکونات که بر تجلی و معلول نظام ظاهر دار و چنانچه فصل از آن

بالا برای مرتبه فوقیت و جامعیت اضافی و سلطان اشراق و احاطت مغلوبی خلاقی و جامع علی الاطلاق
جلت عظمته بر است با نظام جملی وجود تشخیص و قابل با نزان تفاصیل نظام بعضها و قبضها
و صغیرها و کبیرها با اسرها که متاخر میباشد از مضامین در مرتبه تنزلات الذات و عجب علت درین
فردا و قسطا بوده تام الاستعداد است و عجب جمع در عجائب که مساوی مضروب درجه اوست در درجه
مرتبه مرکبه خمسه عشر و بمنصه ظهور میرساند که عدد کمال حضرت بوصمه که متکون از تسعة و جهت او
اوفاق طبیعت است و عجب علت تام مرتبتین درجه و دقیقه مساوی درجه و اوست چنانکه با فضل الجسم و
حروف منه از خمس صد و شصت و شش که عدد مبلغ الوجود است و نقوش کلمه طیبه لا اله الا الله که مرتبه
عددی مراتب چهار کانه والست و از غرائب صفات لطیفه و اسرار حقیقیه آنکه چون عالم احاطه تام منسوب
و جوهر جوهر سلطانه کائن شده است به حشر در حروف و فی کلی محیط دایره تامه و عدد درجه اش
دایره تام الاستعداد و مجموع درجه و دقیقه اش عدد تام اعلا که عدد جمل درجه واو باشد و از اتصال درجه اش با درجه
واو که مساوی مجموع درجه و دقیقه اوست صورت هو منجلی میشود که اسم اعظم الهی است ظهوراً و خفیاً و
بلکه اسم مستقل برأسه مفاد و معناش ذات حقیقی معین صاحب هویت مطلقه که فحواش نفس
حقیقیه متعال التعلیل و جمل آثار بوده باشد و در روایت آمده از سید الاوصیا و یعسوب الاصفیا مولی
الائمه و امام الانام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علی روحه و جسده باسناد معتبر و معول علیها که اسم
اعظم الهی است و جامعیت و مظاهر اضافی بوده و کونست و خلق و بعبارتی بکر الهام و نکویی صورت فیه هم
نیز در چشم کشوده است و بیان ذات که مرتبه جامعیت و بوبیت او است و تجلیات ذات حق قیوم مطلق جل و علا
و از ایجازات که در اوایل کتاب که سوره مبارکه حمد است از اسما اعظم رب العالمین تا الی اسم ذات الله و الحی القیوم رب العالمین الرحمن الرحیم

باصوابی هو باهو لا هو الا
هو اخبر ضمیر وسه منقلم
اسم مستقل برأسه و چون هم
علیه رجا و تعالی الجمیع

میقات
وا و خماسیة المراتب سباعیة الحروف چه تکرار ظاهر که مرتبه درجه است در مرتبه بنیات
که باطن و دقیقه است یا در بعضی از مراتب بطون که ثانیه و ثالثه و رابعه و خامسه است موجب
اسقاط نمیشود چنانچه در حروف الف دانسته اید بلکه منشا اعتبار و مناط ارتفاع است
ظهور ماهیات از واو و میم و نون نزد در اقلیم نطقی کلام میکرد بمنزله فلک عالم حرفیت دایره تامه کرده
اند و در اقلیم رقمی کتابی که در آن عالم قرار حسد دارد صورت واو دایره است تامه بر دایره خط بل
قوسی اصغر از نصف دور و موضوعست مانند با از برای قلم اعلی و بدیهی که عقل اولست بل از
برای جمله عالم عقل و لیکن باصو هو و ته باعتبار طلب اشراق و قبول فیض از جناب متعالی نور
الانوار که آن جهت و آن اعتبار در موضوع لها ملحوظ بوده است بلکه باعتبار تعلق و وجوب استفاده
و شعاع ضوء استغار و بحسب اضافه افاضه و انبساط اشراق و بسط افاضت و من حیث عدد
الدرجه تام و زوج الفرد و من حیث مرتبه الدقیقه عدد کامل و هابت ثابته عدد و فرد اول و همچنین
من حیث مجموع المرتبتین فرد اولست و هم چنین من حیث الحرف باسرها که صد و هفتاد و سه است و
زای مانند جیم موضوع اصلا از برای نفس اول که نفس کلست بل از برای کل عالم نفوس و لیکن عامه
و نه باعتبار استفاده و استشراق از جهت علوی و عالم عقلی چنانچه جیم است بل باعتبار نسبت
و افاضه اضافت علی ما مستفید از اقلیم استعداد و مستضی عالم ظلمان و مرتبه دقیقه اش
فوق ثنوی و نزد فردی و حدانی است بلکه اول مراتب چهار و مرتبه آخره بطون ثالثه است و بنا بر
مراتب پنج و بطن آخر مرتبه رابعه و لیکن باتفاق حروف مراتب اربع با خمس شش است و عدد درجه
مساوی مرتبه دقیقه واو مجموع درجه و دقیقه بعینها اول عشره که عدد اسم عظیم القدر حی و مبلغ

مراتب موجود است و بر قول اخیر هشت که عدد درجه حا است و حروف سته مجموع مراتب صد و
شصت و هشت که عدد الله کل ما الوه است و از خواص درجه اش که مرتبه کامل و هفتاد و نه است
آنکه جمع درجات تا او که مساوی مضروب درجه دال است در و محصل عدد حروف عشر نه بدو ح
عددی است که بیست و هشت باشد و حا که آخر مدارات دور دوم است مانند دال که آخر مدارات
دور اول است موضوع شد هم از برای جوهر طبیعت بل از برای عالم طبایع و صور جوهریه باسرها با عتبار
تدبیر و تسخیر مجاور و تصرف و تاثیر در قوابل نه باعتبار سنخ ماهیت من حیث هی هی و نه باعتبار انفعالات
و تاثرات از مبادی و علل کار شاکلها است و بر قیاس او و نعالیجب در منقبه بر قول مشهور ما ... درجه فارد بسیط
است و بر قول بعضی مرکب شفعی و علی الاول سه است به الاجزاء و علی الثانی سبا عینها و بالاتفاق خماسیة
المراتب و من حیث الدرجه زوج الزوج دوم و محجوب و خانش و معقوم مرتبه و مزاج اجزاء عاده است
درجه زای است همچنانچه معقوم و محجوب و مزاج درجه دال درجه جیم و محصلش از ضرب ب
در د یا ارجع ج با هر باب با و بحسب جمع درجات سی شش که مربع و عدد اسم کریم الله است
و من حیث ضروب هر منها المحصل درجه میم که مرتبه بالغه اربعین است و بحسب مجموع درجه و دقیقه
مساوی درجه طا و بحسب اجزاء مجموع المراتب صد و شصت و نه و بقبول صد و هفتاد و مبقات
طا بحسب طبایع اول مدارات اربعه دوم است از ادوار سبعه و بحسب ادوار ثلثه عددی آخر مدارات
تسعه ذوالاحاد و آخر ایمان حروف و اصول اعداد و از اینجهت از برای جوهر ذات مجلی و عالم هیولانیات
که آخر مراتب سلسله تدنیات است موضوع شده و باعتبار مراتب خماسی و باعتبار اجزای مراتب سه است
است و بقول سباعی و بر قیاس انچه گفته اند بحسب درجه که بسم عدد و از حیث و مزاج و

وباد وهو

وباد و هو خاصلست و دو جزء عاده دارد که اوج است و مزاج اها د و من حیث جمع الدرجات که مساوی
مجموع درجات است بحصل عدد آدم که اسم اول الاشخاص البشریه است و تکسیر مساحی سطح آلد
الاوفاق العدد به میکند و چون حفظ و نفی انحفاظ و حدث و تعین مرتبه عدد است بعینها
در هر ضلعی و هر قطری باختلاف غیر در هر ضلعی و هر قطری باختلاف غیر محصور نطوات و تکثرات اعداد
بوت اضلاع و اقطار سطح بر مضاعفات و تحاذات انحفاظ و حدت مخصوصه مهمه حبوتی بعینها در مراتب
اختلافات غیر متناهیه از انضمامات و انفصالات و تبدلات و انقلابات با صور جوهریه نوعیه و شخصیه لا الی نهایة
چنانچه در کتاب ابطال تناسخ و شرح قیات بفضل الله العظیم بیان کرده ایم و طحامل عرش سطح و فوق اما
پس عدد او از ثلث و اعداد و مثلث ط و هیولی و مجنب مثلث ط و عقل هیولانی نفس ناطقه آدمی حکمای
راسخین را باعث بوده بر وضع طا تا اره للهیولی و آخر للعقل الهیولانی و مجموع درجه و دقیقه طا است
درجه با و جمیع اجزای مراتبش صد و هفتاد که عدد اسم مقدس قدوس و اسم رفیع المرتبه منیع است و عشرین
یعنی صد و هفتاد و یک که عدد اسم سامع و مزاج اجزای عاده اش شصت و یک است و یا که اول مدارات
تسعه دوم عقود عشرات است و بحسب نسبت با سایر مدارات در این دور حیز الف دارد در دور
احاد مراتب و اجزای مراتبش بر قیاس انچه در حروف صفقه ... ذکر کردیم مسلسل و تکرارش در رابعه که
خامسه المراتب است معلوم و مزاج اجزای عاده درجه اش درجه حا و مجموع درجه و دقیقه اش با و
که اول اعداد مرکبه و عدد کلمات صلوات یومیه سفریه است و لهذا بعضی از علمای علوم حقایق
در تفسیر حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی و قوموا لله قانتین گفته اند صلوة وسطی که
بر قول اظهر صلوة ظهر مقرر شده نماز جمعه است یعنی وظیفه ما صلوة روز ظهر جمعه که

که سید الایام و روز خاص سید المرسلین است صلوات الله وسلامه علیه وآله الطاهرین انجام این بیان
(رکعات)
آنست که چون مبنی درجه دو رکعت فرایض یومیه ایام سفر یازده است و رکعات فرض یومیه حضریه
در روز جمعه پانزده و در سایر ایام هفده و عدد پانزده بین العددین متوسط و من حیث الفضل والشرف
برهر دو متفوق است باختصاص مرتبه این عدد و فضیلت آن بدستیاری آن وظیفه وقت ظهر جمعه یافتی
پس فریضه جمعه سابع وسطی از فریضه ظهر سایر ایام الحق باشد و هو والله [illegible] از ذکر صلوة وسطی
نیز بنابر شدت علاقه نماز جمعه بقنوت و تعدد قنوت در خصوص این فریضه تایید این احتمال میکند
و چون در بعضی [illegible] عقل با نظام وجود نسبت نقطه سیال را بهاست
بالخط مرتسم بر سطح و شعله جواله مستدیره بادایره مرتسمه در حس و همچنین نسبت هویات اربعه عالم
امر من العقول والنفوس با مکونات عالم الخلق من الصور والمواد جمیعا و اسرار الهی [illegible] آن وجود
که تعبیر از آن بنفس رحمانی و نبوت شایع بمنزله حرکت آن نقطه و آن شعله [illegible] گفته
بفنون صنع بر وفق مشیت سبحانی چون آن [illegible] باشد در مرتبه حرف با از ضرب درجه ها که حرف
اول مشیت وجود [illegible] حضرت عز سلطانه در مرتبه یا که حرف [illegible] عقل است حاصل
(جمع)
[illegible] و همچنین از نفس اعتبار درجه الف که حرف اول و ابداع [illegible] و هنالست [illegible]
(عشیا)
بکمیت عقل تابع که حرف عالم طبیعت است عالم جمع در جنین ج و ذکر هر دو حرف نفس [illegible]
(نعم)
و از جمع درجه دال که حرف طبیعت است با جیم درجه واو که حرف عالم عقل است عدد عشره کامل مرتبه [illegible]
عدد و غایت سیر و منتهای کثرت و احد عددی است که مرتبه زوج اثنین در [illegible] عدد [illegible]
مرتبه خمسه دو بار جلوه نموده است بناء علی ذلک [illegible] حکمت و اساطین علمای حقیقت حرفی را

بیکار

بکار از برای نسبت ابداعی و [illegible] ایجادی موجد حق و مبدع مطلق جل ذکره بالاضافه الی تخصیصه نظام
الکل علی الاطلاق وضع کرده اند و بکار دیگر از برای مشیت الهیه که تخصص جملی نظام کل عوالم وجود باشد
۱۷ منظور از دو سلسله بدویه و عودیه و مراتب از سلسلتین [illegible] محصل مبغات
نسبت حرف کاف در دور عشرات با حرف یا نسبت با [illegible] در دور آحاد با الف و محصلش از ضرب
[illegible] ده در ده [illegible] از ضرب [illegible] خماسیه المراتب است و سداسیه الاجزا عدد [illegible]
بینت که عدد [illegible] است و هادی از اسماء مقدسه حسنی و آن عدد [illegible] که مجموع [illegible]
اجزای عادة اش بیست و [illegible] اسم مکرم حبیب است و [illegible] بیست و دو چهار رده که عدد اسم [illegible]
الفیض و [illegible] اسم [illegible] است و این از کنوز خزائن اسرار الهی است و از لطایف اسرار آنکه
[illegible] حاصلست وی مساوی هر یک از [illegible] و [illegible] تکرار [illegible] است حقیقه و [illegible]
و حبیب تکرار [illegible] مرآت ی است [illegible] چهار رده و [illegible] لطیف آنکه عدد
مجموع درجه و دو نقطه کاف صد و یک است و عدد مجموع المراتب که کاف لام ی [illegible]
[illegible] و یک که عدد اسم عظیم المرتبه [illegible] است و فضل [illegible] مجموع المراتب حرف یا که صد و [illegible]
عدد درجه یا که بعینه فضل کاست [illegible] و چونکه از ضرب [illegible] حرف [illegible]
ثنوی است در دو که حرف عالم طبایع و صور جوهریه بسیطه است حاصلست حکمای الهیین عقلا
[illegible] که را اشاره از برای خصوص افاضه خلقی و از تکوین الهی و ایجاد صنعی فیاض وضع کرده
اند و اشاره اخری از برای متعلق آن که مکونات عالم الخلق و کاینات اقلیم صنع و مرکبات سلسله عود
بوده باشد بمقتضای کاف و نون کن بر حسب اقتضای عنایت سابقه فیاضی و مشیت بالغه [illegible] حکم

علیم جل عزه چنانچه در تنزیل کریم فرموده یُدَبِّرُ الْاَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ اِلَی الْاَرْضِ هوا و آب و امشاج امتزاج نطف

کائنات از اصلاب بی شمار آبای علوی در ارحام استعدادات امهات سفلی قرار گرفته هو الذی

یصورکم فی الارحام کیف یشاء تدبیر علم و حکمت و کلاء بحوالید ثلث و حوادث کونیه را تصویر و تقدیر

کرده پرورش میفرماید و بعد از کمال انتصاب استوا و استحکام رابطه تاثیر و تاثر تکون و تولد کائنات

بتدریج صورت می بندد و حرف لام در نسبت با حرف جیم است بر نسبت الف هجا آنکه ح

از سه تجلی احصول میابد ل نیز از سه جلوه ی تحصل میپذیرد و عددش که سی است

ضعف و فوق طبیعی اول و اول الا وفق بالسر الزوجی الطبیعی و عددی است نائل بمزاج اجرای عاده

اثر جمل و دو اعنی مجموع ودود و حبیب که جامع ک و مزاج ک است و بحصلش از ضرب

ه که حرف الحالة متوم حق و افاضه فیاض مطلق و از دو جهت محیط دائره تامه است در درجه

واو که حرف منضع عالم العقل و از دو حیثیت صاحب ظهور دایر و سیر استدار است و نیز از ضرب درجه

جیم که حرف عالم نفس است در درجه با که حرف ابداع کلی صادع کل جل ذکره و شخص جملة نظام عوالم موجودات

و باین کمال درجه جیم است چه مبلغ درجه لام ده ح امده بعدد درجه با که جامع مراتب عدد و خلاصه

النهایات است و نیز هر دو در مرتبه درجه اش شش بار جلوه کرده است یعنی درجه واو که عدد

تام است و پنج بار بعدد درجه ه که عدد اول فاضل مستدیر است بناء علی لحاظ هذه

الحیثیات اولو الایدی و الابصار علوم حقیقیه کلام الکبار زبرای امر افاضی ابداعی و افاضه

ربوبی نبوی باعتبار فاعلیت و قابلیت و مبادی و معادات نسبت با کل عالم این خصوصیه وضع

کرده اند و بیکار دیگر از برای صنعتی این افاضه و تالیس و غایت و تقویم که عبارت است از مجموع عالم اند

وجمیع

وجمیع مراتب ابداعیات من العقول و النفوس باسرها فی وجودها و غایاتها و بدوها و عودها و بیان

دانسته که حرف لام سداسیه الحروف ثلاثیة المراتب است و درجه اش در مرتبه ثانیه که تا اثر اثر

است تکرار یافته است و این تکرار جلوه مرتبه ظاهر است در بعضی از مراتب باطن و مستوجب اسقاط

نیست چنانچه دانسته امد و عدد مجموع درجه و دقیقه اش صد و یک که عدد اسم حاسب و

مفهوم اسم علیم القدر کثیر الفیض باسط است و عدد مجموع المراتب که ل ام لف ی باشد

صد و نود و یک که عدد اسم مکرم حبیب القلوب و مفهوم اسم طیب الرایحه طبیب القلوب است

و فضل این بر مجموع المراتب کاف بعدد فضل درجه بر درجه همچنانکه تفاضل میان مجموع المراتب

۱۲۴ کاف و مجموع المراتب با عدد تفاضل بین الله حتی است **صفات** مبانی لام و الف علاوه

ارتباط بیت مذکور از جانبین چه همچنانچه اول مرتبه دقیقه ل که مرتبه باطن است اعلاه

نیز در صدر مرتبه باطن ا که مرتبه دقیقه است نشسته و این تکرار ارتباط از طرفین خاصه کلام

است و نیز صورت نقطه ل فاید است لطایفه سنفیه که ان خطا ستکا الف است و فی علاوه مستدیر

که موس استداری نون است و در تضاعیف اقاویل سابقه معلوم اما که الف عبارت از خط الی

و ثم از تکرر ظهور نقطه سیاله مستمر الذات عن مستقر النسبه در حدود مختلفه مسافت

که ان نقطه بمنزله وحدت عددی و ان خط اول تعین آن واحد است و سایر حروف انا اخلاق نطوات

او حاصل و اصل خط بحسب نظر اول دو قسمت مستقیم و مستدیر و بل اقسام خطوط منحنیه

از یکی از این دو ملخوذ است یا از هر دو بطریق تحلیل یا ترکیب و عند التحقیق اصل خطوط مستقیمست

و مستدیر از و ماخوذ اگر چه استقامت و استدارت از فصول منوعه اند که بدان انواع مباینه

حقیقت است که از خواص و عوارض مختصه پس کاه بحسب انبساط صورت حبانی که در بیماری
جوهر کتابی او متشکل شده و مراد از آن خروج بعد املاء اشارت است بوجود منبسط بر جمیع اکمل
اعیان موجودات و وحدت منکسره در حقایق انواع اعداد ساری در خصوصیات مراتب کثرات
و بحسب انحطاط معنوی روحانیه که باعتبار تجوهر روحانیت عددی و تقرر مرتبه کمالی در سلک
عینیات عالم امر و ارتباط حقیقی عقلانی که با قدسیات اقلیم عقل دارد و سبیل ادراکات بعقل
فوت نظر نیست و از جهت خصوصیت این مرتبه کمال و رتبه این درجه روحانیت مستحق ان شده
است که حرف عالم ابداع بوده دلالت بر امر افاضی ابداعی کند و علامت ابداعیات عوالم نور و
اقالیم قدس بوده باشد حکایت است از جامعیت مراتب وجوه کمالات و احاطت شعوب فضائل موجودات
که سمت تقدس از علائق مواد و شان ارتفاع از افق زمانیات است و همچنین بحسب اختصاص
انبعاث تحولی مثالی با حدود امتدادات که در قطع مسافت نطقی کلامی یافته است و در ابطن
انضمام که با الف باری اعتبار احکم کرده از ظرف لسان جلوه ظهور نموده در مرتبه درجه هیئت
لطاهر ساخته و بحد افضی الخارج در مرتبه دقیقه رجوع کرده با صورت اتصال شده با ن
در همین مرتبه بنهایات افق شفه عود نموده دائره م رسم کرده است و مسالک ادراکات حس
بکمیت کتابت املاء از انکه عالم امری و اقلیم قدسی که مدلول و موضوع له لام است شامل
بر جمیع صور اشتمالا معنویا و محیط است بجمیع مراتب احاطه معنویه از جامعیت این جهات دار
این جامعیت مرتبه درجه ل فضیلت این استکمال و شرف این استحقاق داشته است که
او را بر حیثیت الکمالیه و الجامعیه مضعف مکرر کرده نه بر سبیل آنکه مقصود از این تثنیه و تضعیف

خصوص

خصوص مرتبه اثنینیت بوده باشد بلکه بر این وجه که مراد تکریر و تضعیف باشد مره بعد
اخری لا الی نهایه بر سیاق انچه در تثنیه حنانیک و لبیک و سعدیک گفته اند ان دو
که مرتبه سباعی سویت عدل و اعتدال و استوا و استقرار بر عرش کمال دارد از جهت صفات
منها محاطا الف و ها که هر دو حرف مرتبه کمال فیاضیت وجودی و محیطیت فی حق وحدت حقه
حق قیوم واجب بالذات اند جلت عظمته بدو اعتبار چنانچه معلوم گشته است داشته کریمه
عظیمه المجید بحیثیه العزالله را اسم ذات حق و علم کمال مطلق موجود حقیقی قیومی واجبی جامع جمیع
همان کمالات مطلقه بمحوضیت جامعه قدوسیه وجوب ذاتی شان تعالی اسم عظیم بل آن
اعظم که جوهر سلطنت کالشمس امر الغزی و اصل الغاوین کمالات سایر اسما و صفات الهیه است
دال و مجمل کمالات مطلقه حقیقیه و جمیع اسمای کمالیه تقدسیه و تمجیدیه تفاصیل کمال المجید جلال
او است بحسب عدد شصت و شش است و بعبارت دیگر مجموع اول الاعداد تامه و عددی زائد کمال
مرتبه ان عدد تام باشد و شصت و شش عددی زائد محبوب و تراجش هفتاد و هشت که عدد
اسم مقدس حکیم است و ان نیز عددی است زائد تراجش نود که عدد اسم مکرم ملک و اسم کریم ولی
الحق داست و ان هم عدد نیست زائد تراجش صد و چهل و چهار و ان نیز عددی زائد است تراجش
دویست و پنجاه و نه که عدد نیست ناقص الفرد فرد تراجش هشت که نوع اول زوج دوم و ضعف زوج
الزوج اول و عدد نیست ناقص تراجش هفت که فرد اول و عدد کامل است و این خاصیت که خاصه
شصت و شش اسم الله مفاتیح خزاین کنوز اسرار است و الله سبحانه ولی الفضل و الطول و مفیض العلم
والحکمة مبغات از لطایف نکات این مقام است آنکه در کلمه طیبه توحید

یعنی لا اله الا الله حرفی غیر اسم اعظم الله نیست چه مادۀ ترکیبش الف و لام و ها است پنج ل
و پنج الف و دو ها که مجموع دوازده باشد که عدد بینت زوج الفرد زاید ضعف عدد تام حاصل
از ضرب ب در و که هر دو حرف عالم عقل اند و از ضرب ج که حرف نفس است در د که حرف
طبیعت است و مراتبش که شانزده است زوج الزوج و مربع اربعه است از جهت اجتماع این فضایل
عدد بر زوج و عدد شهور و عدد نقبای بنی اسرائیل و عدد اوصیاء خاتم النبوة صلی الله علیه و علیهم
دوازده دوازده امام است و از بدایع اتفاقات آنکه حروف کلمه شریفه اسلامیه محمد رسول الله
الله نیز دوازده است و حیثیت حروف کلمه توحید در وضع کتبی رقمی بر ارتفاع استقامت و ا حالته
استدارت امده الفات و اعلاء لامات مستقیم و دال و ها و قواعد لامات مستدیر محمه بحسب
حقیقت مقداری و انفصال امتدادی از سیلان سریانی و تکرر ظهوری بی شوب حلول و دخول
و شایبه تمام و حصول مرتبه و در وضع نطقی تلفظ بر بسط حنک و فتح شفتین و حبس نفس و اطلاق
هوا و اعتدال تنفیس و تسلیس مخرج بی قبض عضلات مقتصر و مراتب عددی مآل ترکیبش مخصص
در واحد و خمسه و ثلثین واحد عددی به وحدته العددیه و ذاته الشخصیه مظهر ذات واحد
حق قیومی و اول تنزلات وحدت حقیقی اما علی الاطلاق چه وحدت حقیقی اما علی الاطلاق از حد
بیرون نظر و جهات اشارات عقل منتهی الیست و خطوط شعاع ادراک عقول بسطح حریم کنه ذات
او نمیرسد بلکه نهایت صعود سهام نظر و غایت مطمح انظار قیاس اذیال ملاوین تجلیات و اطراف
مظاهر تنزلات او تواند بود که بحوض حقیقت وحدت حقیقی و صرافت اطلاق و وجوب ذاتی زکاه
شوایب دوئی و شوب ... من جمیع الوجوه و بجمیع اعتبارات از آستان قدس سبحان خود رانده و از با

جلوایست

جلوایست خود دور کرده است بخلاف وحدت عددی که شوب تجلی اعتباری را محتمل و متحمل است
پس واحد عددی که مرتبه الف است اول مراتب تنزلات وحدت حقیقی باشد و نسبت سریان
و تکرر حصول او با انواع اعداد در غایت مناسبت با سریان احاطی و تجلی ظهوری واحد حق که
عین وحدت حقیقی است در مراتب کثرات تکرر و اعداد وجود بی اسطر امتزاج و اتصال
و بی شایبه حلول و اتحاد و از اینجهت قوم الف را اشارت بمرتبه کنه ذات احدیت داشته اند
و شریک ما در رساله نیز مرتبه و غیرها با ایشان موافقت کرده چنانچه فیما سلف معلوم امد و
خمسه که مرتبه روحانیت ه است از جمله تطورات الف و تکررات واحد عددی که مرتبه
روحانیت الف است عضیلت کمال اولیت و محیطیت استداره تامه ممتاز و مخصص و ثلثون که مرتبه
روحانیت ل است کمالیت مرتبه ح و مرتبت علامه جامعیت عالم را و اشارت با نبساط نور
وجود بر اعیان موجودات ممتاز و متعین است و چون حقایق این معانی در دائره ملاحظه مرکز
تعمق و تدبر مرتبه استقرار و ثبات استوار کرد مستبین اینکه کلمه کریمه توحید به مجمل آنکه در
دلالت جمل وضعی مجموع تفاصیل و فهرست تکاثر اجزای جوهر لفظ الله است که بر معنی توحید
دلالت ... مدخلیت غیری ... جنبین در دلالت عقلی حقیقی قوام وحدت بوجود و
طبایع معلولیت و امکان ملاحظ خواص حقایق و غرایب ماهیات تسخیر تفاصیل و فذلکه تکاثر مراتب
تنزلات و تجلیات وحدت حقیقیه است که بر حقیقت توحید دلالت دارد بی مداخلت ارایه
معاضدت غیری چه مراتب اکوان و عوالم امکان و اطوار وحدت و اعداد وجود همه تطورات فیض و تجلیات
تجدد و اطوار نور و اشعه ظهور وحدت حقیقی قیومی وجوب ذاته و تشخص مجمل نظام کل باعتبار وحدات

شخصیت و احتمال تعدد و تکثر که طبایع جوهریات در ارتباط لزومی و اتصال طبیعی با اجزا که لازم ماهیت وحدت شخصی اوست در ادا این شهادت و بلوغ این دلالت ابلغ و احکم و اقوی و اتم است چنانچه گفته اند ان النظام شهید بکیفه کافی الهدی و قرآن حکیم حکایت کرده لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا پس وحدانی اجمالی نظام جملی وجودی که انسان کبیر است بحسب ترکیب شخصی از حروف وجودیه کتاب تفرقه تفاصیل مراتب و هویات موجودات کلمه کریمه لا اله الا الله الملک الحق المبین است که دلالت تام حقیقی دارد بر حقیقت توحید علی ابلغ الوجوه و اقوم السبیل و همچنین قرآن موجودات با سرها بمنزله کلمه توحید و به تقدیس و تمجید الله و ضمان بسط این مباحث بر ذمه کتاب تقدیسات و کتاب تقویمات و تصحیحات است **مبحث** ١٥

حرف میم از دوایر ثلث حروف دایره بحسب طبایع اول دور چهارم از ادوار سبعه و اولین ملاد ارتفاع ان ملادات اربعه این دور و بحسب نسبه مراتب ادوار ثلثه عددیه ملاد چهارم از ملادات دور عشرات است که نسبتش در این دور با حرف با چون نسبت دال است در دور احاد با الف و ربط حیثیت المراتب مناسبه الحروف باعتبار مرتبه درجه که در مرتبه دقیقه حلول نکرار نموده و حافظت با نفس عدد اربعین نصاب کمالیت مرتبه درجه دال دارد که از ضرب د در ی و همچنین از ضرب ه در ح محصل میباید و آن عدد است جمیع الفرد الاول که متمم تضعیف صحیح مربعه خمسه منتهی عشق و محبوبیه فراجش درجه نونات اعنی مرتبه خمسین که عدد مرتبه دقیقه اوست اعنی هر دو بحسب مزاج نیز در مرتبه دقیقه تکرار کرده است هم چنانکه بحسب جوهر حرفیه بحسب روحانیت عدد و فضیلت این مناسبات استدلال از خواص دایره

مبحث

مبحث و باعتبار المجموع درجه و دقیقه خدمت اسم سنی المجید ملک و اسم فانی الرزق ولی الحجی و روحانیت مرتبه نسعین دارد که بنصاب کمال درجه طاو علت نه در حلقه نوس ربع دو تر مخصوص شده که در علوم تعلیمیه از قوس نام و منم هر قوسی را نامان درجه تمام ان قوس میگویند از انجمله که جیب قوس ربع اعظم جیوب است و جیوب مقادیر قوسی است علی الاطلاق و نیز ربع دور مقدار زاویه قائمه است که صاحب نصاب تمامیت و مسند نشین مرکز اعتدال است و باعتبار المجموع الراء که م ی م ال ف باشد روحانیت از دو نسبت بالکرفته است که عدد هر یک از این سه اسم فیض طلسم فایض البرکات عظیم الفتوحات است سبب الوسباب صعالم نافع و فضل این مجموع المراتب کامری است که قلب میم وصل مرتبه دقیقه املاء و از بعینه فضل درجه آنست بر درجه برهان نسبت که میان لام و کاف و باکف شد و صبر با الف علاقه ما رتباطی منکرر از جنبتین است که درجه ا در ثانیه بطون م و درجه م نیز در ثانیه بطون ا حلول نموده و لام را با الف این علاقه ما اکید منکرره از جنبتین باکست که درجه هر یک در دقیقه دیگری واقعست و با لام نیز علاقه منکرره دارد اضعف انچه نسبت با الف است که درجه م در دقیقه لام و درجه لام در ثالثه میم وقوع یافته و مطاوی این اسرار برکات غائصه منکبه که از شکوا انها لطیفه و صحیحه منویه بوده باشد منطوی است غایر بن عواطف حقایق در صدد شکور فوقانیه الرحیمین تر تیب و امع شده است و هر یک بحسب فیلسوفی کلید یا و که حرف غالب الحفظ رابطه مناسبی مستحکم ساخته است بر سبیل انعکاس چه دایره راس و در جهت تحتانیه قوس دال الله که جهت شمالست و دایره راس م در جهت یمین بر قائمه خط مشار الیه تقدیر کرده است همچنانکه

ل رابتر یا باکه نیز حرف عقلست باعتبار هیئت وحی نسبت ثنا اکرچه یمنی و شمالی و اتحت و التجلی
لحاظ این خواص و خاصیات و علاقات و مناسبات باعث بوده که رتبون حکمای شامخین و ربانیون
علمای راسخین حرف میم را وضع کنند تاره از برای خصوصیت امر ابداعی و تاثیر افاضی و فیضوضیت
ربوبی و احاطت قیومی و اشراق نور ضیائی من حیث الفاعلیه و الغائیه و المبدائیه و المعادیه بنسبت
با انوار عقلیه قاهره و عالم عقل که اکرم القبیلتین و اشرف الصریحین عالم امری اند و تاره اخری
از برای متعلق این ابداع و افاضت و اشراق و احاطت که انوار قدسیه عالم عقول اند باعتبار
ارتباط و اعتلاق بجناب قدوسی مبدا در اولیت جاعلیت نظر و اخریت علیت غائیه و منتهای
فیضان نزولی و معادیت صعود عودی و انچه شریک سالف مذکور در رسالهٔ نیروزیه گفته
است و فیما سبق در رشته نقل کشیده شد که چون م از ضرب هر در ح حاصل و حا
حرف طبیعت است عامی مضافه و ها حرف صیله المبادی جل سلطانه من حیث هو مضاف پس
میم باید که از برای نسبت خلقی و از برای متعلق این نسبت که کل عالم خلقست موضوع بوده باشد
بشرط اکمل بکمال صحت و موزون میزان استقامت نسبت چه معلوم امد که میم معراج کمال
دانسته و دال حرف طبیعت که جوهر ساری در جسم و مبدا اول افاعیل ذاتیه محل است عروج
کمالی اعتبار طبیعت است که از نقصان احتیاجات و خساست هیولانیت و سفالت حلول
بیرون آمده شده احاطت بر عالم و سلطان استیلا عقلانی و کمال انقیاد تدبیر و قوه مبدا اثار
و استعلا در درجه تقدیر مجرد ان حکم ابدها از اینجاست که اطلاق طبیعت مدبره بر نفس
ناطقه مجرده و اطلاق طبیعت کلیه بر عقول فعاله و اطلاق طبیعت فعاله کلیه حقیقیه که ملک
ومسک

ومسک و حافظ و مقیم دوام و مقوم قوام نظام کلست بر عنایت اولی در اصطلاح راسخین
حکما شایعست و شریعت ماخوذ در کتاب برهان و طبیعیات و الهیات شفا بنای کلام بر اساس این
اصطلاح نهاده است و عبارتش را بعینها نقل خواهیم کرد انشاء الله سبحانه در حرف فا و این
از آن مقوله اصطلاحست که بر طبایع فلکیه طبیعت خامسه اطلاق کنند چنانچه در اشارات
و شفا و ما فی رتبتهما من کتبهم منکر را لوی ورد است و بر قوی عاقله حاسه سادسه اطلاق کنند
چنانچه ارسطو طالیس در اثولوجیا کرده است و ما هم در کتب خود کرده ایم و نیز این اصطلاح
توسعی در سبیل علوم لسانیه که معنا و بیان باشد باب الی بلاغت موسوم بصنعت مشاکله
١٧ وصنعت ازدواج و اطلاق مکر الهی و کید الهی مثلا از این بابست و الحمد لله وحده میقات
تیر و دایره تامه الکمال کاملا اتصاف میم باعتبار اول که از برای فیوضیت وجودی مبدا و معاد
نظام وجود که مبدا سلسله بدو و منتهای سلسله عود و اول و اخر و مبدا و معاد هر ذره از ذرات
نظام کلست موضوع باشد م در درجه میم مبدایت و م در دقیقه میم معادیت وی متوسط
بمنزله قلب که اول طبقتین و دقیقه آمده غایت جمعیت و کمال جامعیت مرتبه جامعه بدایت و نهایت
و باعتبار ثانی که موضوع باشد از برای متعلق قریب این مرتبه وجوبیه قیومیه و هو العالم
القدسی العقلی م در درجه میم ملکوت اعلی که عقلست خواهد بود و م دقیقه میم ملکوت
ادنی که نفس است اثبات بانکه نفس منطبع خلیفه عقلست همچنانچه قلب و روح بخاری که در قلب
متولد است و منبعث است روح حیوانی و روح نفسانی و روح طبیعی و منشعب نفس ناطقه انسانی و
دماغ خلیفه قلب و نخاع خلیفه دماغ است وی طبقه اولی و دقیقه اشارت با ستجماع جمیع

مشئون واشتمال بر جمیع صور و ثوابت بود که در این اعتبار م درجه و م دقیقه فرد و ملکوت اعلی
بود باشد کما بان از آنکه نفس ناطقه بشری در مرتبه استتمام عقل مستفاد و استکمال انصاف
نائله و تقدس و مهاجرت اقلیم حس و رفض عالم هیولی که همانا در حقیقت قریة ظالمة تنزیل کریم
ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها است از استحقاق تقیید منسلخ گشته مستحق
اسم عقل و منخرط در سلک ملکوت اعلی میشود پس عالم عقل همچنانچه در سلسله بدو مرتبه اولی
بوده در سلسله عود مرتبه اخیره میباشد و چنانچه میم حرف دایرست موضوع لاسم که ملکوت
و از اول دایره نظام کل وجود باخر دوره سایر میگردد و آن نفس مقدس که در حاق الکمال عرض
المراتب الکمالیه و طبقه اخیره لاخیرة المراتب سلسله عودیه باشد چون بمنزله عقل اول که اوله طبقات
ملکوت اعلی است میشود پس کال عقل اول که حقیقت محمدیه تعبیر از انست و او این طبقه
اولی المراتب و آخرین طبقه اخیرة المراتب ظهور میابد و اول و اخر تجلیات نور الانوار در جوهر
ذات مقدسه او حلول اختصاص مینماید و میم که حرف ملکوت عقل اعلی او است حرف جوهر نفس ناطقه
انسانی و حقیقت محمدیه نیز میباشد و این مرتبت بانی و بغایت بعیدست الحق که صوفیه از مرتبه تحصیل
و تحقیق آن معطل و کوتاه دست بوده اند ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم و بعضی از حکمای الهیین م درجه را میم مجردات گرفته اند که مطلق عالم ملکوت باشد
و م طبقه اخیره دقیقه را میم مادیات که عالم ملک باشد علی الاطلاق از اینجهت که علم
ملک فرع عالم ملکوت است و ی متوسط را با عالم مثال که واسطه و برزخست میانه مجرد و مادی
باشارت عبرای عشر بدویه و عودیه بالجامعیت قوت فعاله جامعه من حیث الافاضه و التفضیل

وجامعیت

وجامعیت قوت منفعله جامعه من حیث الحاملیة لا الانفعال و بالجمله حرف میم بحسب درجه و دقیقه کو
باما لک الملک والملکوت ورد لایه ملک الحق فله اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء الایه طی
18 الملک است **مبقات** حرف نون در درج و عقود عشرات بحسب بلیلیون باشد
در درج و در آحاد بنسبت با الف و از دوایر ثلث حروف دایره است سلاسبه المراتب و حروف شش مرتبه
اثر هشت است ن و ن ا ل ف م ی باعتبار درجه روحانیت مرتبه پنجاه دارد که عدد عالم
حروف و نقاط باشد و از ضرب ه در ی حاصل آید و آن عدد بیست و پنج الفرد ناقص
مزاج و مجبوب بیش چهل و سه که فرد اول تو عدد اسم جلی است و باعتبار مجموع درجه و دقیقه صد و
شش که عدد اللهم و باعتبار مجموع المراتب دویست و شصت و هفت که مقوم عدد الله العالمین
است و چون ن مضروب ه در ی و از جمیع نسب بین تکوینی و ابداعی و خلقی و امری طرفین
وجود اغنی ک و ل حاصل و من حیث المرتبة العدیه بمنزله جمیع حروف و نقاط و من حیث
کمال نصاب الدرجات والبطون بالغ التمام عامه مراتب است درجه و دقیقه و ثانیه و ثالثه و رابعه
و خامسه و من حیث حروف المراتب کامل النصاب مرتبه ثمانیه ازواج بود موضوع املاز برای مجموع
ابواب کتاب عوالم امکان و بسایط و مرکبات حروف و کلمات نظام وجود و همچنانچه در دایره حرف نفسه
نون اول باخر و درجه با دقیقه ملاصق است در دایره وجود به امکان نیز اول عقل محض مجرد مقدس و
اخر عقل مستفاد نفس مجرده مستکمله القوتین العاقله والعامله است پس نون دایره عالم امکان
باشد ن درجه قوس سلسله بدویه ن دقیقه قوس سلسله عودیه و و وسط که دو
عدد تام دارد اشارت بتمامیت نظام جملی سلسلتین که نظام دیگر اشرف و اتم از وی در دایره امکان

ذاتی صورت پذیرفت یا ن درجه نفوس عالم ارواح ن دقیقه نفوس عالم خلق یان درجه نفوس عالم اعلی
و ن دقیقه عالم اسفل و و وسط عالم هر یک از عالمین و تمام نظام مجموع العالمین با توسط واو
اشارت بوجوب بالغیر که هیچ ممکنی موجود ممکن الا انسلاخ از ان نیست لما قالوا تقرر فیما ان کل ممکن محفوف
بوجوبین بالغیر سابق و لاحق و در این مقام نکته بغایت لطیف و دقیق دانستنی است تقریرش انکه
نون حرف امکانست و واو حرف وجوب و توسط و میان نونین درجه و طبقه اخری و دقیقه اشارتست
بانکه حقیقت امکان سلبی است بسیط قیاس با اصل جوهر ذات من حیث هی و لکن حین تقرر الذات
فی الواقع و وجودها من تلقاء الجاعل لا حین لا تقررها فی نفس الامر و بنابر این معنی است که شریک حامل دو ن
کتاب شفا و مباحثات و تعلیقات و مادر کتاب افق مبین و در ایماضات و تشریقات و در تقویمات
و تصحیحات کفته ایم الامکان بالقوة اشبه منه بالعدم و معدوم بما هو معدوم متصف بامکان
نمیباشد بلکه معنی ممکن معدوم انست که هرگاه متقرر شود موصوف بامکان خواهد بود نه انکه در حین
عدم ممکنست همچنانچه معنی امتناع ممتنع انست که بر تقدیر تقرر متصف او امتناع خواهد بود نه انکه
ممتنع است بالفعل پس معلوم شد که اگر افاضه جاعل نبوده باشد حمل امکان بر ماهیت صحیح نیست
از ان حیثیت که مفهوم موضوع صاحب ذات متقرره نیست الا با فاضه الجاعل فضلا عن الوجود و
الوجوب پس امکان ذاتی از این نحو تعلق بجاعل هست بالعرض بان معنی که متعلق است بدانکه آن
ذات از جاعلست و از اینجا ظهور پیوست سر انچه ارباب تحقیق در کریمه یمسک السماء ان تقع
علی الارض الا باذنه و کریمه ان الله یمسک السموات و الارض ان تزولا و لئن زالتا ان امسکهما من
احد من بعده کفته اند که سما عبارتست از وجوب معلولات من تلقاء الجاعل که بمنزله صورتست
وارض

وارض عبارتست از امکان ذاتی که بمنزله ماده است و بعضی نونرا من حیث مجموع المراتب حرف نظام
جملی کرفته اند و بعضی درجه و نون دقیقه را ان برای عالم ارواح از برای عالم عقل اول باعتبار انکه
اخر سلسله عود که انسان باشد باعتبار نفس مجرده موجود اری و در مرتبه عقل مستفاد در قطع
علاقه بدن و انصراف از اقلیم زمان بعالم دهر مستحق اسم عقل و محفوظ در مسالک عالم عقلست و اکمل
افراد نوع در رتبه کمال و ازاء درجه عقل اول و مستحق اسم اوست و بعضی دیگر نون درجه را
امر تکوینی ایجادی و نون دقیقه را امر تدوینی تشریعی کرفته اند و للناس فیما یعشقون مذاهب
١٧ **مبقات** چون استداره در میان اشکال بمنزله نور امده است در میان الوان و افضل
و اوسع و از اینجهت عنایت الهی اختیار کرده است که اشکال سموات و بسایط اسطقسات
شکل دوایر مستدیره بوده باشد پس از باب تطابق عوالم حروف دائره نیز که بر هیئت استداره
و سیر عودی و بر نوع دوری اند در میان اشخاص و اشکال عالم حروف در مرتبه افضلیت و اوسعیت
دارند و چون الف خط ابداع و افاضه است و نقطه شمار رسم خط و خط با ثبات احد طرفیه و تمام
دوران که طرف دیگر بمقام مبداء دور رسد بطریقه الثابت تعیین مرکز و بطریقه الدائر رسم محیط
و بعداره المتحرک تحصیل سطح دائره میکند همچنانچه وحدت عددی و واحد بالعدد با تثلیث ذات
و تکرار وجود و تکرر ظهورات و تطور تجلیات تحصیل وجود انواع مراتب اعداد و مراتب مختلفه
کثرات و حرکت توسطی از جهت استمرار ذات و عدم استقرار باحدود مسافت رسم حرکت قطعی و
ان سیال رسم زمان ممتد منبسط میکند پس همچنانکه حرکت خط ابداع و افاضه بحسب تطورات و تجلیات
رسم سطح دائره وجود و تحصیل ماهیات و ذوات و حقایق و هویات میکند الف نیز با ختلاف

نظیر این اسم سائر حروف بمجموعه صورت در بینات و بطون جمیع حروف داخلست و همچنانکه بعضی از
مراتب اعداد را که عدد اول بوده باشد مانند دو و سه و پنج و هفت و یازده و سیزده و هفده
و سی و یک مثلاً تحصیل و عد نمیکند الا واحد بعضی از حروف را نیز مانند واو و کاف و صاد قطب وار
طبقات باطن الف است و در دایره حرفیه نون که حرف دایره امکانست چون امکان بر دو گونه است
ذاتی و استعدادی مرتبه درجه کرسی اولست قوس امکان ذاتی است و طبقه اخیره دقیقه که نون دوست
قوس امکان استعدادی و که قلب مرکز دایره و اول باطن و اول الطبقتین دقیقه سطح وجود
و وجوب اشارت بانکه امکان مطلقاً بحسب نفس الامر از وجود و وجوب منفک و منسلخ نیست امکان
ذاتی در مرتبه متقدم بر وجود ممکن تقدماً بالذات فی حیز التقدم والمهیة و امکان استعدادی در حصول
متاخر از وجود محل که ماده است تاخراً بالطبع تاخراً بالزمان و متقدم بر وجود صورت مستعد لها
تقدماً ذاتیاً بالطبع و تقدماً زمانیاً بالحصول که چون مستعد له حاصل گردد استعداد ماده
مر او را زوال پذیرد و در دایره حرفیه واو که حرف دایره وجوب بالغیر است چون وجوب بالغیر نیز بر
دو نحو است سابق و لاحق مرتبه درجه کرسی اولست قوس وجوب سابق است که متقدم است
در مرتبه بر ذات و وجود معلول تقدماً بالذات و طبقه اخیره دقیقه که و دوم است
قوس وجوب لاحق و ضرورت بشرط محمول و ا که قلب و اول باطن و طبقه اولی دقیقه است خط
ابداع و افاضه و ایجاب و ایجاد که معبر عنه نفس رحمانی و قول کن الهی است و از مراتب متقدمه
بر ذات معلول و بالذات عین وجوب و بالاعتبار مغایر اوست و بعد از مرتبه معلول از مرتبه متقدمه
جاعلیت حقیقی تنزل میکند بمرتبه جاعلیت اضافی متضایف مجعولیت پس این مرتبه بمنزله نقطه

باشد

باشد متحرکه در نزول و هبوط که از حرکت آن خطی حاصل شود که از آن خط افاضه و جعل و ایجاب
و ایجاد و ابداع و اختراع و احداث و تکوین گویند نقطه مبدا جاعلیت حقیقی و نقطه منتهای جاعلیت
اضافی و اثر ایجابی تکوینی و تربیتی تخلیق نیز از مراتب ظهورات این خط و شعب تنزلات اوست و فرع
از ابای معنی و ابنای حقیقت حرف واو را دایره مطلق وجوب گرفته اند و اول قوس وجوب
ذاتی و و اخر قوس وجوب بالغیر و ا واسطه خط افاضه و ایجاد که طرف ثابتش ناشی از کنه
مرتبه ذات وجوب بالذات و طرف متحرکش وجوب بالغیر از آن منبعث است یا آنکه طرفش نقطه
فیض منبعثه از ذات حق وجوب بالذات که بحرکت تنزلی خط ابداع وضع رسم کند و او تنزلش
مصدریت قلم اعلی که عقل اول است بوده باشد و محیط دیگر دایره واو تیر را حرف دایره دوام قبا ضبط
و احاطه قیومیت وجوب بالذات اعتبار میکند که محیط دایره نظام وجود و در قبا ضبط و قیومیت
و جمیع کمالات مطلقه تام و فوق التمام است پس و درجه که مرتبه ظاهر زبر است قوس فوق سبب
و محیطیت جناب متعال وجوب ذاتی بوده باشد نسبت هر درجه در دور فرجات وجود را خلقت
باعتبار جهت مبدا او و دقیقه که طبقه ثانیه بینات است قوس همان قیومیت و محیطیت و وجوبی
قیاقی باعتبار جهت معاد او ا واسطه که حتی قلب دایره امتداد سلسله طولیه فیض که قطر دایره
نظام جملی عالم و باعتبار جهت نزول بدویه و باعتبار جهت صعود عودیه است و خط اتصال و استمرار
جعل و افاضه که بحسب جوهر و تجوهر ایجاد و بحسب حرکت مرسم سطح دایره وجودست و کروی دایره
واو را که قلب دایره نونیه است باعتبار آنکه روحانیت عدد ثلث نام دارد حرف ثمانیه کمال نظام جملی مبدا نزول
کرد اکمل و اتم از آن نظامی متصور نیست و ا متوسط را حرف ابداع و افاضه مفیض حق جل سلطانه

کہ مدبر و ممسك نظام وجود اشت وبالجملة على اتى تقدير من التقادير بتوسط ا د ر دائرهٔ واویه
بين الواويين باشارتست بانكه دائره وجوب الغيبي اتصل وافاضه صورت بذیرفت الا
از اسنان جاعلت و بارگاه مقیضت قیوم واجب با آنان علاکبر باوه که ما سواه سبحانه ما ثبت
بالقوه و حقایق تحت به باطلة الذوات هالكة الهويات اند پس چگونه منبع حقیت و معدن ثبت
تواند شد باثبته بر انکه نظام جملی عالم دائرهٔ وجود رکجا عل تام و علت تامه محض عنایت الهی
چه هر چه وراى ذات قيومى و حدت حقه است همه در حوزهٔ بركار امكان ذاتيست و نوعى مجموع
ماسوى الله العلى العظيم كما انسان كبيرست جارى مجرى جناب مقدس او هيج چه معقول نمیتواند
بود فلنبعرف سر توسيعى الوجوب و تحتى الامكان و دائرتيهما و حركتى خط الابداع والاختراع والافاضة
والايجاد فى سلسلتى الطول والعرض نزولاً وصعوداً و مراتب تجليات نور الانوار جل سلطانه و بحر بر هانه
ومن حمد فى كل من السلسلتين و سر الامر التكوينى والامر التشريعى فى السلسلة العودية مبقات ٢١
واسمع النظر بأفقد البصر و مطالعه مراتب عوالم منطابقه مناسبه كرده ملاحظه بايد كه چگونه همچنانکه
عالم جملى وجود را سلسلهٔ بدويه و سلسلهٔ عوديه هست هر يك بر سبيل انعكاس جهت ترتب
بنج مرتبه متربته محصور عالم الحروف را نیز بازاء ان در ترتیب طبیعی عقلی و ترتیب وضعی جعلى و ادوار
رتبه عددى و اطوار اعتبار ابجدى سلسلهٔ بدويه است و سلسلهٔ عوديه مترتب بجهت انعكاس در ترات
بنجگانه ان اتا ط سلسلهٔ مثار له بدو الف و هاء در مرتبه اولى و يا و واو در مرتبه ثانيه و جيم
و زاى در مرتبه ثالثه و دال و حاء در مرتبه رابعه و طاء در مرتبه خامسه و ازى تا ن سلسله
مضاعفة عوديه و همچنانچه در عالم حقايق وجوب و امكان و عقل و منكر و صاحب ظهور اول و اخرند
در عالم

در عالم حروف نيز سه حرف دائره و در اول و اخر منكر رفته در دائره امكانيه نون ن اول امكان ذاتى
و ن دوم امكان استعدادى و در دائره ملكوتيه ميم م اول ملكوت سلسلهٔ بدويه كه عقل افلاك
و قلم اعلى است و م دوم ملكوت سلسله عوديه كه عقل مستفادست و در دائره وجوبيه واو و
اول وجوب سابق و دوم وجوب لاحق و از دقايق نكات نطابق و تناسق عالمين وجودى و حرفى
انكه همچنانچه دانسته امد كه در عالم حقيقت ايجاب و وجوب و هم چنين ايجاد و وجود متحد بالذات
و متغاير بالاعتبار اند در عالم حروف و اسماء نيز وجود و ايجاد متوافق العدد اند هر يك بحساب جمل
نوزده كه عدد حروف كريمه بسمله است كه صدر تنزيل كريم امده و چون الف و لام تعريف بر هر يك
داخل شود بنجاه حاصل ايد كه روح حسد ن و عدد عالم حروف و مقاطعت و وجوب و ايجاب
نيز متوافقند در عدد هر يك بحساب جمل هفده كه عدد ركعات صلوات يوميه و مفروضه
عدد مراتب اقاليم عالم امكانست و با دخال الف و لام تعريف جمل و هشت كه عدد اسم مقدس حاست
و عدد مجموع ايجاد و وجود و ايجاب و وجوب بحسب جمل هفتاد و دو كه از ضرب درجه حاكه
حرف طبايعست در درجه طاكه حرف هيولاني است حاصل و عدد اسم عظيم الفيض باسط است
مبقات ٣٠ حرف سين در دوره عقود عشرات بنسبت با ى در منزله حرف
واو است در دوره احاد به نسبت با انجا سبة الرابعه و حروف مراتب بنجگانه اش هشت است
س ع ى ن اول و م مرتبه درجه و مرتبه رابعه و ثو مراتب دقيقه و ثانيه و ثالثه مزدوجات
و مرتبه درجه و مرتبه دقيقه بحسب عدد متساوى چه هر يك با انضياف كالنست عقد سلسله
است كه كال در مرتبه سته است و از ضرب و در ى و از ضرب ب در ل و از ضرب ب ج ٢١

در ک واز جمع ک وم حاصل میشود و عددی است تا کمال زایرجه و محیطش صد و هشت که
علد اسم وجوبی موقتی حق است و فضل زایرجه بر فنی الزایرجه حم که عدد ماجد است و مکانی زمانی ضمان
صور ثوابت برصوده و ادر بن عدد نصوبر کرده اند و زایرجه ابن فضل الزایرجه هفتاد و شش که عدد سبع
و عدد بها کل هی است و مجموع درجه و دقیقه اعنی صعف کل منهما صد و بیست که زایرجه اسم عظیم الحفیظ
باسط و عدد مرتبه از محی الاحیا و مطالع وسنی است من الاسماء المتعالیه الالهیه و مجموع المراتب
دویست و هفتاد و هفت فضلش بر مجموع المراتب نون بعدد فضل درجه بر درجه که عدد عقد
ی باشد و از لطایف انکه حروف زبر و بینات اعنی درجه و دقیقه بعینها اسم سنی است مقلب انکا
ی و نون همچنانچه زبر و بینات غین معجمه بعینها اسم عظیم المرتبه غنی است مقلب مکانی ی و ن
و این خاصیت از خواص سین و غین است و چون تسع درجه سین که مرتبه عادیه سنین است
در مرتبه دقیقه تکرار کرده و قوس عددی زبر مساوی قوس عددی بینات ثلاثه و باطن حرف حیث
الروحانیه حکم ظاهر گرفته و قوس روحانی عددی عشابه دو نصف دایره اسماء الهیه تعلیم این
فن حروف سین را دایره حکمیه روحانیه باطنیه اعتبار کرده اند که مرتبه ظاهر بر روحانیتها
و سرها در مرتبه باطن جلوه نموده است اگر چه بعینها و بجسدها انکر بیافته و از دقایق
بدایع حکمت که از خواص سین بعجله و شین معجمه اسماءات که سین بحسب کمیت مرتبه درجه
و مرتبه دقیقه که اقل عدد دست کم اکثر کسور شعار از ان صحیح میابد و بهذه الفضیله مخرج سنینی
در طبقات علوم تعلیمیه معتبر آمده سدس دوره رو فوش مساوی نصف قطر دایره و
موضوع ل که نصف سدس دوره باشد مساوی قوس ثلاثه است و بحسب کمیت مجموع المرتبتین که تضعیف
کل

کل منهما باشد ثلث دوره و شین که بز بادتی سه نقطه فوقانیه محصل یافته است بحسب عدد
مرتبه درجه که سیصد و شصت باشد کل دوره محیط و باعتبار عدد مرتبه درجه سین
اشارت بانکه اعتبار سین بدرجتها و دقیقتها جمیعا سه بار محصل و عاد کل دوره است از این
نکته دقیق که ان عزاسمه حکم تنزیل کریم است تا ثل بتاویل بود که چون سین مرحیث الذات
مطابق اسم سبحانی رفیع و عدد درجات محیط دایره عرشیه است قرآن حکیم بزبان ناطق باوی عن اضافه
رفیع بدرجات دارد و اف ان بذکر اسم ذو العرش کرده میگوید رفیع الدرجات ذو العرش و اسرار التنزیل
و رموزه فی کل باب بالغه من البلاغه و اللطافه حدا بذ عن نطق الفاحص و یجل عن تطعه مقاف
دایره حکمیه روحانیه حرفیه سین را حروف حقیقت انسان و دایره مرتبه جوهر ذات ادمی گرفته اند
از چند وجه اول انکه س نتیجه جمع ک و م است یکی حرف عالم ملک و دیگری حرف عالم ملکوت
و حقیقت انسانی از اجتماع دو جوهر مولف است بدن محسوس هیولانی و نفس ناطقه ملکوتی
یکی خلاصه مکونات عالم ملک و دیگری سلاله مبدعات عالم ملکوت ثانی انکه س مجموع
می و ن است ن حرف عالم امکان بجملتها و ی مرابت عشر بدویه و عودیه که نظر دایره
نظام مملکت وجود حقیقت ادمی نیز مرتبه جامعه و تذکره حاویه و انموذج شعب و فنون
و فهرست فصول و ابواب جمیع مراتب و مدارج صحیفه وجودیه عالم کل و نفس عاقله انسانی
عارف مثاله در مرتبه عقل مستفاد لنسخه مطابقه حقایق و اعیان و صور و اشکال و خواص
و لوازم کتاب مبین نظام وجود بجملتها و تفاصیلها ثالث انکه سین کتابت از استوای اعتدال
مزاج کمال و تسویه استقامت خلق و وسط طبقی بحر اوان و اعوجاجات اختلافات اطراف و حواشی

تمام مرتبه عدالت که مدار قیام سموات و ارضین و مناط انتظام نظام عالم خلق و تکوین و سلسلت
نسبت مشابهت که خلیفه سلطان وحدت و سوابق سنت عادله که میزان الله فی العالم است
می‌بینی که جرم کره ارض در وسط عالم اجسام به عنایت الهی از ابتدا معلق ایستاده است
که جهت حقیقی و وسط جهت فوق که محدد به محیط فلک اقصی و جهت تحت که محدود به نقطه مرکز عالم است
و هر ثقیل بالطبع بر سمت خط مستقیم مرکز عالم مایل پس لاجرم مرکز ثقل حقیقی و مرکز حجم حسی کره
زمین بر مرکز حجم حقیقی کره عالم لازم الانطباق و اثقال اجزای ارض از جمیع اطراف و جوانب
مرکز متساوی و متقاوم و متعادل و متدافع و این تعادل و تساوی و تدافع و تقاوم اجزا من
جمیع الجوانب و الجهات موجب سکون و استقرار کل کره زمین در حاق وسط عالم است من غیر
میل الی جهة من الجهات و لا خلجان فی جانب من الجوانب و از اینجاست که اگر ثقلی مانند سنگی
یا کلوخی یا مقداری که خاک بر سطح زمین از جانب مشرق به جانب مغرب مثلا انتقال یابد کل کره ارض را
تزلزل و حرکت واجب خواهد آمد تا اثقال جوانب متعادل و مرکز ثقل کره بر مرکز عالم منطبق باشد مگر آنکه
در زمان انتقال از قبیل ثقل دیگر که معادل و مقاوم آن بوده باشد به محاذات این جهت از مغرب به مشرق
منتقل گردد و از اینجاست که در قرآن حکیم می‌فرماید الم نجعل الارض مهادا و الجبال اوتادا بر بصیر متفطن
جلوه انکشاف می‌نماید و جبل حقیقت انسان که مجتمع بدن مادی و نفس مجرد معجون عالمین
و کون معتدل است باعتبار ترکیب بدن هیولانی مزاجیست جسمانی از تفاعل صور نوعیه و تکاسر
کیفیات متضاده انفعالیه متولد که از جمیع امزجه جسمانیه انواع جسمانیات اعدل و افضل و با عدالت
حقیقی اشبه و اقرب است و این مزاج فاضل معتدل نوعی را بحسب تکثر اصناف و هم چنین مراتب

از امزجه

از امزجه صنفیه را بحسب تکثر اشخاص عرضی است عریض محدود بدو حد معین اند و طرف افراط
و تفریط و افضل و اعدل همه آن مزاج شخصی که در حاق وسط عرض المزاج النوعی بوده استحقاق
با کمال و اقدس نفوس قدسیه داشته باشد و باعث جوهر نفس مجرده ملکوتیه مزاجیت عقلانی
از تعادل و تقاوم اصول اعراق و صفات و اخلاق و ملکات و فروع اعمال و افاعیل و علوم و تعقلات
در غریزه جوهر نفس متحصل که تعبیر از آن به ملکه عدالت می‌کنند و اعدل این امزجه عقلانیه که
بحسب اختلاف مراتب نفوس کامله متکثر و مختلف می‌باشد آنست که اکمل نفوس مقدسه مناطهم
را حاصل بوده باشد پس همچنانکه جرم ارض به تعادل و تقاوم اثقال جوانب و اطراف در وسط عالم جسمانی
بی دعامت و عماد و اساطین ایستاده است همچنین جوهر نفس ناطقه انسان متقدس من التی
کار ارض جمیع حقایق و امر المعاد صور علمیه بسبب تقاوم و تعادل اسماء و صفات و اخلاق و ملکات
در وسط عالم عقلی قرار و استقرار یافته است و نصاب وزن استوای اعتدالی و سویت عدالت که
مرتبه درجه محوف سیر است در دو کفه میزان حقیقت آدمی جای گرفته است و اشکالی که در
بین معالم بر السنه دایر است که تفضیل وسط که سویت عدلی حکمت نام آن کرده اند بر طرف افراط
در عقلیات مصادم حکم فطرت و قضایای برهان و مخالف اجماع حکمای اسلام و قدماء فلاسفه یونان
می‌نماید و در اشعار او میر بن یونان وارد شده خیر امور العالم الحسی و احبها اوسطها و اخیر
امور العالم العقلی و افضلها اعلاها و ارکان وصیه و لویه باب مدینه العلم و دار مدینه الحکمه
سید الاوصیاء و امام الاصفیاء صلوات الله و تسلیماته علیه در جواب اهل کل شی یعرف بضده ذکر
بضده و العلم یعرف بعرفه هر چند ضمان حل آن بر ذمت نظر ماست و اول سخن محال از داعیات

کونا هشت رابع انکه عدد درجه سی عدد بیست نابدا نعروج مرتبه عدد تام حاصل و مراتب
خون که صد و هشتاد است و عدد اسم سی که مجموع درجه و دقیقه و عدد سنی و مطالعت نیز
عددی زاید است مزاجش ضعف صاحب مزاج کرم نیه ترکیبی و بیست و چهل و عدد مقصود
مقیم الوجود باشد و انسان نیز در میان انواع کاینات بحسب درجه جوهر حسی و لطیف روح
جسد الند و مرتبه نفس عقلانی بشرف دقایق و بدایع حکم ممتاز و متمیز و بنکر بر لطایف و غرایب
نعم مخصوص و سرافراز است چنانچه جماهیر اطبا و مشرحین در تشریح بدن ادمی که جنبه سافله و درجه
ادون حقیقت انسانی است بنحیر اراز جمله منافع و مصالح و غایات و فواید که فوت ادراک
بشری باملت بضاعت مزجات و ما او تیتم من العلم الا قلیلا بمعرفت ان فایز شده باشند شمرده اند
پس تدبیر باید کرد که شاکله جنبه غالب و مرتبه اعلی و هی النفس الملکوتیه که از هامه اقلیم فلک
و بنه الارض عالم عقل و بدایع جانب غیر محصوره اوسع و اکرم از بدنست چگونه بوده باشد
ارسطوطالیس در اثولوجیا خوب گفته است النفس لیست فی البدن بل البدن فی النفس لانها اوسع
منه و من اراد ان ینظر الی الصور بنفسه المجرده فلیجعل من الحکمه مراه و عالم در بعضی از صحف خود
خوب گفته ان النفس الصاعده الی ربها بخطوتین الواجبه الحایرها لها فی نشاتین المحاکیه بتوحدها
للوحده و کثرتها فی صورتین المضاهیه فی تاحدها لعوالم عالمی الامر و الخلق تحکی فی تجلیها من ان
علی مجری المولد مرتین و من احب ان یبلغ افق عالم النفس و یطلع علی صقع مصیرها فلیتخذ من طبقات
ملکوت السموات مرقاه و مرقاه و سلما و همانا که مبصر نکند دان در ترکیب لفظ انسان از احاطه
ا و س ن را از حاشیتین و باز احاطه ن و ا س را از جنبتین و باز احاطه س و ن ا

را از طرفین

را از طرفین و تعدد و تکرر ا و ن و وحدت س سوبت اعتدال و تفلم ا بر س در جهت
میل ابیل و استطرکه ن باشد و تاخر او در منتهای وجبا انضال و انضال س در جهت ملابت
ن و تقلم او در جهت هلن بر قوس ن بواسطه عود ا استکشاف لیس دقایق و اسرار نتوان نمود
که در جهت اشارت ما تختفی و در مطاوی تنبیهات ما منطوی امده است خامس انکه همچنانکه روح
عددی صورحسیکی س اقل عددی است که اکثر کسور تسعه از ان منضح و از تکریر ان شش بار
شصد و شصت که درجات محیط است متحصل و تضعیف انکه روح دایره روحانیه
ثلث دوراوصورت مرتبه تامه سته در مرتبه جامعه عشره مرتبه او را تحصیل میباید جوهر ذات انسان
نیز در دایره نظام وجود بر مضاهات این نسبت است سادس انکه همچنانکه سین اعنی ثلث دور
محیط بعروض نقاط ثلث فوقانیه شین میشود که محیط دایره تام است جوهر مفطور نفس انسانی
نیز نسبه مرتبه فوقانیه تام دایره نظام جملی عالم است چه جوهر نفس قدسی در فطرت اولی مرتبه
عقل منفعل دارد که عقل هیولانی باشد و در فطرت ثانیه بعقل ملکه و عقل بالفعل و عقل
مستفاد عالی میشود عقل مضاهی عالم جملی وجود **مبقات** حروف عین در رد و در عشرات
٢٢ قیاس با ی منزلت زای دارد در رد و در اجاد قیاسا ا مانند سین و شین مراتب نیز و حروف
مراتبی هشت است همچنانکه عین معجمه و روح عددی درجه اش عقد هفتاد که عدد حی
الاحیاء و معراج روحانی مرتبه کامله درجه زای و تحصیلش از ضرب ده در ی است و از
جمع ی و س که دایره جامعه با سبعه است و از جمع ک و ن که کلمه نافذه الحکم امر ایجاد
است و از جمع ل و م که قالب روح مطلب لم است و مرتبه دقیقه اش بحسب هفتاد و دو رو همانست

مرتبه دقیقه سبعین بعینها که روحانیت درجه سبعین است و مجموع المرتبتین صد و سی که عدد

اسم مکمل و فضل آن بر مجموع المرتبتین سبعین بقدر فضل ع بر س اعنی ی و هم چنین فضل

مجموع المراتب که عدد مرکب دو لیست و هشتاد و هفت بر مجموع المراتب سبعین بقدر فضل

درجه بر درجه که روحانیت ی باشد بر همان نسبت که میانه سین و نون گفته اید و چون

ع کمال عروجی مرتبه عدد به ز است که حرف عالم نفس است و نفس چنانچه قبل از این گفتیم

طبیعت مجرده جزئیه مدبره پس کمال او عروج بود از مرتبه نفسیت بمرتبه عقلیت و صعود از درجه

جزئیت بدرجه کلیت و حرف عین موضوع بوده باشد تارة از برای خصوص عالم عقول قاهره

مدبره که ارباب انواع و طبایع مجرده کلیه و مدبرات مفارقه فلسفیه اند و نسبت عنایت و تدبیر

کلی هر یک از ایشان با عامه ابدان افراد نوع جمیعا علی الاطلاق نسبت عنایت و تدبیر جزئی

نفس مجرده از غایات مخصوص بدن جزئی شخصیه المعینه لا غیر و مصور نوع منطبعه جوهری

در هیولات آثار نوع خلیفه طبیعت مفارقه کلیه و ظل ذات نوریه عقلیه او ست و تارة اخری از برای

عنایت و رحمت و فیاضیت و فیوضیت فیهم حق واجب بالذات عز سلطانه است بالخصوص این اقلیم

عالم عقل بخصوصه والنجز شرایک سالف ما در رسالة النیروزیه گفته است که چون ع نتیجه جمع

ل و م است پس مدلولش جمع نسبت خلق و نسبت امر بوده باشد از آن ناشی است که مبیر اجرف

عالم خلق دانسته است و ما فی بغضا عیف ما اسلفناه بفضل الله سبحانه بیان کردیم که آن سینکه

ابیت عجبا از استوا و استقامت ناقص عبارت فلیتذکر **میقات ۶۰** حروف فالحیب

ادوار سبعه طبایع مدار او لیست از عدد ان اربعة دور خامس و بحسب ادوار ثلثه عدد به در دور

عقود

۲۷

عقود عشرات نسبت با مبدأ این دو مرکه ی است منزلت حاوا ره در دور احاد نسبت با آنکه مبدأ

دور است و مناسبة المراتب سلاسة الحروف ف آل ق م ی باو حا و طاو یا و بعضی مرتبه

دقیقه راشوی اعتبار کرده همزه می افزایند که مراتب نجگانه سباعیة الحروف شود بر سنت الف و کاف

مرتبه درجه ثالثه تکرر یافته است و لهذا در طبقه اخیره این مرتبه نه در طبقه اولی بر خلاف تکرار

و ل و ف اخیر که حرفیست که در طبقات بطون جمیع حروف داخلند و رمح عددی جبلی درجه

اش عقد هشتاد که مرتبه عروج درجه عدد بیحا است و از خواص این عقد و کمال مناسبتش

با عدد ح آنکه همچنانچه سطح هشت در هفت و اعنی صد و سی و شش که عدد قول عدد التمع

الغزمومن و اسم رفیع القدر عظیم الفیض محیی کل حی است سطح او کل او وفق طبیعیه مربع رو ح او

اول اکه جمله را باشد مبلغ تکسیر مسلحی اما به برهمان نسبت سطح هشتاد در هفتاد که هزار و

سیصد و شصت باشد مرتبه تکسیر مسلحی سطح همان وفق طبیعی شده باعتبار سیر عقود عشرات

که مسلک طبیعی وفق اسم سریعست تعقد ثمانین که عدد اسم مکرم حسیب است عدد بیت از ابد اجزا جش

صد و شش و فضل ازاج بر صاحب تاج جمیل و شش که عدد اجزاء نبوت امده در حدیث شریف الرؤیا

الصالحه جزء من ستة و اربعین جزء من النبوة و از ضرب ح در ی که مساوی ضرب د

در ک و ضرب ب در م و جمع ل و ن و جمع ک و س است متحصل و مرتبه عدد

مجموع المراتب دو لیست و جمیل و یک که مفهوم عدد مالک یوم الدین است **میقات ۶۰**

فار اعداد قرآنیا طلبت بالالف منکر و از طرفین چنانکه لازا که درجه هر یک در دقیقه دیگری

جلوه کرده است هر چند در لام این علاقه اشد است که تکرر ابجاد در طبقه اولی دقیقه است

۲۲

از طرفین بخلاف اینجا که از یک طرف در طبقه اولی و از طرف دیگر در طبقه ثانیه است و بالامر نیز
مثل این علاقه مذکوره دارد که درجه هر یک در ثانیه دیگری نکر یافته است اختلاف طبقه پس
از حیثیت این خواص و خصوصیات و ارتباط و اتصال با الف که حظ ابداع و افاضه و حروف اعاطه
بما ضیف و متوسمت غیاص علی الاطلاق است و از جهت آنکه معراج کمال مرتبه اح است که حروف
طبایع است باعتبار استنباع آلا و مبدأ انا عیل و نتیجه جمیع حروف عالم امر و حروف مجموع کتاب
عالم امکان و جمیع حروف عالم تکوین و حروف حقیقت انسان و جمیع حروف جامعیت مراتب و حروف طبایع
مفارقه و حاصل ضرب حرف عقل در حرف عالم ملکوت اعلی اعنی تضعیف حرف عالم ملکوت
و ضرب حروف عالم طبایع در حروف جامعیت مراتب نظام عالم کلی است استحقاق نصاب این مفضلت
داشته است که موضوع بوده باشد از برای عنایت سابقه اولی و رحمت سابقه واسعه علی
الاطلاق که مبلا و معنض و ممسک و حافظ و مقیم و مدبر نظام کل است و باین اعتبار تعبیر از آن بطبیعت
تعالی کلیه میکنند و من باب ضرب الامثال کل نظام جملی را بمنزله بدن و عنایت اولی را بمثابه نفس
و من باب ایراد العقلیات فی حلی الحسیات و القدسیات فی حلی الهیولانیات نظام کل را بمنزله ماده جسم
و عنایت اولی را بمثابه جوهر طبیعت میکیرند و میکویند هر چه از صغیر و کبیر و جزئی و کلی در اقالیم
وجود و عوالم موجودات واضح و مشهود خواه قریبات و خواه طبیعیات همه طبیعی نظام جملی است
در ناسعه الهیات شفا در تفسیر عنایت اولی کفته است فیجب ان یعلم ان العنایه هی کون الاول
تعالی عالماً لذاته بما علیه الوجود فی نظام الخیر و علة لذاته للخیر و الکمال بحسب الامکان و راضیاً
به علی النحو المذکور فیعقل نظام الخیر علی الوجه الاکمل الابلغ فی الامکان فیفیض عنه ما یعقله
نظاماً

نظاماً و خیراً علی الوجه الابلغ الذی یعقله فیضاناً علی اتم تادیه الی النظام بحسب الامکان فهذا هو معنی
العنایه و در حادی عشر اولی از کتاب شفا در بیان ما هو اعرف عندنا و ما هو اقدم عندنا و ما هو
الاعرف عند الطبیعه و ما هو الاقدم عند الطبیعه کفته است الاقدم عندنا هی الاشیاء التی نصیبها
اولا و الاقدم عند الطبع هی الاشیاء التی اذا رفعت ارتفع ما بعدها من غیر انعکاس و الاعرف عند
الطبیعه هی الاشیاء التی تقصد الطبیعه مقصدها فی الوجود فاذا رتبت الکلیات بازاء الجزئیات
المحسوسه کانت المحسوسات الجزئیه اقدم عندنا و اعرف عندنا معاً و ذلک لان اول ما نصیبه
نحن و نعرفه هو المحسوسات و خیالات ملحوظه منها ثم منها نصیر الی اقتناص الکلیات العقلیه و اما
اذا رتبت الکلیات النوعیه بازاء الکلیات الجنسیه کانت الکلیات الجنسیه اقدم بالطبیعه و لیست
اعرف عند الطبیعه و کانت الکلیات الجنسیه ایضاً اقدم و اعرف عند عقولنا و الکلیات النوعیه اشد
تاخراً و اقل معرفه بالقیاس الینا و ذلک لان طبیعة الجنس اذا رفعت ارتفعت طبایع الانواع و لکانت طبیعة
الجنس من جهة ما هی کلیه لا من جهة ما هی طبیعه منطقیه بالانواع فطبایع الاجناس اقدم بهذا الوجه
طبایع الانواع لکن لا اعرف عند الطبیعه من طبایع الانواع لان الطبیعه انما تقصد لا طبیعة الجنس فی ان توجد
بل طبیعة النوع فتلزمها طبیعة الجنس علی سبیل المقتضی بالضروره او بالعرض و ذلک لان النوع
هو المعنی الکامل المحصل و اما طبیعة الجنس وحدها فلا یمکن ان یوضع له فی الوجود تحصیل و ان الطبیعه
تقصد الکامل المحصل الذی هو الغایه و ایضاً لو کان المقصود طبیعة الجنس بذاتها لما تکثرت الانواع
الجنس فی الطبیعه و وقع الاقتصار علی نوع واحد و یعبد ان نظن ظان ان طبیعة اللون هی اعرف
عند الطبیعه من البیاض و السواد و غیرهما بل الطبیعة الکلیه الممسکه لنظام العالم تقصد الطبایع

النوعيه والطبايع الجزئيه التى ليست ذاتيه لنظام العالم بقصد الطبايع الشخصيه والجنس داخل
فى القصد بالضروره او بالعرض فقد بان ان طبايع الانواع اعرف من طبايع الاجناس فى الطبيعة ولكن
الجنس اقدم بالطبع من النوع بعد از ان كفته است و نحن فى مبدا استفادتنا للمدركات يلوح
لنا ما هو اقدم عندنا على الاطلاق واشد تاخرا فى الطبيعة على الاطلاق وهى الجزئيات المحسوسات
فنقتنص منها الكليات بس اقسام اعرف عندنا واقدم عندنا واقسام اعرف عند الطبيعة المطلقه
واقدم عندنا را تفصيل داده پس كفته است فلننجث هل البسايط اعرف عند الطبيعة والمركبات
تاما البسايط التى هى اجزاء من المركبات فيشبه ان تكون هى لاجل المركبات فان المادة لاجل الصورة
والجزء لاجل الكل فيجب ان تكون المركبات اعرف عند الطبيعة لانها هى الغاية لتلك البسايط وهذا
هو الصحيح ولا يجب ان تكون الاجزاء واحد منها اعرف من الاخر من حيث انها اجزاء بل هى سواء فى المعرفة
عند الطبيعة الا ان يعتبر لبعضها خصوصيه زائده على انه جزء واما البسايط التى هى علل كالفواعل
والغايات فليست بالاجزاء المعلولات فيشبه ان تكون هى اعرف واقدم معا عند الطبيعة من المعلولات
ودر اخر فصل كفته فان قال قائل ما قولكم لبعضهم ان المعنى الجنسى اعرف عند الطبيعة وان لم
يعرف بحسب شخص فهو فى نفسه فيقال الحق اعرف لان الشى انما يصير معروفا بعارفه وعارفه اما مختص
بالعقل او كما هو فى عقل على سبيل الاستفاده واما الطبيعة فقصدها لنظام الكل فيكون
الاعرف عندها ما تقصده لنظام الكل در طبيعيات شفا در سماع طبيعى در فصل اول
بحث و اتفاق در اضعاف كلام و مضاعيف بيان استعمالات واطلاقات لفظ طبيعت ذكر كرد
ساخته است بر طبيعت جزئيه بدنيه كه باذن الله سبحانه موكلست بتدبير نظام جزئى بدن و ديگر
طبايع

طبايع جزئيه وطبايع كليه مقتصده كه بتدبير خصوصيات عوالم ماموراند وطبيعت مطلقه كليه كه علت
على الاطلاق ومبدا اراده خيرات وافاضه وجودات وانتظام نظام كلست وبخشنوك ده كه افعال
الهى در عالم كل همه را غايات كه مقصود طبيعت مطلقه اند وكفته است و تحديث الشوهات
وما جرى مجراها فان بعضها هو نقص وقبح وخروج عن المجرى الطبيعى وبعضها زيادة وما كان نقصا
وقبحا فهو عدم فعل لعصيان الماده ونحن لا نفيض ان الطبيعة يمكنها ان تحرك كل ماده الى الغايه
ولا نفيضنا ان لا علل اخرى لها غايات وانما نقتصنا ان امثال المواد الطبيعيه للطبيعه التى هى لها
لغايات وهذا الابرام ذلك والموت والذبول هو لنقص الطبيعة البدنية عن الزام الماده صورتها
وحفظها اياها عليها بادخال بدل ما يتحلل ونظام الذبول ليس ايضا غير منافى الا غاية البته فان لتطاول
الذبول سببا غير الطبيعة الموكله بالبدن وفى ذلك السبب هو الحراره وسببا هو الطبيعه ولكن لغرض
ولكل واحد منهما غاية بعد از ان كفته است فاذن الذبول من حيث هو ذو نظام وموجه الى غاية
فهو فعل الطبيعه وان لم يكن فعل طبيعة البدن پس از ان كفته است والموت والتحليل والذبول
وكل ذلك وان لم يكن غاية نافعة بالقياس الى بدن زيد فهى غاية واجبة فى نظام الكل وقد
اوما نا الى ذلك فيما سلف وعلمك بحال النفس سينبهك على غاية فى الموت واجبه وغايات
فى تناسب الضعف واجبة ودر سادس سادسه الهيات شفا در اثبات غاية كفته است
ثم التشخص الذى يودى الى تشخص اخر الى ثالث الى رابع ليس هو بعينه غاية للطبيعة الكليه
بل للطبيعة الجزئيه فاذ هى غاية الطبيعة الجزئيه فليس بعدها عرضا وغاية لتلك الطبيعه
الجزئيه التى هى غايتها واعنى بالطبيعة الجزئيه القوه الخاصه التدبير لشخص واحد واعنى بالطبيعة

الکلیة القوة الفایضة عن جواهر السماویات کثیرة واحدة وهی المدبرة لکلیة ما فی الکون وبالجملة لفظ
طبیعت را در اصطلاحات صناعی بر چند معنی اطلاق کرده اند اول طبایع جسمانیه وصور
نوعیه جوهریه منطبعه وا این معنی موضوع له و مدلول حرف دال و حرف حا است بدو اعتبار
وطبیعت وصورت نوعی در بسایط متحد بالذات و مختلف بالاعتبار اند و در مرکبات مختلف
بالذات دوم طبایع مجرده مجرد که نفوس مدبره اند و تدبیر ایشان نسبت با بدان است علی
سبیل التعلق والتسلط و مدلول و موضوع له این معنی حرف جیم و حرف زای است بدو اعتبار
سیم طبایع کلیه معقوله فلکیه که عقول نوریه مفارقه و مدبرات عوالم و ارباب انواع عند
وطبایع و صور نوعیه منطبعه در کمیت ابنا آثار نوع اطلاق اهالی عنایت و تدبیر هر یک فیاض
بعالی از عوالم و نوعی از انواع مانند عنایت و تدبیر نفس ناطقه مجرده است قیاس بهویت
شخصی و بدن جزئی و این معنی مدلول و موضوع له حرف عین است چهارم طبیعت کلیه مطلقه که
مدبر و حافظ نظام کل و مبدء تدبیر خیر در نظام جملی عالم است و از اعتبارات اولی و در جهت سابقه
مکوننه و مدلولست حرف فا مخصوص این معنی است که فا خود از حروف مراتب الف و حروف
مراتب فا بعینها حروف مراتب الف است و ف در مراتب خود درجه و در مراتب الف دقیقه
و این در مراتب خود درجه و در مراتب فا دقیقه اعلاست چنین بر سبیل ا در ثانیه خود
تکرار یافته است و بحسب اصطلاح شایع مشهور طبیعت را معنی دیگر هست خامس معنای کوره
چه فاهست وسلام حقیقی را طبیعت بنا امنه صورت شخصی فرد از طبیعت را شیء طبیعی
میقات حروف صاد بحسب طبیعت ثانی مدارات اربعه دور خامس و بحسب ادوار

ثلث

ثلث عدد به اخر مدارات تسعه دور ثانی است که نسبتش در این دور با ی نسبت طا ان
در دور احاد با ا خماسیه المراتب متناعیة الحروف نسبت ص ادل ف م ی درجه اش
بحسب مرتبه عددی که عقد تسعین باشد مساوی مجموع درجه و دقیقه میم که مرتبه عروج
درجه طا او است و ضرب درجه ها در عدد مراتب طبقات موجودات اعنی مجموع حاصلست و معراج
این عقد صد و چهل و چهار و فصل المزاج علی ذی المزاج پنجاه و چهار و مزاج پنجاه و چهار شصت وشش
که عدد اسم اعظم الله است و مرتبه دقیقه اش پنج که عدد درجه ها و مجموع المراتب دو نسبت و پنجاه
و پنج که مفهوم عدد نون است ص نتیجه جمع ی و ف و جمع ل و س و جمع م و ن و از
ضرب ط در ی و ضرب ج در ل و ضرب ب در عدد ادم متولد است پس ثلثه ثلثه ثلثا
ل باشد همچنانکه ط ثلثه امثال ج است و قدر مساحی تکسیری سطح او فوق طبیعی مربع ج بنسبت
طبیعی ارواح همچنانکه ادم قدر تکسیر مساحی اصل ان سطح بنسبت طبیعی و همچنانکه جمع اصول
مراتب اعداد و حروف از ا تا ط محصل عدد ادم است که قدر مساحت سطح اصلست و ضرب
ج در هو محصل مرتبه عددیه خمسه عشر که قدر فوق اصل است هم چنین ضرب ج در ن محصل
عدد عقلی است اعنی عدد اسم عالی المرتبه علیم که فوق طبیعی مربع ج است بنسبت طبیعی
عقود عشرات از ی تا ص و جمع عقود عشرات از ی تا ص محصل مرتبه عددیه چهار صد
و پنجاه که قدر تکسیر مساحی سطح ان عقد وار اینجا این و فوق اعتبار و معنی اصل را ادمی تا مبدء
الله این سر در بطون قران کریم ایما کرده است ان مثل عیسی عند الله کمثل ادم مکنون
و مکنون است چهار صد و پنجاه در اعداد مرکبه عقود تا عشر چهل و پنج است در اعداد مرکبه

عقود عشرات و عدد جبار الجبابره است و بادی العقول از اسما فذوسینه الجبه و سطح هروص
است همچنانچه از جمع عشرات ازی ناص حصول میشود بدانکه ضرب هر در ص نیز متحصل
مشتمی بص و حانیت هر در مرتبه دقیقه صاد اشارت بآن نکته که متضمن امهات است و سطح
ج در ص که عدد اسم رحمانی کریم است قدر مساحی یکسوی سطح دفق ص اعنی سطح ج
در ل که ولی الجود و مالک از اسما حسنی و بالجمله بنا بر جامعیت این جهات صاد حرف جمع مراتب
نسب ابداع و اختراع و صنع و تکوینیات علی الاعتبار التفصیلی باصطلاحی و حرف جمع تفاصیل
نسب امرو نسب خلق و نسب تکوین چنانچه شرایف در رسالة نیرونیه اختیار کرده است
باصطلاح دیگر مقابلات حرف قاف باعتبار طبیعت عدد ثالث دو خامس بحسب ادوار ٢١
عددیه او اعداد ادوار ثالث است که در عقود مات و اخر ادوار مختلفه مراتب اعداد است و عدد
مراتب الوقف همان ادوار بعینها الکر و می یابد حیث یتادی الاعتبار الا الی نهایة مثل کان فیما تبینه
المراتب سلاسة الحروف است قاف ل م ی عدد درجه اش عقد کامل النضاب ماله که
مربع ی و نضابه مرابع کال العقد کامل عشره و عدد اسم قوی طلب است متحصل از جمع ی و
ص و جمع ک و ف و جمع ل و ع و جمع م و س و از ضرب ب در ن و ضرب هر در ک
و ضرب ی در نفس و مراجش صد و هفتاد که عدد اسم معز است و فضلش بر درجه کاف
طبقه انجم دقیقه اعنی ف و مجموع مرتبتی الدرجه و الدقیقه اش مساوی مجموع المراتب
کاف اعنی صد و هشتاد و یک که عدد فعال است مجموع المراتبش دو نسب و شصت و یک که
عدد اکرم است فضلش بر مجموع المراتب کاف بعدد فضل درجه بر درجه بنا بر اعتبار استجماع این جهات
و لحاظ

و لحاظ استوا و استقرار بر عرش از حیثیات قاف احرف شمول فیض ابداع و اسم احاطه و استیعاب
افاضه ابداعی کرده اند در شخص محیط نظام کل و هویت متحصل انسان کبیر را و لیز بمجرد اعتبار تشخص
جملی و هویت اجمالی و لحاظ خصوص جامعیت مراتب مرتبه طولی که قطر دائره عوالم امکانست همچنانکه
در حرف یا اعتبار کرده اند و در مقام خود مذکور شد بل با اعتبار ملاحظه تمام جامعیت هویت مجلی
و کلیت اشتمال هیئت تشخصیت مجموعی بر تفاصیل شئون جوارح و اعضا و بسائط و اجزاء و مقادیر
درجات و طبقات جمیع مراتب سلاسل طولیه و عرضیه سطح دائره نظام وجود من ازل الآزال السرمدیه
الی ابد آباد الآباد بأسرها قاطبة چنانچه مناسبت جامعیت تکرر و تعشیر مرتبه جامعه ی
اقتضای آن کرده است پس تاره قاف رب احاطه و سلطان استیعاب این افاضه ابداعی را موضوع
له و مدلول ف سالخته اند و تاره متعلق احاطه این افاضه و مسخر استیلای این قاهر رب را
که شخص مجلی و انسان مجموعی است از حیثیت استجماع مراتب و استحصا تفاصیل بحیث لا یغادر طولا
و لا عرضا و لا جوهرا و لا عرضا و لا صغیرة و لا کبیرة مقابلات حرف را که عدد رابع دور ٢٧
خامس طبایع و عدد ثانی دو مرتبات مراتب اصول اعداد است با اعتبار اسبب با قاف در دو مرتبات
بمنزله کافست نسبت با یاد در دو عشرات نخاب المراتب است و سلاسة الحروف نزد قومی و نسبا عنهما
نزد قومی دیگر بحسب علو درجه ضعف درجه قاف و عدد منعم و فالق الکل موجود من الاسماء المقدسه
المکرمه الالهیه و بحسب مجموع مرتبتی الدرجه و الدقیقه بیش فریقی دو نسب و یک که عدد نافع
و معظم و مسبب است بنا بر بیش فریقی دو نسب و دو که عدد برور است من اسماء الله الحسنی
و هم چنین بحسب مجموع المراتب نزد قولی سیصد و شصت و دو که عدد معنی العالمین و مرابع درجه اش

دو ثبت میشود پنج که عدد د هو است و بالجمله چون ر مضعف ی است و ذالذ حرف فاصل است
احاطه و ثبوت ابداع مبدع علی الاطلاق نسبت بانسان جملی و شخص مجموع عالم من حیث اشتمالها
مراتب الوجود و استحضار نقاصیلها و استناد هویت مجلی و هیئت مجموعی نظام کل من جهتی الاجمال
والتفصیل معاً بفاهریت الحاطی و ثبوت ابدالی بر حروف را ابجد سبب تضعیف و شکل تضاعف
وضع کرده اند از برای دلالت بر جمیع نظام وجود بجملته و رد نظام عوالم باسرها فی اعتبار
جنبتی الاجمال والتفصیل جمیعاً بحذاء فاصعب مفهوم حرف فاهریت فی لفظ مطلق بید واعتبار
اعنی باعتبار جهت صدا و اعتبار جهت منتهی و باعتبار علیت فاعلیه و اعتبار علیت غائی فان الله سبحانه
مبدء الکل و منتهاه و اول کل شیء و آخره و فاعل کل وجود و غایته و علی هذا الغیاس دو ذات در ملاء ذات
تسعه مثناة است تا حرف ظا که مدار تاسع و اخر ادوار است بعد از ان حرف غین معجمه است که در
هاینها الیها با عقود دو مرتبه ختم عالم حروف دارد مرتبه درجه اش عقد هزار که عدد لا اله الا الله
الکبیر المتعال است مبادی قران که کتاب کریم ابجادی و مصحف مجید تنزیلی است مانند ٢٨
نظام کل که کتاب مبین ابجادی است در رطب و یابس و صغیر و کبیر وجود محتوی اسماء است و چون
ب حرف عقل است و س حرف انسان که اول و اخر کتاب ابجاد اند که مصحف خدا است در مصحف قولی
تنزیلی هم بر سنت مرعی بوده باء بسم الله و سین الناس اول و اخر تنزیل قران شده است و در بیست و نه سوره ٧ والناس ص
بیست و نه حروف مقطعه نورانیه متشکل با نها بر ترتیب طبیعی عدد تا مرتبه خمسه مفرداتند در سه سوره
ص و ق و ن تنائیان در نه سوره طه و طس و یس و شش حوامیم الا حم عسق ثلاثیات در سیزده
سوره طسم و در دو سوره و الر در پنج سوره و الم در شش سوره رباعیات در دو سوره المص
والمر

والمر آخما سیان در دو سوره کهیعص و حم عسق و از این مرتبه در نگذشته است بنا بر فضیلت
و غایت استدارت مرتبه خمس و اعتبار آنکه جمیع مراتب اعداد تا باین مرتبه تحصیل مرتبه ترکیبه
خمسه عشر میکند که ضلع ادمست و انکه این مرتبه فضل تسعه است بر جزء الجبر که اربعه است
و اینست که از جمع د و هو ط حاصلست و ممی بنی که هاین کال دو خمسه در ادوار ثلثه عدد به اعنی
بالخصلة بیجاه و پنج عدد اسم اعظم الرتبه محیی الموتی است مجموع مرتبتیها التسالیفتین فی دوری الاحاد
والعشرات اعنی بیجاه و پنج عدد اسم دایم شریف هادر رسالة الشجره بعد از انجه فیما سلف سمت
ایراد یافت که هذا است الفصل الثالث فاذا تقرر ذلک فاقول ان المدلول علیه بالم هو القسم
بالاول ذی الامر والخلق و بالمر القسم بالاول ذی الامر والخلق الذی هو الاول والاخر الذی
والخالق والمبدء الفاعل والمبداء الغائی جمیعاً و بالمص القسم بالاول ذی الامر والخلق و فنیة
الکل و بص القسم بالعنایة الکلیة و بق القسم بالابداع المشتمل علی الکل بوساطة الابداع والمتناول
للعقل و کهیعص القسم باالنسبة الی الکاف اعنی عالم التکوین الی المبدء الاول بنسبة الابداع الکلی
هوی ثم الخلق بوساطة الابداع صائراً بوقوع الاضافة لسبب النسبة علم اوقوع ثم التکوین
بوساطة الخلق والامر و هو ص فبین ک و ع و ص بوو نسبة الابداع ثم نسبة الخلق والامر فذ نسبة
التکوین والخلق والامر و بس قسم باول الفیض و هو الابداع و اخره و هو التکوین و حم قسم بالعالم الطبیعی
الواقع فی الخلق و حم عسق بوساطة الخلق فی وجود العالم الطبیعی بالخلق بینه و بین الامر بنسبة الخلق الی الکل
و نسبة الخلق الی التکوین بان تاخذ من هذا و تودی الی ذلک فبنبه الابداع الکلی الالهی المشتمل علی الکل لم
کلها فانها اذا الحذت علی الاجمال لم یکن لها نسبة الی الاول غیر الابداع
[illegible]

الکلی الذی یدل علیه لبّ وطین بین بالعالم الصیکلی الواقع فی التکوین ومن قسم
بعالم التکوین وعالم الامر اعنی مجموع الکل ولم یکن یمکن ان یکون للحروف کلاله
غیر هذه البتة ثم بعد هذا اسرار یحتاج الی المشافهة وما یمکن تم شکر الله نعمه
وضاعف قدره در بین فصل نیز مساعی مشکوره مبذول و مسالک دقیقه مسلوک
داشته و لجنابر انچه سبق ذکر یافت که میم را از ان حیثیة که مولود ضربیست
درج که بعالم ظل تابع متعلق است بماهی مضافه حرف عالم خلق گرفته
وع را حرف جمع نسبت خلق و نسبت امر که عبارت باشد از نسبت خلق
بوساطة امر چندین اثر مطارح انظار احکامش محل احتوا زحادة محض
بالغ ومفضل خوض از سبیل تفتیش غایر آمده و هماناکه محجه بیضای
تعمق و تدبر در عمق این دقایق و غور این اسرار از انچه در طی مطاوی
تحقیق درج و بعیار معیار حقیقة خرج کرده ایم بر متبصر واسع النظر
جلوهٔ انکشاف داشته باشد و زیادتی بسط و تفصیل بر ذمت سدرة
المنتهایست و رسالهٔ مفرده در تحقیق اسرار نور اثبات مقطعات قرانی
بخصوصها کز اعظم ابواب ارفع معارج علم تفسیرست و مادر غوامض ان
بذل مجهود لازم شمرده ایم بفضل الله العظیم و حسن اکرامه
از باب مطابقة عوالمست حروف مدات متصله و لجبة مدات لازمه
وتشدیدات غوصیه کاغواص حروف مدغمة النطق محذوفة الکتابة اند

در عالم حرف منزلت جواهر متاصله متبوعه و حیز اجسام متحیزه بالذات
دارند و از اینجهة در خط مصحف مجید شرعی مر انها بر محدث حرامست و نقاط
و مدات منفصله مستحبه و ارقام حرکات و سکونات و تشدیدات
زائده که از عوارض مدغمات نطقی مثبات کتبی اند همه بمنزله اعراض تابعه
متحیزه بالعرض که محدث را مس انها جایز باشد و تشدید نیز از قسم اول
است مع ثبات حاشیتی الادغام وهما اللامان فی الکتابة چه اصل اله الا
اعتبار کرده اند بالالف لام تعریف تعظیما للاسم همچنانچه اصل الناس را الاناس
همزه ذاتیه متوسطه را من غیر سبیل القیاس حذف نموده لا مراد عوض ان
واجب الاثبات داشته و جواز ادغام و تعویض دلیل حذف بلا قیاس اند
و در مصحف کبیر انجای عقل ادراکه عقل کلست آیة الابتدا اعنی بسم الله الرحمن
الرحیم و عالم امر سورة الحمد و نفس کل آیة الکرسی و انسان متفرد مثال الله
که مظهر اسم جامع است سورة الاخلاص چنانچه سید عالم امکان صلعم فرموده
مثل علی بن ابیطالب فیکم مثل قل هو الله احد فی القران و از شواهد این
نکته است که لفظ انسان بزبان روحانی مرتبه عددی بذکر موجد کل
موجود مشغول و عدد الف و اعلی و کافی در قالب مادهٔ ترکیبش که حروفست
روح خود دمیده است همچنانچه دائرهٔ حرفیه سبین و در روحانی
کرده که مرتبه ظاهر را در ثانیه باطن عود و اهنست حیث الروحانیة

العلاقة بینهما و من حیث المادة الجسدانیة بمثلها انسان این این حال و نظیر
این عود و نشأه اخرویه که نشأه دنیویه سبب بحسب معاد روحانی و معاد جسدانی
واقع است که من حیث المعاد الروحانی همان نفس مجرده بعینها باقی و بجمیع لذات
عقلیه الهیه مبتهج بالعقوبة الامر روحانیه نار الله الموقدة التی تطلع علی
الافئدة مبتلی خواهد بود و من حیث النشو الجسمانی همان بدن بعینه بحسب مادیة
الهیولانیة بشخصها و بحسب الصورة التألیفیة الجسدانیة بمثلها محشور و به درجات
مثوبات جنة عرضها السموات و الارض فایز باید کات عقوبات النار التی و
قودها الناس و الحجارة صابر و اخر خواهد آمد و بالجمله حقیقت جامعه انسانی
مانند دائره روحانیه سین در پرگار نظام وجود بچندین وجه مقدار
قاب قوسین و مبلغ دور السلسلتین آمده است
از نشویات در دوائر
مقطعات نورانیه دائره طهویه دائره افاضه صور و مبدء عالم هیولی الست
و تزئین قامت استعداد جوهر هیولی بتشریف تصویر حقیقت آدم که بجامع
فضیلت مرتبه کمال خمس بالغیبت عقد مرتبه اربعین حق نصاب کامل حاجب
او بود و بدن هیولانیش سلاله طبقات عالم خلق و روح مجردش سلیل
عقول و نفوس عالم امر و مطاوی خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا جمع
این اشارات در نتیجت ذیل بلاغت گرفته و من حیث العدد باعتبار رتبه
فیوضیت اسم وهاب با اسم واحد و خلافت روحانیت نورانیت

بجعل کرده

چون ماه کانه بتمامها که قوس استکمال نورانیه اصغر من تصلل الاهلال الی تبدل الاستقبال
است و باعتبار مرتبه درجه حرف دال در دو دائره طاسینیه دائره تکوینیات
عوالم مختلفه عالم استعدادات هیولی و درجات تفاوت مراتب تقدسات حقیقت
مقدسه مکرمه انسانیت و باعتبار روحانیت مرتبه عددی از جهت شعب
ونه که مقوم نصاب کل العقد کامل سبعینی است و از جهت صد و سی که عدد
درجه دقیقه حرف عین است و دائره یاسینیه محیط دائره جامعیت فوق
قدسیه و عرش الکمال معراج اقصی المراتب عقل مستفاد انسان ربانی